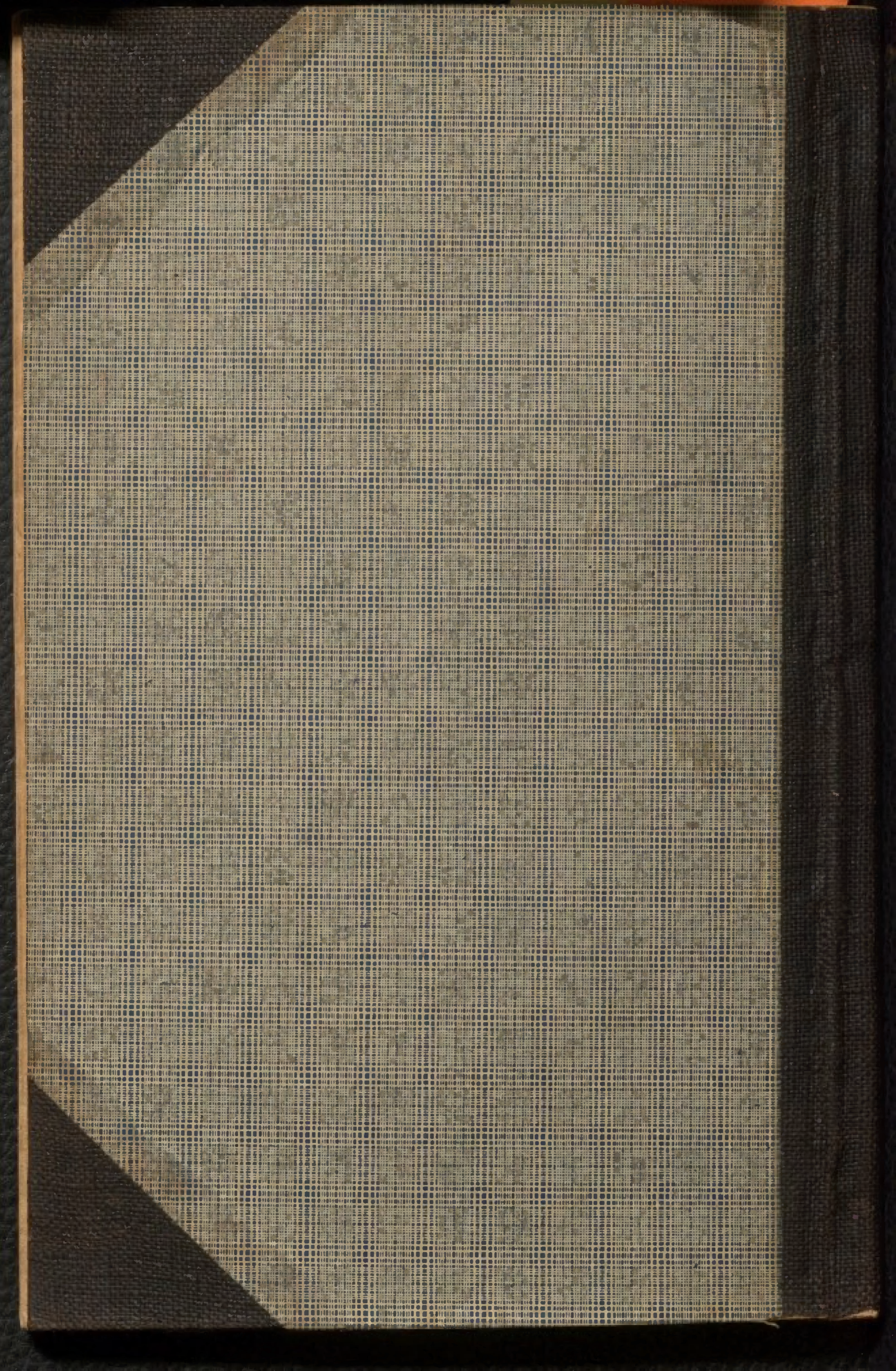


بجان داروی توفیق امتزاج بخشتن چاره تشنج مزاج

رسالۂ غریب و عجالۂ عجیب حاوی تراکیب بهتیه طبیه خلائق احتیاج



تصنیف لطیف واقف رموز حکمت کامل تجربت حق آگاه حکیم امان الله

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع کانپور طبع گردید



شکار روان حکیمیست جل شانه که غذای ذکر خویش را مادهٔ حیات قلبی و دوای فراموشی غیر را علت رافع علل و
امراض روحانی گردانید و گوارا شربتی که کام سعادت را ذوقی از فروغ هدایت را انفعی تمامتر بخشید ثنایش
جاز نیست را فی که دار الشفای ملت مصطفوی را بنا نهاد مریضان کفر علیلان جهل را ترکیب قرار و
تصدیق؛ چون علم و عمل را صحتی ابدی و شفای سرمدی کرامت نموده و سود مند دوای که رنگ شکستهٔ صنعت را
برقرار داد؛ قد خمیده همت را بلندی بخشید املای کمال اطبای آل عبا؛ ثنای جلال حکمای عزت والایت
که تریاق محبت آن دودمان امجد نوش دارو اخلاص آن خاندان اقدس مستسقیان مشرب عمل را؛ تقاطر سحاب
قناعت سیراب و بی رغبتان مائدهٔ عمل را با شتهای تمام ناثره میدان خواهش شاداب گردانیده ایزد توانا ناتوان
دانش و آگهی را نیروی کافی و یارای کامل لایزالی داراد که قساوت قلوب را همین حمد و نعت علاج نموده
با نفراغ خاطر از معارض بر دارند احساس زبان از مناهی نمایند بر رای روشن ضمیران این فن پوشیده نماند
که آئین جلاب و قوانین تسهیل ارباب به احتیاج ملاحظه مزاج و ضعف قوت طبائع و حرارت و برودت فصول
و سائر شروط آن بدستیاری احدی زبان قلم بر روی صحیفهٔ نگردیده و از مکمن ضمیر بمنصهٔ تقریر جز بجد سر اطبای در چنین
علاج انتقال نموده و برخی از آن در کتب مبسوطه بر سبیل تشتت و پراگندگی در اثنای تادیل و مباحث تفرقه یا
لباس تذکار پوشیده چون همگی همت والا نهمت مرشد کامل آگاه دل بادشاه جم جاه انجم سپاه تخت نشین

اورنگ صاحبقرانی چراغ دودمان گورکانی ظل الله جهان پناه آنکه زبان سبحان افلاک ذکار فرمایان
هفت اقلیم مرکز خاک در وصف جلالش بدین مقال مترنم است ع که جهانگیر شاه ظل خدایی هست آینه
خدای نمای شهنشاه سلطان سلاطین خاقان خواقین شمس افلاک خدیو مرکز خاک ظهیر بی نیازی مفتاح ارادتمنی
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بر آن مبسوط است که اهل فضل و افضال در درگاه ملائک
سپاه به تحصیل فضائل اشتغال نموده هر یک نور دانش و دریافت تصنیفی کند که بعد لوی ازان دولت
پایدار بر روی روزگار بماند لاجرم پرستار عقیدت گزین از هفت پشت خانه زاد ارادت آیین امان الله
خاطب بخانه زادی فیروز جنگ ابن مهابت خان خان خانان سپه سالار ابن غیور بیگ غفر الله معتقدانه مزاج دانی
و رضای شناسی خدای مجازی و خدایگان حقیقی نقد همت جنس شهر طرا مصروف افاده خلائق و افاضه انام
نموده بتالیف این فوائد و ترتیب این قواعد که چون بنات النعش پراگنده بودند در سنه ۱۰۶۲ شصت و ثانین و الف
پرداخته مثل عقد پروین منتج ساخت و مسمی گردانیده به **ام العلاج** و مرتب بر مقدمه و شش باب و شصت و سه فصل و
خاتمه انار الله بالانظار العین و افاض الله ابرار العالمین **فهرست** کتاب ام العلاج **مقدمه** در بیان استفراغ
و احتباس **باب اول** در احوال خلطها و لینت طبیعت و احتباس طبیعت و نضایج دادن و جلاب و
موانع اسهال و وقت اسهال و اسباب مسهل و نگاه داشتن قوت و درین باب ده فصل است **فصل اول** در
احوال غلطها از روی اجمال **فصل دوم** در لینت طبیعت **فصل سوم** در احتباس طبیعت یعنی قبض طبیعت
و سبب آن **فصل چهارم** در نضایج قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در موانع اسهال **فصل ششم**
در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسبابی که بجهت آن دادن جلاب واجب میشود **فصل هشتم**
در تدبیرهایی که پیش از جلاب بعد از جلاب نگاه دارند **فصل نهم** در نگاه داشتن قوت کسی که مسهل باو دهند **فصل دهم**
در کسانیکه بایشان مسهل قوی نتوان داد و در کسانیکه بایشان مسهل قوی توان داد **باب دوم** در منضجات
اخلاط و ادویه مفرده مسهله اخلاط و ملین بطن و مخرج ثقل و ادویه مبدرقه و داروها که بچه طریق خلطها را میکشد و
بچه طریق اسهال میکند درین باب پانزده فصل است **فصل اول** در منضجات و منضج عبارت از انست که معتدل
میسازد قوام اخلاط را **فصل دوم** در منضج خون محرق **فصل سوم** در منضج صفرا **فصل چهارم** در منضج بلغم **فصل**
پنجم در منضج سودا **فصل ششم** در ادویه مفرده مسهل صفرا **فصل هفتم** در ادویه مسهل سودا **فصل هشتم** در ادویه مفرده مسهل بلغم
فصل نهم در احوال ماده مائیه و ماء الصفرا **فصل دهم** در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد **فصل یازدهم** در ادویه مفرده ملین بطن

ومخرج ثقل فصل دوازدهم در ادویه مفرده مسهله رقیق مسهلات فصل سیزدهم اندر آنکه داروها خلطها
را که استفراغ کنند چگونه بخویشتن کشد فصل چهاردهم در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بچه عمل طریق اسهال
میکنند فصل پانزدهم در تدبیر بعضی ادویه مسهله باب سوم در طریق پختن جلاب و مخذرات ذائقه
و اغذیه مناسب اخلاط اربعه و طریق دادن جلاب درین باب هشت فصل است فصل اول در طریق
پختن جلاب فصل دوم در بیان پرهیز در وقت خوردن جلاب فصل سوم در مخذرات ذائقه
فصل چهارم در اغذیه مناسب اخلاط اربع فصل پنجم در دادن جلاب بطریق کلی فصل ششم
در طریق دادن جلاب صفرا فصل هفتم در طریق دادن جلاب بلغم فصل هشتم در طریق دادن
جلاب سودا باب چهارم در آنکه اسهال را کی باید باز داشت و تدارک و علاج حالهای بد که در
استفراغ پدید آید و اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند و علاج داروهای مسهل که کار نکند و درین باب
چهار فصل است فصل اول اندر آنکه اسهال را کی باید باز داشت فصل دوم اندر تدارک علاجهای بد
که در استفراغ پدید آید فصل سوم اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند فصل چهارم در علاج آنکه داروها
کار نکند باب پنجم در آنکه داروهای مسهل باهل تنعم چگونه دهند و بچه دادن جلاب بکودکان و پیران و کیف
خوران چون افیون و بنگی و شرابی و جلابی دادن بمردم زخمی و آنها که تب دارند و دادن جلاب
بحوامل و درین باب شش فصل است فصل اول در داروهای مسهل که باهل تنعم دهند فصل دوم
در دادن جلاب بکودکان و پیران فصل سوم در دادن جلاب بکسانیکه عادت افیون بخوردن کیف
دارند چون افیون و بنگ و شراب فصل چهارم در دادن جلاب بمردمی که زخمی باشند فصل پنجم در
دادن جلاب بمردمی که تب دارند فصل ششم در دادن جلاب بحوامل باب ششم در قانون
ادویه مسهله و مقدار شراب و مرکبات آن مشتمل بر بیست فصل است فصل اول در قانون ادویه مسهل
و مقدار شربت آن فصل دوم در شرائط رعایت و مراعات ترکیب مسهل فصل سوم در آمیختن داروهای
مسهله فصل چهارم در ذکر معاجین مسهل فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل فصل ششم
در نقوعات مسهل فصل هفتم در سفوفات مسهل فصل هشتم در لعوقات مسهل فصل نهم
در سکنجبینات مسهل فصل دهم در ایارجات مسهل فصل یازدهم در مطبوخات
فصل دوازدهم در اطریفلات مسهل فصل سیزدهم در جوارشات مسهل فصل

چهاردهم در شربهای مسهل فصل پانزدهم در اقراص مسهل فصل شانزدهم در تدبیر شافهای
مسهل فصل هفدهم در تدبیر حقنهای مسهل فصل هیجدهم در طلاهای مسهل فصل نوزدهم
در ادویهٔ مسهل اسرار الاطبا فصل بیستم در تدبیر ساختن ماء الجبن خاتمه در لطافت مسائل مسهل اخلاط
اربعه بطریق کلی مقدمه در بیان استفراغ واحتباس استفراغ عبارت از بیرون مواد و فضول بدن ا
واحتباس عبارت از ماندن مواد است در بدن استفراغ هفت قسم است اولا انواع آن اینست
اول قی کردن دوم خون بیرون کردن و این بر شش وجه بود اول فصد دوم حجامت سوم انگندن علق
چهارم شرط زدن پنجم ادرار طمث و نفاس ششم رعاف سوم راندن شکم و این نیز بر شش وجه است
اول خوردن دارو مسهل دوم ملین سوم شیاف نهادن چهارم حقنه کردن پنجم طلا شکم کردن
ششم گرفتن چیزی در دست چهارم راندن بول که ادرار آن را گویند و این نیز بر چهار وجه بود
اول بخوردن چیزی مدر دوم باحتقان سوم بطلان چیزی بر حواشی آن چهارم استعمال چیزی در راه
احلیل بگذاشتن و چکانیدن پنجم آوردن عرق و آن نیز بر چهار وجه است اول بخوردن چیزی دوم دا
تن بخاری سوم ریاضت عنیف چهارم گرم پوشیدن تن و این پنج قسم استفراغ بر دو قسم است یکی طبیعی
و غیر طبیعی بر دو نوع است ضروری در جمیع اوقات مثل بول و براز و عرق و مخاط و طمث و نفاس از مجاری
نفاذ و ضروری در بعضی اوقات مسهل جماع و غیر ضروری مثل حمام و غیر طبیعی مثل اسهال در عارضه و ادرار بول
و عرق و طمث که بافراط بود و از حد طبیعی گذشته و وجه احتیاج باحتباس ظاهر است که بدن را چاره نیست از
نگذاشتن مواد در بدن تا تحلیل دهد و بنمو رسد حرارت و احتیاج باستفراغ آنست که ماکولات و مشروبات
بالتمام جزو بدن نمی شود بلکه از هر غذای و مشروبی فضله واجب الدفع در بدن می ماند که بر دفع بعضی طبیعت
قادر است بطریق براز و بول و عرق و طمث و بخارات غیر محسوس دفع می نماید بعد از آن قبل است که
بعضی طبیعت بر دفع آن قادر نیست و چون در بدن بماند بکمیت و کیفیت ضرر رساند و سبب تپهای عفنی
و اورام شده و ثقل بدن شود و این هنگام طبیعت محتاج می شود بدو فضول مجتمع را پیش از آنکه اثری بدان
ظاهر شود دفع کند خصوصا در بدن جماعتی که ریاضت و لعب ننمایند و از خوردن غذاهای کثیر الفضول خود
را نگاه ندارند پس ناچار است که تفقد احوال بدن نمایند اگر فضول بدن بر وجه معتاد دفع می شود معلوم است
که آفتی در قوی مجازی نیست اگر از حال طبیعی برگشته باشد سبب آن معلوم نمایند و بازالهٔ آن مشغول شود جانب تنقیه سط

مرعی دارد و اگر ببیند که طبیعت بحبس شده و بیش از قدر عادت تپاده مبادرت بهان ست بر دفع آن دهین
در بول و دیگر فضول باب اول در احوال خلطها و لینت طبیعت و احتباس طبیعت و نضایج دادن
جلاب و دوای اسهال و اسباب مسهل و نگاهداشتن قوت و دران ده فصل است فصل اول در
احوال خلطها از روی اجمال فصل دوم در لینت طبیعت فصل سوم در احتباس طبیعت و سبب
آن فصل چهارم در نضایج قانون کلی در دادن جلاب فصل پنجم در اسهال موافقات فصل ششم
در بیان اوقات مسهل فصل هفتم در اسباب که بجهت آن دادن جلاب واجب شود فصل هشتم در تدبیری
که پیش از جلاب و بعد از جلاب نگاهدارند فصل نهم در نگاهداشتن قوت کسی که مسهل باو دهند فصل
دهم اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی نتوان داد و اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد فصل
اول واجب است بر طبیب که اول بداند که خلطها چیست و چند است میان خلط طبیعی و غیر طبیعی بچه طریق فرق
توان کرد باید دانست که خلط رطوبتی است اندر تن مردم روان و جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامها که میان
اوشان تهی باشد چون معده سپرز و زهره و این اخلاط از غذا خیزد و بعضی از خلطها نیک باشد و بعضی
بد آنچه نیک باشد آنست که اندر تن مردم افزاید و طبیعت بدان حاذق در وقت حاجت ما یحتاج صرف نماید
و آنکه بد باشد آنست که بدین کار نشاید و این که تن را ازین پاک کردن واجب است بداروهای
مسهل و جمله خلطهای اصلی چهار گونه باشد خون و بلغم و سودا و صفرا و این اخلاط در بدن ضرورتیست
مخفی نماند که هرچند خون خلطی نیست که آن را بادویه مسهله توان اخراج باید کرد لیکن شمه از احوال خون
که شریفترین ست از اخلاط درین مختصر بطریق اجمال بیان می‌نماید چون طبیعت گرم و تر است هر خوردنی که
خورده شود آن وقت نضج گردد که خون شود و خون طبیعی باشد و غیر طبیعی اما طبیعی آن باشد که در سطبری و تنگی معتدل
باشد و سرخ و شیرین خوشبوی بود چنین خون از جگر معتدل خیزد و از غذای معتدل اما منفعت خون آنست
که تن را پرورش نماید و از حرارتهای او قوتهای طبیعی حیوانی را یاری دهد تا هر قوت کار خویش تمام کند لیکن چون
غیر طبیعی دو گونه یکی آن باشد که مزاج او بگردد و تباه شود چنانچه گرم و تر شود یا سرد و تر تا آنکه چیزی بوی نیامیزد دوم آنکه
صفرا یا سودا یا فزونی بلغم فزونی بادی بیامیزد و آن را تباه کند بدین سبب بوی و رنگ
و مزه او بگردد و بلغم بر دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی غذای است خام که حرارت غریزی و قوت طبیعی
آنرا تمام نگوارند باشد و این نوع بلغم را چون حرارت اصلی و قوت هاضمه قوی‌تر گردد بلغم ارد

و غذا سازد از بهر آنکه چون خام است با پخته رنگ او سفید باشد و سطبرتر از خون باشد و بیمزه و از روی
او بالقیاس چون صفرا سرد باشد اندر دیگر کارها مبارک و تعالی بلغم را جایگاه خاصه پدید نکرد چنانچه صفرا و سودا
را اندر تن بر همه اندام پراگنده گذاشت همچون از بهر آنکه بلغم شبیه به میان خون است و تن را حاجت باید آن
ضروری بسیار است یکی آنکه هر گاه بسبب فقد کردن غذا باشد اعضا را غذا برسد و یک بهر غذای چیزی حاصل از آن
باشد که حرارت اصلی و قوت هاضمه هر اندامی راست سوی بدان آرند و آنرا تمام پخته کرده گردانند و غذا ها سازد
گردد و حاجتها مذکور در سودا و صفرا نیست و حاجتهای بلغم ازان بیشتر است که درین مختصر گنجد بنا بر آن
همین یکی حاجت نموده باید دانست که گاه حرارت که بدو کمتر باشد و قوت هاضمه سخت ضعیف بلغم بسیار تولد کند خام
اگر غذا های سرد و تر بخورد و بلغم نا طبیعی چهار گونه بود یکی سخت تنگ است که آنرا مائی گویند و دیگر سطبر است که آنرا
مخاطی گویند سوم چون آبگینه گداخته است آن را زجاجی گویند چهارم سطبرتر از همه است آن را جصی گویند و
جصی از بهر آن شود که اندر بندگاه ها دیر بماند و آنچه بصفرا است از وی خرج شود باقی بماند و هر یک بشی دیگر گردد
اما آنچه تنگ تر است شیرین باشد اگر حرارت اندک با او رسد آنرا بجوشاند پس شود همچنانکه آب میوه ها شیر از حرارت
بجوشد و ترش شود که حرارت قوی تر اندر وی کار کند و چیزی سوخته بادی بیامیزد و آن را شور کند و آنچه سطبر
سبب سطبری او خامی است و اگر سبب دیر ماندن سطبر شود و صفرا سوخته بادی بیامیزد در دن کار کند مزه آن
تلخ باشد و اگر سودا با وی آمیزد مزه آن ترش بود و عفص باشد که دهان را فراهم کند و اگر همچنان خالص بماند سرد و تر
از همه انواع باشد خلط صفرا نیز بر گونه [illegible] است یعنی بر دو وجه است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی خلط است تر
و گرم و سبکتر از بهر آنکه وی کفک خون است در رنگ خاصه او زرد است و طبع او گرم خشک است و مزه او
تلخ است و تولد او اندر جگر است چون از جگر بیرون آید بعضی از وی با خون اندر رگها بگذرد و بحجت دو مصلحت
یکی آنکه اگر چه خون خلط روانست صفرا از وی روان تر است و اندر تن مردم گذرهای باریک بسیار است
پاره صفرا با وی آمیزد و در مجاری دقیق برد و خون و سبب تری بران گذرهای تنگ و رگها باریک نفوذ کند
بعد از آنکه خون را ازان بخارها گذرانیدن بحرکت رجع القهقری باز آید که بعید رقوت غذاء عروق رفته برگشته
چنانچه بیاید دوم آنکه با اندامی که اعتدال او است که بهره تمام بر اجزاء او صفرا با خون آمیخته غذا سازد او شود چون ریه
منفس که مجاری آنرا ریه گویند فائده دیگر از صفرا آنکه در اخذ نیست با جگر پیوسته و آن زهره است
تا آنچه از خلط مذکور جمع شود از بهر دو کار یکی آنکه زهره آنرا است که غذای او صفرا آنکه باشد

تا تحت این جزانها غذای خویش بانک خون که بادی آمیخته باشد نباید دوم آنکه تا همگی صفرا با خون اندر همه تن پراگنده نشود اگر برفتنی اندرا ندامها باید که غذای آن صفرا باشد از اعتدال بیرون شدی و همیشه مردمان دهان تلخ بودی و همه ما معلول بعلت یرقان شدی دیگر آنکه این صفرا که در زهره گرد میشود از وی برده ها فرود می یابد و روده ها را از بلغمها سطبر از خلطها می شود تیزی آن عقلها مقعد را خبر می دهد تا مردم بحاجت بر خیزند و بیاید دانست که تولد این خلط بیشتر اندر وقت خشم و اندر فصل تابستان خاصه مردم جوان را که کار رنج کنند و بدوست بلیمزهای گرم خشک نمایند و در خون و این صفرا تا چندانی بود که پایه با خون اندر رود که اندامها برسد و آنچه بماند اندر زهره شود و از آن برده ها می فرود آید طبیعی بود و هر چه کمتر یا بیشتر باشد از این سبب بیماری شود و غیر طبیعی است و چنین با اندر گرمی و خشکی از اندازه بیرون نشود یا چیزی بادی بیامیزد و طبیعی باشد اما نا طبیعی یک آنست که با رطوبتی یا سبز و رنگ او زردتر باز پس تر از حرارت او نیز کمتر بود و هرگاه که از خون تمام جدا نشده باشد رنگ او سرخ باشد و طبیبان آن را احمر گویند و این مذهب بعضی غیر طبیعی باشد پس گرمی نبود که صفرا خالص باشد و هرگاه که بلغم سطبر بادی بیامیزد هم حرارت او کمتر بود و هم سطبر بود مثل زرده خایه مرغ و طبیبان آن را محّی گویند نوعی از صفراست که تولد او اندر معده های گرم باشد و در رنگ لون سبز بود گندنا طبیبان آن را کراثی گویند و از صفرا کراثی تنها تولد کند از بهر آنکه طبیعت آن را زود از معده دفع کند بقی یا با سهال و باشد که این کراثی را گونه دیگر از صفرا با سبز و بسوزد و برنگ و طبع زنگار شود و طبیبان آن را زنجاری خوانند و بدترین انواع صفرا این باشد و طبع زهر بود و کشنده است و باشد که نوعی از صفرا بسوزد و سطبر و سیاه بود آنرا صفرا سوداوی گویند همچون سیاه باشد و در ریش و نیز در ترش و مکس گردد آن نگردد و زمین را بجوشاند و هر جای که بگذرد و بسوزد و مجز اغرد یا از همه تیزی زنجاری از این تیزتر باشد حال این و حال زنجاری همچون چوبی باشد که بسوزد و انگشت کند هرگاه که چوب نیم سوخته شود هنوز اندکی تری بادی مانده باشد انگشت شود و چون تمام سوخته شود و هیچ تری و ردی نماند خاکستر شود برنگ سپید و صفرا زنجاری همچنین از سیاهی اندر گذاشته باشد تا برنگ زنگاری باز آید و این غایت از سوختگی باشد لاجرم علاج پذیر نباشد بهیچ وجه خلط رابع سوداست و آن نیز بر دو گونه است طبیعی و غیر طبیعی در ردی خونست و بدین سبب سطبر تر و گران تر از وست و طبع و مثل طبع زمین است سرد و خشک و رنگ او سیاه است و مزه آمیخته است از شیرینی و ترشی و فراهم گشتگی و تولد او اندر جگر باشد و چون از جگر جدا پاره آید

اندروی یا خون اندر رگها برود از بهر دو مصلحت یکی آنکه بهره بعضی اندامها ازویست که عنصر آن اندامها
که غذای اینها خون میباید که باشد که بهر تمام از سودا بادی آمیخته بود و آن استخوان است دوم تا خون
بدو قوی گردد هرگاه که باندامها رسد و غذا گردد در نهاد و بنیاد اندامها برجائی بماند چنانچه برصریح است که
هستی محققه خاک اندر بر تمنی از بهر آنست تا این پایدار باشد چه سودا طبع زمین وارد دیگر باید دانست که
ام چنانچه صفرا را خزانه ایست که اندروی گرد آید و سودا را نیز خزانه ایست برابر جگر نهاده و آن سپرز است یا
اندروی بگرد آید از بهر آنکه سپرز اندامیست که غذای او سودا باید که باشد تا این اندامها غذای خویش نماید دیگر آنکه
سودا با خون اندر همه تن آمیخته نشود و فائده دیگر آنکه مقداری سودا از سپرز بمعده شود از راهی که میان هردو
ست تا سر معده را بی قوی کند و بخارد و از وی غذا پدید آید بتقدیر و تدبیر آفریدگار جل و علی و این سودا اگر
ن قدر باشد که خون را قوی کند و با خون برود و اندامها از وی نصیب خویش برگیرند و پاره بسپرز بیاید و آنچه
کار اوست بکند طبیعی باشد و هر چند ازین اندازه افزون تر یا کمتر باشد و غیر طبیعی بود بیماری خیزد و تولد سودا
تر اندر فصل خریف باشد و در سن کهولیت که این سودا از غذای سرد و خشک خیزد خاصه که کارهای عنف
ست باریج کند

فصل دوم از باب اول در لینت طبیعت

هر روز مراتب طبیعی برا از دو نوع است
[illegible] غذای لبلبی و سهلی [illegible] دفع گردد و حسب عادت متغیر شود و بعضی باشد که روز یک نوبت زیاده نزد و خون [illegible]
[illegible] پیدا کند و روان گردد و ضعف بدن و خشکی اعضا پیدا شود و چون متمادی شود دق و تشنج و گرانی سکند و هلاک کند و
[illegible] ضعف ماسکه باشد و یا خوردن غذای نرم مزلق یا دفع مواد [illegible] بعلاج مشغول باید شد
[illegible] منضجات و الیف مثل [illegible] حابسات و قابضات بعمل آرند و ادویه قابضه اینست
[illegible] چون [illegible] سیب امرود [illegible] که ناشی طعام بخورد و الابلین [illegible] زعرور حماض الاترج شاه
[illegible] فواکه تخم خامی تخم خرفه بریان مثل این [illegible] تخم ریحان خشخاش انار دانه سماق ریواس [illegible]
[illegible] بیرون بسته دانه مورد کرده باکنار سنجد انیسون گل مختوم گل ارمنی بذر البنج افیون [illegible]
[illegible] بریان کرده اقماع الورد [illegible] لوق سماق [illegible] بزر کتان بریان هلیله زرد سیاه کابلی بریان کمون کرمانی
[illegible] تا شیر صمغ بریان کعک [illegible] مثل طیر مشوی [illegible] جهت اسهال مرادی خصوصا که [illegible]
[illegible] هندی [illegible] حابس شکم است سندروس [illegible] شیرینک کابلی [illegible] عصاره لبلاب الحماض [illegible]
[illegible] جوب الجیر [illegible] حب الرمان دم الاخوین دم [illegible] العراب [illegible]

سبیب مقشر شیره بنق را یک خرنوب خفرم بلوط باقالا بریان کرده بآن جوان مکشری پخته سویق لسیب سویق
بنق کمتر مطبخات گوشت ارنب سماقیه خفرمیه حماضیه ربانیه سفرجلیه مصلیه عدسیه جوزسر دیج کاورس اذخرم
الاخوین ورق زرد مصطگی کندر نشاسته بارتنگ طراثیث اقاقیا انجبار الغه فرخس بزرلسان الحمل بذر کثوث
بریان تخم کراث بریان طین شاموش طین اصفر و امثال آنها و چون احتیاج زیاده شود سفوفات قابض مثل
سفوف خرنوب و سفوف انار دانه و سفوف طین مختوم دهند **فصل سوم از باب اول** در احتباس
طبیعت ست یا ضعف و لذع بود یا قوت ماسکه یا هاضمه ضعف اما بیشتر آنست که ضعف هاضمه سبب لین طبیعت
شود یا سدّه ضیق مجاری امعا بالزوجت خلیط ماده با فرط تحلیل و یبوست ثقل یا عدم احتباس باعتلاج
دفع ثقل همچنانکه در قولنج میباشد یا دفع طبیعت مواد بدن را از مجاری دیگر امثال این حالات همچنانکه مزاج
معده و جگر و روده ها گرم شود و تشیف رطوبات کند و فضله بر دفع عاصی گردد یا غذا اکثر از عادت خورد پس تفحص
این اسباب باید نمود یا بازالسبب مشغول شوند اگر سبب آن قوت ماسکه باشد غذا اهای قابض شود یا دوا
چرب نخورد آب و بالوده و حلوا اهای و روغن کنجد داشته باشد تلیین طبیعت نماید و در غذا اهای اسفناج و چقندر
داخل کند و تمر هندی ترش سازند تا طبیعت سیر شود از اغذیه نرم تجاوز نماید و اگر بآنها طبیعت نرم نشود بخیر
بنفشه و گلقند و تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین شکم نرم نماید و ضعف هاضمه را مقویات معده مثل
نوش دارو و جوارشات تقویت کند و مقویات بر معده طلا کنند و آویختن حجر لشیم بمحاذات معده در تقو
معده و هضم دخل تمام دارد و اگر از سبب لزوجت غلظ و غلط شده باشد بسکنجبینات و مقویات و ملطفات
مقطعات ازاله نمایند و اگر طبیعت سرد باشد شیره خشکدانه داخل غذا نمایند و سفانج در نخود آب اندا
و عسلی زنجبیل پرورده مناسب است و اگر احتیاج زیاده شود شیاف خیار شنبر یا شیافی که از نمک سنگ
و گل خطمی و صابون و شکر ساخته باشند بر دارند و اگر ازان احتیاج زیاده شود حقنه نرم که روده را از ثقـ
پاک سازد آب سبوس و آب برگ چقندر و روغن کنجد و شکر سرخ و ترنجبین و نمک ترتیب نمایند و اگر
بسیار باشد آب کلمه و ادویه دارچینی داخل کنند اگر تمام بدن فضول باشد لائق آنست که خلط غالب نفع کن
اگر خون باشد الحمل یکشایند اگر سن زنان دو وقت مساعدت نمایند و الا حجامت کنند از صد غین ساقین
تا لحم مقام فصد است و اگر صفرا غالب باشد آب انارین قند و آب تمر هندی و ترنجبین با بعد هلیله زر
سکنجبین و آب سرد نوشیدن کند و اگر خلط سودا باشد سکنجبین افتیمونی و رب شاهتره مناسب است و اگر بلغم

ایارهٔ فیقرا المسل شهرشته در هفته یکبار بکار داشتن معده و رودها و دماغ و عصب را پاک سازد و بطریق تنها معده را
زائل گرداند شربتی چهار درم است تربد و مغز حنظل که را کوفته منخول ساخته صفت ایارهٔ که معده و رودها و اعصاب
پاک از مواد سازد و باد بشکند و سده جگر و سپرز بگشاید و شهوت غذا پدید آورد و ذهن پاک و صاف کند و جوانی
و صحت نگاه دارد و بلغم دفع کند صفت تخم کرفس و انیسون از هر یک چهار درم رازیانه نانخواه اصل السوس
تراشیده و آسیون از هر یک سه درم مصطگی سنبل دارچینی از هر یک دو درم صبر سقوطری سی درم ادویه کوفته
بخ مریه پخته و شربتی از دو درم تا سه درم ست اگر صفرا غالب باشد با سکنجبین خورد و اگر بلغم غالب باشد
با عسل و اگر سودا غالب باشد پنج درم افتیمون اغریطی داخل آب بالنگو یا پودینه نهری بخورد و اگر جو اسیر
داشته باشد مقل ازرق بعدد دو دانگ داخل کند یا سه دانگ داخل سازد و یا مطبوخ مناسب بخورد صاحب
کامل گوید این دوا جلیل النفع و عظیم القدر است اگر به وجه لائق استعمال **فصل چهارم از باب اول**
در نقایح قانون کلی در دادن جلاب آنست که بجهت هر عضوی که دهند و اهبت کمراعات العضو و قوت
آن و اخراج مواد از آن بهر طریق که باشد و تبدیل مزاج بعد از آن مزاج العضو آوردن بمزاج اصلی بهر تدبیری
که باشد داخلی یا خارجی و بگذارند که العضو بون نشود و بر شکستگی نرسد دیگر آنکه در امراض نجه شتمه مثل تپ و اورام اگر
تواند اقتصار بر دوای واحد کند بلکه بر دوای غذائی و الا آنچه مناسب وقت و فصل مزاج و سن و عادت و تجربه باشد سهل آرد و شیئه
از یاری واهب العطایا خواهد تا کارش بمراد رسد قال البقراط شارب الدواء لا یقطع اسهاله مالم یعطش یعنی
گفته بقراط نوشیدن دوا اسهال را قطع نشود اسهال تا تشنه گردد **فصل پنجم از باب اول** در موانع
مسهل و آن نزد اطبا چهارده است ضعف قوت امتلا برخوردن کودکی و پیری گرمای سخت گرم و سرمای
سخت سرد ضعف دل و ضعف معده که گوشتی درم غشلا بشکم هزال و تندرستی و پاکی تن ضعف رودها الشیخ
و آن کسی بود که بجای سین شا گوید بدانکه مسهل از کودکان و دردار ند زیرا که مسهل ایشان را از نشو و نمای
بکمال باز دارد و همین از پیران ضعف قوت ایشان و در ممتلی الدم جهت عدم نفع مطلوب و در هم کشادن خون
آرد از درون و از اهل تعب جهت حدوث پیش و انجذاب شده قبل از نفخ جهت حدوث غشی و پیچیدن
امعا و درد سر گرسنگی و سستی اعضا و از اصحاب تخمه قبل از تسکین و از گرم سرما و اسع العروق جهت
صعوبت حبس و از ضعف القلب جهت وقوع غشی و از ضعف المعده جهت عدم قبول دوا و وقوع
غثیان و غشی از ضعف الاحشا جهت صعوبت حبس و از لاغر و اهل هزیل جهت تپ دق و اصحاب

اعراض نفسانی مفرط بجهت تحلیل روح حیوانی و از مردم فربه جهت عسر اجابت و بیم سده و از کسی که اورا التهٔ
گوشه جهت اعتصار دماغ و از محبست الطبع و قاتل اسهال و زرب تخمه و ضعف الامعا مانع باشند و حکمای
یونان طبع الیشان هیچ استفراغ قوی در مدت چهل روز که بیست روز قبل از طلوع سفراوی یونانی و بیست روز
بعد از آن که در هندوستان از یازدهم تیرماه بیست و نجم امرداد ست بواسطهٔ گرمی هوا جایز نداشته اند اما حکما
هند در آن وقت هم میدهند اما در بعضی اوقات اگر با استفراغ قبل از فصد احتیاج افتد بعضی رخصت بوده
گفته اند اگر با خون اخلاط گرم فاصل بود فصد را مقدم دارند و اگر خلط سرد فاضل بود مسهل را بر فصد مقدم
کنند بدانکه مسهل داروی رطوبت بدن را کم می کند شبی روزی شخصی مسهل خورده باشد انگشت تری در دست
او نرم شود و آسان بر آید باین جهت است که لاغر و نحیف و ضعیف القوت در گرما و شهرهای گرم
مسهل میدهند **فصل ششم از باب اول** در بیان اوقات مسهل بدانکه بهترین وقت
جلاب دادن اصحاب را وقت بهار و یا بستر است بهار بواسطه آنکه خلط بحرکت آمده خود مهیا شده و باندک
التفاتی بآسانی دفع میتوان کرد و مانع شود از حدوث امراض بهاری که بواسطه جزو لطیف ماده را بحرکت
می آرد مثل تبها و خناق و اورام و بثور اما فصد اولیست از جلاب دادن بواسطه آنکه بهار مناسب
روح است و روح مناسب خون و دران هوا بغیر از خون خلطی دیگر بحرکت می آید الا لطیف و چون بعد از
بهار تابستان است و آن نیز محلل است پس جلاب بهار مضعف می باشد و یا بستر است جلاب بسیار مناسب
بود بواسطهٔ اکل اقسام فواکه که مواد فاسد بهم رسیده و بعد از آن یا بستر زمستان ست بواسطه کثرت سرما که حرارت
متوجه اندرمی شود اقسام اطعمهٔ غلیظ خوردنی می شود و بدل ما یتحلل مع شی زائده حاصل می شود
و جلاب نیز دافع امراض بهار میشود اما در امراض هر وقت که ضروری شود بحسب ماده چنانچه در ماده صفرای
محیه و سودای محرق بعلل جایز نیست بل دافع آن واجب است و همچنین بلغم بالغ و خلط سودا که جهت تمادی
ایام زیادتی سن بهم میرساند جهت آنکه کشیده میباشد خصوصاً آنکه دران ادنی نفعجی یافته شود دفع باید کرد از جهت
آنکه از دیاد در احراق بهم میرسد و مابقی را نیز محرق می سازد و بواسطهٔ آن غلظ و کثافت کشت میکند پس
آنچه مستعد دفع شود در حال دفع کنند و ازین جهت ست که اطبا نفعج سودا را بالجبر تشبیه کرده اند **فصل
هفتم از باب اول** در اسبابی که بجهت آن واجب شود دادن جلاب و آن دو چیز ست اول
بدانکه علامات امتلا ظاهر باشد مسهل بدهد بعد از نفعج چنانچه بری نبض و سنگینی سر و کسل استشعار جهت بلغم

که در معده باشد واگر علامت امتلا نبود و علامت خلط در وظاهر بود بهیچ وجه مسهل ندهد آنجا مقویات
و تحلیل ضعیف علاج کند دوم قوت باید که اول طبیب ببیند که بیمار قوت دارد یا نه اگر قوت دارد بدهد
جلاب دهد واگر ضعف دارد مقویات بکار دارد و علامات قوت و ضعیف در وظاهر است سوم سن
بدانکه در سن طفولیت و شیخوخیت مسهل منع است بواسطهٔ آنکه طفل را مسهل دهند از بالیدن
و نشو و نما باز ماند و در شیخ و هرم باعث ضعف و فنای رطوبت و حرارت غریزی گردد انچه مسهل بدهد نتواند و طفل
کوچک است و شیخ فانی یعنی پیر فرتوت واگر ضرور شود تلیین بکار برد یا بطلاها علاج کند چهارم مزاج باید که
طبیب اول مزاج بیمار بداند تا موافق آن مسهل بدهد چنانچه اگر مزاج گرم باشد چیزهای سرد منضج و مسهل بکار
برد یا اگر مسهل گرم باشد مصلح سرد داخل کند و همین در رشت مزاج دیگر حاجت به تفصیل نیست بر حدس حکیم
طبیب ظاهر است پنجم سحنه و آن عبارت از بشره است بدانکه اگر بشره ضعیف ولی گوشت و لاغر نماید البته
طبیب مسهل ندهد واگر ضرر کلی برسد مگر آنکه بیماری آنکس سخت باشد و بواسطه بشره آن سحنه گشته باشد آنجا
میتواند داد و در سحنه که بر عکس جلاب این بود ندهد ششم امراض بدانکه طبیب باید واقف بر امراض مزاج باشد
تا بر عکس آن جلاب دهد واگر بیماری آن قوی باشد و در ابتدا بود و آنجا مسهل ندهد و بگذارد که قوت او
فرود آید و بیماری در انحطاط آید آنگاه مسهل دهد جلاب یعنی مخالف مزاج بیمار دهد و موافق قوت بیماری
دهد واگر جلاب قوی دهد و بیمار قوت نداشته باشد ضرر آن کلیست و همچنین در هنگام بیماری ضعیف دوای قوی
نتوان داد اگر بیماری قوی باشد جلاب ضعیف بدهد فائده معتدبه بر وظاهر نشود یا تکرار حاجت شود یا ضرر او
بیشتر از نفع باشد هفتم فصل باید که در فصل گرم گرم و در فصل سرد سرد ندهد مگر ضرور شود هشتم عادت هر کس
را بخوردن جلاب عادت دارد جلاب دهد واگر کسی جلاب هرگز نخورده باشد احتیاط باید کرد نهم کار و صناعت
چنانچه آهنگر که همیشه در پیش آتش میباشد و اکثر رطوبت او بتحلیل رفته باشد او را مسهل نتوان داد اگر ضرور
شود تلیین کافیست و همچنین حمامی که همیشه رطوبات او تحلیل رفته باشد او را احتیاج بجلاب نیست دهم بلدی
باید که طبیب در بلدی که حرارت بسیار باشد در آنجا مسهل ندهد و همچنین در بلدی که سردی بسیار باشد در آنجا نیز
نه‌هند مسهل ندهد واگر ضرور شود برای او جای گرم بسیار سازد و در آنجا مسهل بدهد چنانچه ازین دو بیت ظاهر
است قطعه آن امور عشر باغر شربت مسهل شد لبند نکو کردم آن را جلوه در یک بیت بر خود بدهد و استعداد
قوت و سن و مزاج و سحنه است و باشد امراض است و فصل و عادت و کار و بلد فصل ششم از باب اول اندر

تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار دارند بباید دانست که پیش از دارو پرهیز باید کرد و طعام و شراب ردی الکیموس نباید خورد و هر چه معده و جگر و رودها را ضعیف کند زیان دارد و پرهیز لازم داند و از روده و از گرسنگی و از ریح و از جماع و هر چه قوت را ضعف کند یا حال تن را بگرداند از آن دور باید بود و چیزها باید خورد که سده بگشاید و خلط را صاف کند و اندر مجاری تنگ را تواند گذاشت و ثقل خشک را دفع کند و اگر چه بحقنه باشد و آن ساعت که دارو خورد که طعام تمام گواریده باشد و از معده گذشته و جگر تهی شده باشد و هر گاه که مردم ضعیف و ترکیب ضعف معده و گرم مزاج را اگر مریعنی بدارو یا مسهل احتیاج افتد او را پیش از دارو و یک ساعت شربت کشکاب یا آب انار شیرین و ترش مائی شکر یا چیزی لطیف بباید خورد پس دارو خورد و هر گاه که دارو خورده باشد معده و لسبر قدمها را گرم باید داشت چندانکه طبع مردم از نفرت دارو ساکن شود پس اندک اندک حرکت مینماید یعنی حرکت می باید کرد تا دارو کار خود کند و در حب جهت حل کردن آب گرم باید خورد و در مطبوخ آب هیچ وجه نشاید خورد از بهر آنکه طبع را مطبوخ رقیق کند و قوت آن را بشکند و بعد از خوردن دارو حرکت نکند و ساکن باید بود چندانکه دارو در حرکت آید و در داروهای ضعیف هیچ وجه من الوجوه حرکت نکند تا دارو استفراغ تمام نکند هیچ طعامی و شرابی نشاید خورد دیگر آنکه معده گرم باشد و صفرا در معده میریخته باشد یا پرهیز بسیار کرده باشد و یا از تاخیر طعام و شراب مفرق میر سیده باشد و صفرا در معده میریخته پس از آنکه دارو بکار آید اندک مایه نان اندر شراب انگوری ترید کرده بخوراند تا هم قوت مردم بجای بماند و قوت دارو هم شکسته نشود و دانکه دارو خواهد خورد در طعام او نمک بسیار نکند اما رفتن اندر گرمابه چند روز پیش از دارو و اغذیه لطیفه کند و ساخته اسهال گرداند پیش از آن ساعت که دارو خورد اگر اندر گرمابه رود و بیرون آید صواب باشد چون آید چندان صبر کند که اثر از گرمابه و عرق آمدن نسبت گرمابه زائل شود دارو خورد پس از دارو در گرمابه برد و در زمستان که جای دارو خورد آنجا را گرم دارد و هر گاه که دارو تن را پاک نکند سه روز تا چهار روز پیوسته اندر گرمابه میباید رفت تا باقی فضلها که اندر نواحی پوست باشد پاک کند و چون دارو خورد باد قراقر تولد کند و اجابت نشود چیزی قابض چون به و شراب انار و گل شکر باید تا اندک خورد تا معده را قوت دهد پیش از مسهل سه روز نضج کند و صواب بود تا سر و نشیش گشتن باز دارد و چون از خوردن دارو ها بیرون آید خویشتن را از رنجها و آنچه ضعف آرد و هم و غم و دلگیری و غضب نگاه دارد و جماع بدتر از همه حالها ست و از حرکت های قوی و آنچه ضعف آرد و عرق آرد و از شراب و مستی خود را نگاه دارد و غذاهای سبک و لطیف زود بکار دارد که موافق مزاج باشد و بسیار نباید خورد و هیچ بخور و مسر و کرده

باید خورد و از پس دارو رفق و مدارا و آسایش باید کرد و هرگاه مردم بسلامت از دارو فارغ شود اکثر شربت
است تخم حب الرشاد یا تخم کتان مقدار دو درم اندر شربت گرم بخورد و چنانچه اسبغول با شکر می خورند اگر نا مرطوب
سردی غلبه دارد حب الرشاد با روغن زیت چرب کرده در شربت بخورند و اگر دارو خوار محرور و صفراوی
باشد اسبغول اندر شربت بدهد و اگر تشنگی غلبه کند اسبغول را با روغن گل یا روغن بنفشه چرب کرده در شربت
بدهد و اگر مزاج معتدل باشد عوض اسبغول تخم شاه‌سفرم که نزد مردم معتدل و خشک مزاج را گشکاب بعد از
دارو سخت نفع باشد و بواسطه آنکه گشکاب اختیار از بقیه دارو که مانده باشد بشود و خشک دارو را تدارک
کند و اگر اندکی از دارو در معده مانده باشد و بوی دارو از آروغ ظاهر شود و جلاب بشکر بدهند و اگر و اشتهی کند
گل ارمنی اندر آب انار شیرین بدهند و همچنین اسبغول بریان تخم شاه‌سفرم بریان کرده و شراب خوردن
پس از دارو پسندیده نیست و هم تولد تپ باشد و اگر از اندها‌های بوی دارو و از عرق و غیره ظاهر شود بوی آن
را در گرمابه بلیمه خوشبو بشوید مثل سعد و پوست ترنج کوفته بمالد و اگر از گرمابه لذت یابد دلیل شفا است و اگر
لذت نیابد تا سه روز پدید شود زود و دیر آید که ضرر دارد و دلیل یعنی نیست و چون حب سود دهد همچنین بجهت
دفع سودا بدهد و همچنین در حب بلغم دافع بلغم جوشانیده دافع بلغم بدهد **فصل نهم از باب اول در**
نگاه داشتن قوت کسی که مسهل باو بدهند باید دانست که اخلاطی استفراغ آن میکنند اندک است یا بسیار اگر
اخلاط بسیار باشد و قوت ضعیف باشد بهیچ حال دارو قوی که تن را بیکبار پاک کند نشاید داد لیکن استفراغ آن
بداروهای سبک و لطیف باید خورد بدفعات باید کرد و در میان دو استفراغ غذا لطیف باید خورد تا قوت
بیفزاید و عوض خلطی شود که باستفراغ اول کم شده باشد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط بد اندک باشد یکبار
استفراغ باید کرد بداروهای که موافق آن باشد و هرگاه قوت قوی باشد و خلط بد باشد بسیار بداروهای
قوی بتدریج مراتب استفراغ باید کرد و هرگاه که قوت قوی باشد و خلط اندک بود سونف و شراب بالویسج بطبیخ
لطیف استفراغ کند **فصل دهم از باب اول اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد** با آنها
که مسهل قوی نتوان داد سه فرقه اند یکی مردم خشک مزاج که ایشان را داروی نرم و لزوج باید داد چون
فلوس و خیار شنبر و شیرخشت و شراب آلو و دوم مردمانی که در شهرهای گرم باشند بواسطه آنکه فضول ایشان
بواسطه گرمی هوا بتحلیل میرود سوم کسی را که دارو خوردن عادت باشد و با آنها مسهل قوی توان داده شد
سه طائفه از یکی مردم شهرهای سرد میرود دوم آنکه مردی که آب ایستاده میخورده باشند بواسطه آنکه در ایشان

خلط غلیظ را امراضی که از خلط تولد مے کند بهم میرسد سوم غذا و دندان سبز ز باب دوم در منضجات
اخلاط و ادویه مفرده مسهله اخلاط و ملین بطن و مخرج ثقل و ادویه مدرره مسهلا
داروهای که بچه طریق خلط را میکشند و بچه طریق اسهال میکنند درین باب یازده
فصل اند **فصل اول از باب دوم** در منضجات و منضج عبارت از آنست که معتدل
می سازد قوام اخلاط را و مهیا میسازد جهت دفع یا رقیق میکند خلط را یا غلیظ میکند رقیق را و منضج می سازد
نضج را و آن مثل سکنجبین بزوری است و یا حصرم پس معلوم شد که نضج عبارت است از مهیا شدن مواد فاسد جهت
دفع و هضم عبارت غذا است که بدن شود و بدن محتاج است باین هر دو جهت ضرورت استفراغ و اجتناب
بواسطه آنکه از هضم بدل ما یتحلل میرسد و از نضج انحراف طبیعت که از صحت شد بار صحیح میشود و بی نضج هرگز مسهل
ندهد بواسطه آنکه اول انچه نضج یافته آن را در حرکت آرد و بی نضج نتواند دفع گردد ضرر او بیشتر از نفع با
دوم آنکه هر چه لطیف باشد دفع کند و انچه کثیف باشد آن را منجمد کند و ضرر ازان بمعده بیشتر میشود و اخلاط
بر چهار گونه است هر یک را منضج جداگانه است چون منضج دادن از قاروره و نبض نضج معلوم شود و در
حال مناسب آن خلط مسهل باید داد و پیش از نضج احتراز واجب است جهت اخطار کثیر که لازم است
الا در خلطی که مهیج باشد چون صفرا و در آن انتظار نضج با خطر است مثل در حمره و اورام حلق و قولنج صفراوی
پس آنجا بی نضج دفع واجب میشود اگر دو خلط یا بیشتر در بدن زیاده می شوند منضج مرکب دهند و همچنین مسهل مثل
آنکه اگر خون و صفرا غالب باشد اول فصد کند پس منضج صفرا دهند و دفع نماید بدانکه مراتب نضج مختلف بود با
بحسب کیفیت اخلاط و بحسب علامات نزاله بان یا بواسطه طبیعت خلط یا چیزی بر ان عارض شده
چنانچه ماده لطیف در حال نضج می یابد و کثیف برعکس آنست خلط که بسیار آن دیر نضج یابد و کمتر ان بسب
یا بحسب کیفیت یا بحسب ضعف آن جهت آنکه چون قوت قوی باشد در حال نضج می یابد و حاجت تقویت
و پرهیز آن چنانست اما در قوتے که ضعف باشد دیر نضج می پذیرد و آنجا لازم است که قوت را قوی کند بچیزها
مناسب تا نضج ماده کند بہ نسبت دیر نضج میدهد یا بحسب هوا و فصول که در بهار در حال نضج می یابد جهت
یاری دادن هوا و در خریف بعکس و در هوا گرم جهت تحلیل قوت منع کرده اند از مسهل دادن در آنجا ترس
هلاکت است مگر آنکه ماده بسیار باشد که در انجا ترس اختناق روح است و بکثرت حرارت کیفیت می هم مرسانند
همچنین در هوا سرد منع کرده اند جهت طغیان ماده از نضج قبول و دفع لیکن اگر محتاج شوند اول تدبیر

آن کند پس منضج و مسهل دهند و تدبیر او آنست که در زمستان در خانه گرم می باید نشست و خود را گرم باید
نگاهداشت و جلاب را وقتی که آفتاب بر آید و بلند شود باید خورد و در تابستان در خانه سرد آب باشد و جائی
خشک بوقت صبح باید خورد یا بحسب عوارض نفسانی چون غموم و هموم و مالوم و مثل اینها مانع نضج اند جهت آنکه
طبیعت متوجه اینها است و درین هنگام مضرت بیشتر از منفعت متصور است مگر آنکه مضطر شوند پس منضجات
و مسهلات و مفرحات و مقویات بیشتر دهند یا بحسب عادت که آن سر دمانع ست چنانکه تریاقی که افیون قابض
و مانع از نضج مگر آنکه ضرورت شود پس در خوردن تریاک روز مسهل اهمال در زند و دیر بر خورند و در ایام منضج
منضجات یا مثل آن اختیار نمایند و یا افیون چون افیون مانع از نضج است ادویه منضجه قویه بدهند و از
چینی و اگر تریاکی وا بر ساد مانند آن و در منضجات افیون داخل کند چون زعفران و جند بیدستر و مصطگی و
مشک ضابطه ساختن در ساختن بول نضج در بول برین طریق است که بول در صفرا رنگ ترنجی
بهم رساند و در بلغم بول رنگین می شود و در سودا کمودت و سیاهی بهم رسد و در رسوب برین طریق است که خون
اندک نضج در ماده پیدا شود و در بول رسوب بهم رسد و چون طافی متفرق باشد نضج کمتر باشد و چون رسوب مجتمع
شود نضج خوب شده باشد و اگر مجتمع نبود و راسب شود نهایت نضج بهم رسیده باشد در حال در ساختن
نبض مسهل بهره و از نضج نبض چنان توان یافت که اگر اول نبض صلب باشد و نرم شود یا بالعکس و اگر
پر باشد خالی نماید و بالعکس و اگر ضعیف باشد قوی شود چون اخلاط چهار است منضج هر یک در فصلی بیان شود فصل
دوم از باب دوم در منضج خون محترق یا غلیظ حمام مرطب هر روز یا یک روز در میان برد و این
جوشانده که منضج خون فاسد است بدهند صفت آن عناب بست دانه بنفشه دو مثقال تخم کاسنی تخم
قثا از هر یک دو مثقال اجاص ده دانه تمر هندی پنج درم جوشانیده یا پنج مثقال شکر شیرین نموده یا
شربت نیلوفر یا شربت بنفشه داخل ساخته یا عرق نیلوفر بدهند و غذا آنچه کمیت و کیفیت خون محترق را زیاده
نکند بدهند مثل زرشک و اجاص خاص منضج خون است و اگر مانع از حموضات باشد و عناب در آنها داخل
کرده باشند عناب و اجاص خاص منضج خون است چون شوربا اسفیداج بازده باشد بدهند و چون سه روز بگذرد
نضج در قسیره و نبض ظاهر شود پس فصد کند و بعد از اصلاح دفع ماده نمایند بعد ازین در غذا فروج داخل نمایند
تا قوت قوی شود دل با تحلیل بهم رسد فصل سوم از باب دوم در منضج صفرا بیخ کاسنی نیلوفر
بره و سیاوشان آلو سیاه پنج عدد آلو بخارا خطمی بنفشه عناب تمر هندی آلوچه تخم کاسنی کشوث ثث

امرود لعاب بنگولی اب بهدانه شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت نارنج رب توت شراب تمر هندی
شراب آلو سیاه شراب آلوچه فصل چهارم از باب دوم در منضج بلغم بیخ رازیانه تخم رازیانه
دارچینی مویز منقی زنجبیل گاؤزبان بالنگو تخم کرفس بیخ کرفس انیسون بیخ مهک عود الطیب بزرکتان
بیخ اذخر افسنتین زعفران ماهیزهره عنب الثعلب جلنجبین گلقند شراب اسطوخودوس پرسیار قردمانا
بادآورد حلبه صمغ پرسیاوشان اسطوخودوس سکنجبین عنصلی مار العسل زوفا فصل پنجم از باب دوم در منضج
سودا بادرنجبویه گاؤزبان سپستان بسفایج فستقی بیخ کاسنی قرنفل بیخ رازیانه شاهتره اصل السوس الخرنوب
کشمش افتیمون شربت گاؤزبان شربت سپستان شربت نارنج اسطوخودوس لعاب مرد رسنگ ورق
خطمی شربت بنفشه فصل ششم از باب دوم در ادویه مفرده مسهل صفرا این دوا کسی را
دهند که او را اصفر اللون باشد و هزول صاحب زموی و در سن شباب در فصل تابستان و در مرضها مثل
حرارت کبد و قرانیطس و خصیه و ماشرا و قروح مقشر و نمله و حمی غب و شوصه و وجع العین و صداع حار
مردار بیشتر از آن دهند و کسانیکه اغذیه ایشان دائم فاسد شود و ایذا ابتدا از حبس طبیعت و براز ایشان
خشک باشد و بول ایشان کم باشد و اکثر غذاهای گرم خشک خورده باشند و در امراض متولد از صفرا محمودا صبر سقوطری
ایلوه و هندی گویند و آن گرم خشک است در درجه دوم مسهل صفرا و بلغم باشد دماغ را پاک سازد بهترین سقوطری
زرد رنگ است شربتی نزد متاخرین از یک مثقال تا یک مثقال و نیم و قدما ماشه مثقال گفته اند و در
وقت شدت حرارت و برودت از آن احتراز کنند و آن بالخاصه مولد بواسیر است و مصلح او مصطکی و مقل
و گل سرخ است و دادن صبر با مار العسل یک مثقال دفع صفرا کند و بعضی اول شب دهند و بروزها ست
دربایند و بعضی از طعام بعد دهند جهت دفع صفرا یا خلط و غلیظ و خاصیت او آنست که پاک میکند امعا را و قوت
دهد و جلا میکند و شربت معده سیر را پاک میکند غشی و تشنگی آرد افسنتین پاک می کند خلط صفرا را از معده و کبد
عروق و طحال می گشاید و اسهال می آرد و بول نیز براند آن هفت قسم است بهترین او قسطوسی است او مقوی
معده و کبد است و منضج سده و ملطف اخلاط می کند و جلا میدهد و شربت تامه او طبیخ یا نقوع از پنج درم تا هفت
درم تنها یک مثقال دیا دو درم خربق سیاه مندی کنگی مسهل مره صفرا غلیظا است مثل سقمونیا و سیاه هم
اورا در امراض گرم تا آنکه امراض مزمن مثل مانیا و صداع و شقیقه و درد جسم و علل سینه که از صفرا باشد
دا و پاک می کند احشا و رحم و مثانه را و علل کهنه و عصبه ریه و یرقان و خنازیر و شبره علیه و ماشرو قروح متقشره

وداو متغیر شده تمام بدن را دفع میکند شربت او از پنج او یک مثقال است داد سیاه قوی تر از سفید است و او را
بماء العسل دهند و حکما حال زیاده از نصف مثقال نمیدهند سقمونیا و او را محموده نیز میگویند گرم و خشک مسهل
صفرا است بدل و جگر بد باشد بدبر ساخته خورند یعنی مشوی درست مایه کند بهترین او راق صافی النظما کنیت
شربت متعارف ست و حسین بن حسن تا نیم درم جائز داشته است و شیر خوردن او اول مساک نماید بعد از ان
بکشاید و شاید که نکشاید فصبر تبی از شش بود است و شیر خوردن فقیر شخصی را دیدم که بقدر یکدرم محموده
بغلطی خورد باسهال بمرد و امیر اندمره صفرا است شیره از فریوق سیاه دوا است که بآن خلط کند ادویه مقیئه مقویه
چون عود و عنبر و مصطگی و عصارة انور درب السفرجل شحم حنظل میر اندمره صفرا اخلط با رطوبت لزج را احکام
هندزبان شربت او از نصف مثقال میدهند و قدما تا یک مثقال داده اند و استعمال او آنست که بماء العسل
دهند او جهت علت دماغ رشکه او و شقیقه و وجع فخذ و صداع و سکته و تشنج و اگر از رطوبت معین که شده باشد
و انتصاب النفس حادث و مزمن از ماده بلغم ربو و سعال مزمن و وجع مفاصل و عرق النسا از ماده غلیظ
و علل کلیه و مثانه را نافع بود حنظل را هندی اندر این گویند غاریقون گرم و خشک مسهل بلغم و سودا است بقراط
گوید مقوی ابدان مشائخ است و دفع مضار جمیع ادویه قتاله کند و حاجت اصلاح ندارد و بهترین او سفید است
مانند میری از نیم مثقال تا یک مثقال متعارف است و دو مثقال گفته اند طبری میگوید که جمع نباید کرد میان
صبر و غاریقون و جالینوس در ادویه معده ذکر وی کند اسهال او امثال حنظل است الا آنکه این ضعیف تر است
از دو فعل نیست اما ضرر بمعده ندارد و قدر دو مثقال مسحوق این با ماء العسل میداده اند این دو قسم است انثی
و ذکر انثی بهتر از ذکر است عصاره قثاء الحمار او را هندی کریله جنگلی گویند و الشطرفون نیز گویند او هم اسهال
میکند مثل سقمونیا شربت او مکقیراطیا دو حبه بماء اللبن حاتی است که شیر تازه دوشیده است مقدار یکنیم اوقیه
بعضی شربت او تا نصف درم نیز قرار داده اند ینبوع نوعی از بادزیوان است اسهال او نیز مثل سقمونیا است و
اندکی شیر با الخبز یا سویق در حالی زرد بزند تا زبان برانگیزد لالیویدوس و آن حب ماهودانه است و او را ثمره
شجره معشوق نیز می نامند اسهال او مثل اسهال سقمونیا است بلکه این شدید تر و قوی تر است شربت او نزد متقدمین
از هفت دانه یا پانزده دانه است و نزد متاخرین است پنج حبه اگر معده قوی است به درست میدهند و اگر معده ضعیف
است سحق کرده میدهند ایرسا دان اصل السوسن آسمانگونی است اسهال او مثل غاریقون است بلکه قوی
و کثیر است اسهال این و میزاید ماده صفرا که احوال ماده مبشر بیان خواهد شد بقوت و شربت او بقول المتقدمین

ومتاخرین دو درم است گفته اند این خطاست بلکه شربت او نصف درم است قنطوریون اگر تر و تازه
باشد سیر اندمر صفرا و بلغم محاطی نافع است جهت عرق النسا و شربت او دو مثقال است وقتی که طبخ او کنند
با ربع رطل آب تا یک و نیم بماند بادریون اسهال مثل اسهال خربق است شربت طبیخ او دو مثقال است
بسه اوقیه ماء العسل و دو برابر او افسنتین و بعضی بسیار اسهال میکند حب نصف مثقال افسنتین دو
مثقال بسفایج فستقی هندی او را گهین گالی گویند و آن گرم است و مسهل سودا و بلغم است و بهترین
او فستقی است و چون در بخور د آب برند شکم نرم گرداند و قولنج بگشاید و شربتی او یکدرم یا دو درم است
و از نقوع و مطبوخ باین دو درم تا پنج درم است و او اسهال اخلاط بلغمیه مخاطیه از معده و مفاصل میکند
مثل حنظل حادث میکند غشیان را و اگر سحق کنند زنجبیل او دو مثقال و بنوشند با ماء العسل یا ماء شعیر بهتر باشد
زراوند طویل اگر از و یک مثقال با ماء العسل بنوشند اسهال کند مثل اسهال حنظل و آن نافع است جهت احشا
هلیلج اصفر اسهال مره صفراوی میکند و شربت او در مطبوخ از شش درم تا هشت است و اگر مسحوق او تنها بخورند
شربت او میانه سه درم است تا پنج درم بمالد با روغن بادام و داخل کند با شکر نافع مزاج حاده صفرا غلاظ و رقیق
است هلیلج اسود اسهال مره صفرا محرقه میکند و مقوی معده و مقعد است و شربت منقوع و مطبوخ او پنج درم
تا هفت درم است و اگر تنها سحق کرده بخورند شربت او از دو درم تا پنج درم است بروغن بادام چرب نماید و بکار
برند هلیله کابلی مسهل صفرا است و اسهال مره سوداوی کند بقوت عصره و مقوی معده و بطن است و نافع بواسیر سوداوی
و عضاء عصبانی را نیز سود دارد و شربت او مثل شربت هلیله سیاه است و بروغن چرب کنند و بکار برند ریبان آلو
و الحلو نارین بجهت صفرا آرد و فشردن با تخنن اثر زیاده و از ده و اگر ده هاى انار در پوست لشکنند و شب بگذارند
و صباح بفشارند بهتر باشد و اسهال بیشتر کند و شربت او نصف رطل است با بیست درم شکر و اکثر او هشت
اوقیه با ده درم شکر بکار برند و فعل و قریب هلیله اصفر است ماء الفبق الحلو بفارسی آب کتاره شیرین و
اسهال مره صفراوی که جمع شده باشد در معده و امعا بکند و رفع حرارت میکند شربت او از ثلث رطل تا نصف
رطل است خیار شنبر عربی کهر ناله معتدل است بهترین خیار شنبر آنست که غلیظ رقیق المغز باشد و مغز او بسیار بهتر
آنست اصل او که در قصبه بگنا اند و در وقت احتیاج بیرون آرند صفرا و بلغم و سودا و اخلاط سوخته دفع کند و معده
درد را با کسنا دو در استعال میبرند و قولنج را بگشاید و بلغم بسیار بیرون آورد که تر برباه مغز اند برای این فعل می توان
کرد و اسهال برفق و آسانی باشد جهتی آنکه زیق آلبستن را تجویز کرده اند که در وقت باین اسهال نمایند شیرینی از م

له قطعه یعنی پهار شنبر و قاعده اطبا آنست که فلوس ... عمل او ... بسیار ... مشهور ۱۲

سه درم است یا ده درم و در ضعف امعا قبض آورد به روغن بادام مقدار اصلاح و درد کند مضرتش دفع
شود و تا روده به پیچد و او تسکین نماید دم تحلیل اورام جاده کند و تلیین اخلاط صد نماید او را حل کرده با آب
گرم بخورند ترنجبین منبتی است که بر خار سبز در خراسان بخارا و قریب نیشابور بهترین او آنست که مانند
حب بلند و سفید باشد از نیشاپور آورند بدترین او فربهی است و طبع او بحرارت مائل است صفرا آورد و
شربت او از ده مثقال تا بیست مثقال و تلیین او ضعیف است بنفشه خشک سرد و تر است شکم نرم سازد
و صفرا آورد از دو مثقال تا سه مثقال در منقوع و مطبوخ متعارف است و این را بنفسون گویند سه تا هفت درم با قند
کوفته بخورد با آب گرم و او مسهل مره صفرا و تسکین صداع و خوانیق است و اگر اراده اسهال زیادتی کند با زاید
سقمونیا و تربد بیامیزند و اگر اراده اسهال صفرا و بلغم نماید پس نصف او رب السوس داخل کنند ماء اللبلاب
گیاهیست که بر درخت می پیچد او در ردم بسیار است اسهال مره صفرا میکند و شربت او نصف رطل است تا
هشت درم شکر صاف کرده بخورند و بجوشانند چه اگرچه بجوشانند عمل ضعیف شود تمر هندی یعنی املی سرد و خشک
است اسهال مره و قمع صفرا میکند و تسکین حدت می نماید و شربت او از آب نصف رطل است و در
منقوع از پنج درم تا پانزده درم شیرخشت منّی است که در خراسان بر بید نشیند مائل باعتدال است گویند
در باطن بدن تسخین دارد و در ظاهر سرد و قوتش زیاده از ترنجبین باشد و شربت او از ده درم است
یا بیست درم و بهتر او آنست که خشک او کلان و سفید باشد و اگر در آب شاهتره ترکنند و دم صفرا محترقه کند و دم را از
کدورت صاف نماید و دفع حکه و جرب و شور و احتراقات سازد خصوصاً منقوع با هلیله زرد تنها هلیلجات اگر احراق
بسیار باشد اجاص آلو است سرد و تر باشد صفرا از بزرگترین او تلیین بیشتر دارد بیست عدد در مطبوخ و نقوع
اندازند و شربت مطبوخ او نصف رطل قراصیا آلو با پوست بارد یابس است و درجه دوم تلیین طبع و
باسهال مره صفرا کند و درست نفع دارد ماء الجبن آب پنیر و دلیه بو سیل بحرارت دارد جهت بورقیت
یعنی شوریت اسهال مره صفرا کند خصوصاً آنچه از شیر بز و گوسفند بود و چون اندکی عسل داخل کنند بهتر بود
هلیله هندی هژ گویند سرد است در اول و خشک در دوم اسهال مره صفرا محترقه کند شربت از جرم او
دو درم است و در مطبوخ آن سه درم یا پنج درم لسان الثور هندی کاٹھ بانز بپارسی گاؤزبان خاصیت او
آنست که اسهال مره صفرا کند چون ارمنی واصل او سازند در لعاب قوی شود و شربت او از سه درم تا
پنجدرم است یا ده درم شکر و یک درم طین ارمنی و اگر خشک او یا مثال او شکر با فانیده بنوشند تلیین طبع

گرم کند و اخراج مره محرقه صفرا و سودا نماید کتیره البر بسیاوشان هندی رلج هنس سنبل گویند گرم است
در اول خشک در دوم اسهال مره صفرا از معده امعا نماید سستش خوبانیت ضمخ او مسهل مره صفرا
است چون بنوشند درد احمر بهترین آن فارسی بود اسهال مره صفرا میکند و یک غنچه او یکدست بر سر ما
بر دو دهن العدد حبس اسهال مراری میکند و گاهی اطلاق صفرا میکند چون ماده زیاده باید ماء القثاء
الحمار آب بادرنگ و خیار سه رطلها از هر یک با شکر مسهل است صفرا از معده و امعاء برفق ماء البطیخ
الکرمی آب هندوانه دو رطل خصوصاً با شکر یا ترنجبین یا شیر خشت مسهل صفرا است ماء القرع آب کدو
در تنور پخته یا شیر خشت یا ترنجبین یا شکر سرخ مسهل مره صفرا و صفرا محرقه است بزر قطونا کوفته دو مثقال
با آب سرد بنوشند ملین طبیعت **فصل هفتم** در ادویه مفرده که اسهال مره صفرا و سودا کند و دوا دادن این دارو
مردمانی راست که لون ایشان سیاه باشد و بدن ایشان لاغر و خشک و خون در ایشان کم بود و درین کھول
بصاحب طبیعتے و مزاجی دهند که او با غضب و باحدة و عقده و عطش باشد و سینه او ضیق باشد و در امراض مزمن
سوداوی نیز دهند چون جذام و سرطان و سائر علل سوداویه افتیمون هندی اکاس بیل گویند گرم و
خشک مسهل سودا است و بلغم نیز آورد و مناسب اصحاب صفرا است چرا که در ایشان کرب یعنی قلق و اضطراب
و غشیان می آورد بهترین او اقریطی سرخ رنگ است شربتی از جرم او یک درم یا دو درم است و در مطبوخ
و نقوع او ده درم تا چهار درم گویند از پنج درم تا ده درم است و مثقال تا دو مثقال و با شیر دیا ماء العسل
نافع است و چون افتیمون مکرب و معطش است بدین جهت بروغن چرب میکنند باید که در آخر طبخ داخل کنند
در میان بسته جهت بقای قوت او نافع سرطان و مالیخولیا است است بودنه بری مسهل مره سودا است
شربت او از یک مثقال تا دو مثقال است یا ماء العسل فقاح حاشا مسهل مره سودا است چون از
است یا او ملح داخل کنند یا سرکه در ملطف زیادتی میکند فقاع صاتر مثل فقاع حاشا است حجر لاجورد مسهل
مره سودا است و از مغسول او یک مثقال شربت است و قدما غیر مغسول میداده اند و این خطا فاحش
است ورق الحنظل انچه در خشکی روید قوی تر است از انکه در کنار آب باشد از ادویه مسهله بارده است دفع مالیخولیا
و صرع و داء الثعلب و جذام کند و قولنج را تحلیل دهد و مسهل مره سودا است شربت او از ده درم تا چهار درم است
اسهال مره بلغم برفق کند مغص نیارد و زیاده کند طبیب با دوا روی که مناسب اند بسفایج و مسهل مره سودا است برفق
و کیموس بلغمی را ببرد و صفرا رقیق را نیز اخراج کند و دفع جذام و مالیخولیا نماید و احوال او در فصل صفرا گذشت

اسطوخودس گرم وخشک ومسهل بلغم سودا است وبدماغ فائده برساند بهترین آن غنچه است شربت او دو
درم تا سه درم وبعضی او را بار دگفته اند ومتاخرین معتدل دانسته اند شربتی او با سکنجبین خوب است با لنگو
وگاؤزبان وکشوث که قسمی افتیمون مسهل سودا باشد هلیله کابلی مسهل سودا و بلغم است ومنقی معده دماغ صفرا
وشربت مسحوق از درم تا پنج درم ست ودر مطبوخ از هفت تا ده درم هلیله هندی مثل هلیله کابلی است در
فعل وقوت وشربت او مسهل هلیله کابلی است در دفع صفرا است حجر الارمنی اسهال وقوی از حجر لاجورد است
عاقبت گرم در اول وخشک در دوم نافع است بربع تپهای کهنه وادرام احشا و شربت او نصف مثقال است
از اعضای او ودر مطبوخ دو درم از جهت اسهال مره سودا میدهند خشک بهندی گوکهر وگویند سرد در اول
وتر در دوم است عصاره او مسهل سودا است شربت او یک کف نافع جذام ومالیخولیا ست فلفل
ابیض بهندی تخم سهجنه گویند اخراج سودا میکند ملح نمک بود وبانواع است ملح عین اندرانی وملح نفطی که
سیاه بود وچون بر آتش نهند سیاهی او زائل شود ومثل اندرانی گردد وملح سیاه آنست که سیاهی او راسخ با
وجوهر دار بود ملح هندی آنست که سرخ رنگ بود وجمیع اقسام ملح گرم وخشک باشد خراج سودا وقطع بلغم و
تخفیف دم کند وشربت دو مثقال است توت اگر پوست او بپزند هشت درم با یک رطل آب نصف
بماند صاف کرده بنوشند اسهال سودا کند عروق الیاثمین ثلثی درم از دما مغل مثله نشاسته بخورند اسهال
سودا کند ونافع ربو وعسرت نفس ومالیخولیا بود وفرق الدیک الدم از مسهل سودا است اگر او را با هشت
رطل آب بپزند تا سه رطل بماند واندرون او نمک زیاده کنند وبنوشند چون خواهند که اسهال زیاده کنند
از طلم که معصفر باشد وبهندی کر گویند یا بسفایج اضافه نمایند نفع معده وحمیات مزمنه وارتعاش و بعد وجع
مفاصل ودبل یعنی را نافع بود **فصل هشتم** در ادویه مفرده مسهل بلغم واین دوا بجماعتی دهند که برودت و
رطوبت بر ایشان غالب بود در سن شیخوخیت ودر فصل شتا در امراض استرخاء وسکته وسبع اللسان و
یادتی مواد راس وفم وآنکسانی را که در معده وسینه وامعاء ایشان بلغم باشد وزیادتی که حاجت سرف دم
نی خون جاری وحیض باشد وکسانیکه مخلط بسیار داشته باشد وفربه شوند وشهوت وخورش طعام کم شده
شد وصاحب عرق النساء موصل حقوق یعنی مفاصل نشست گاه وحمی استسقاء وجذام وبرص ملغمی
صعه سایله او را عسل بهی گویند وبهندی سلارس نامند شربت او را یک دانگ تا نصف درم است وان
گرم است ومسهل بلغم وبعضی تا یک مثقال نیز ذکر کرده اند تا یک مثقال علل اتاط که بفارسی سفر گویند عقر

او نیز مسهل بلغم است و شربت او برای متقدمانی دو درم است و نصف و قتے بکوبند حب کرده
فرو برند اما متاخرین ده درم جائز داشته اند قشر اصل قثاء الحمار یعنی پوست کریلہ صحرائی وقتی که
بجوشند نصف دانگ از و برای متقدمین و متاخرین مسهل بلغم بقوت بود فقاح حاشا دو مثقال او مسهل
مسهل بلغم است اصل السوس و الشجرة مریم است بفارسی چوبک و استان گویند شربت یک مثقال د
نیم بود یا یک مثقال علک بناطه حب ساخته فرو برند اسهال بلغم تقویت کند خروع هندی ارنڈ بود مسهل بلغم
است و حبهای او مقشر کرده بد هند یازده حب ادا کثر هفده بلغم برآید مقل ازرق بهندی گوگل گویند مسهل بلغم
است شربت او دو مثقال است یا مار العسل شحم حنظل مسهل بلغم لزوج و کیموسات لزج است و منقی
راس و عصب و مفاصل و فالج و لقوه و قولنج کاین از بلغم لزج و سوسن بارد و او مغص و سحج و تقطیع در امعا پیدا
کند مصلح او صمغ عربی و کتیرا او مبالغه در سحق او کند شربت او از یک دانگ تا دو دانگ بود ترکرم و خشک
مسهل بلغم رقیق است چون تقویت یابد بلغم غلیظ را دافع کند بهترین او موضع مجوف سفید ست شربت او از
یک درم تا دو درم چون در مطبوخ داخل کند چهار درم است و مصلح او ترین ست بدین طور بار و غن بنفشه و تقویه
او زنجبیل است و نفخ شده نماید و منقی دماغ و دفع اوجاع مفاصل و صرع و فالج و نزلات سعال متولد از رطوبت
کند و اگر با بلیله کابلی داخل کند بهترین دوای صرع است دا نزا فهدی لبنوت گویند غاریقون مسهل بلغم و صفرا
دم و سودا است جمیع امراض بلغمی را نافع است ناقص عارض عقوبت او را شربت او نصف مثقال است یا د
درم سورنجان بهندی سنگهاڑه جنگلی گویند گرم و خشک ست و مسهل بلغم بود و بلغم خام سر را نیز دفع کند و نافع بود د
در علک نقرس و وجع مفاصل و او تریاق مفاصل است اما ردی ست بمعده و سرخ و سیاه او بسیار بد است
بهترین او سفید ظاهر و باطن و صلب کثیر است و شربت او یک مثقال است با شکر و زعفران و چون باد
داخل سازند شربت او نصف مثقال ست یا دو درم و مصلح او کمون و فلفل کرب بود فرفیون است آن د
را بهندی شیر خشک و شهد و فارسی شیر زقوم گویند گرم و خشک است در درجه چهارم خاصه عمل او اسهال
است و بلغم غلیظ لزج از درکین و ظهر و امعاء انامکرب و مسجج است مصلح او مقل سحوق و صمغ عربی و مصطکی
و عسل و دارچینی و سلیخه و اسارون و قرو قرا و کتهه فرازند و یا مجموعه و نهار او صافی خریف اصفرادست حب کر
او را بدین بود و شربت آو از نصف دانق یا دو دانق است ماهیزهرج مسهل بلغم است سکبنج قسمی از انگوزه
و آن حار یابس است در سوم مسهل بلغم لزج و رطوبات ست و نافع علل مفاصل و عرق النسا و قولنج و ریح

غلیظ که عارض از بلغم باشد بهترین دواست جهت زیادتی دفع از امعاء و ظهر و ورکین و بهترین او صافی سرخ
ظاهر است و سفید باطن و خریف و سم با مرارات و شربت او از یکدرم است یا دو درم لب القرطم مغز تخم
بود مسهل بلغم بود و شربت او ده درم است یا فانید سفید و اگر مغز او را در آب گرم لبس شند و بماء العسل
بافرق و جاج بخورند مسهل بلغم لزج غلیظ بود و نافع استسقاء لحمی و رقی اما مضر بود بمعده زنجبیل گرم ست در
درجهٔ سوم و خشک در دوم او در اندک رطوبت فضله است و یکدرم مسحوق او با شکر مسهل بلغم لزج و مره
سودا است نه بر طریق اسهال ادویه مسهله بل تحلیل رطوبات از امعاء و رجای غلیظ انزروت یعنی کنجد گرم است
در سوم خشک است در دوم و برغم بعضی است که سرد است در اول و این درست نیست و مسهل بلغم غلیظ است
بقوت خصوصاً از ورکین و مره صفرا را نیز میراند و او را بروغن بادام چرب جهت دفع اذیت او که سحج می آرد و شربت
از نصف درم تا یکدرم است و اگر احتیاج غلیظ ادویه دیگر شود هلیله و تربد و صبر و مقل و مثل اینها خلط نمایند
قطف که بهندی ساگ تبهوه گویند خوردن ورق او با عصر ورق او مسهل و مقی است و جمع در اسهال
تهاست دهن قثاء الحمار بمقدار دو درم با رقیق شعر الحذر بلغم خام و اخلاط لزجه میکند و عمل این تکرار میکند
حب السمنه قسمی از چرونجی است که بفارسی نقل خواجه گویند قوت او مثل قوت حب قرطم است و عصر ورق
او نیم رطل ملین طبیعت است محلقه بود مسهل بلغم و مره صفرا است ایرسا بیخ سوسن اسمانگون است گرم و خشک
است در آخر درجه دوم شربت او از یک درم تا دو درم است یا از مثقال یا دو مثقال و عصاره او بماء العسل
مسهل بلغم ضعیف است و بعضی بهترین اندک مسهل بار اصفر نیست حلتیت بهندی هینگ گویند مسهل بلغم
بلغم خام و اخلاط غلیظ است حلبه بفارسی شمیت و بهندی ملیتی اگر حلق او با پنجدرم قوة که بهندی جهیته گویند مسحوق و
مسخول بنوشند مسهل بلغم لزج است بصل العنصل بهندی کانده گویند اگر عصاره او بعسل بیرند اسهال کیموس
بلغم غلیظ لزج میکند تجره بفارسی کرنه بهندی اٹنکن گرم و خشک است دو درم چون بنوشند بسبر که مسهل کیموس
بلغم بود و تخم او بجلا و تلطیف و تحلیل مسهل بلغم است و مسهل بلغم خام بتقویت و دهن او نیز مسهل بلغم است
شربت از نیم مثقال تا یک مثقال با آب گرم یا بماء العسل و بعضی شربت دو درم نیز قرار داده اند و بعد از و
اندک روغن گل بخورند تا دفع ضرر او کند ریوند از انفع ادویه است برای دفع بلغم خام و او مطلق بلغم لزج است
و نافع معده و با سعار و قولنج بلغمی و ریحی با طلاق طبیعت و تحلیل ریاح شربت از شش شربت غاریقون است اشق کهنه
قبنه نیز گویند مصلح ادویه مسهل است مصلح بلغم لزج بخاصیت نافع است سحج و فالج و قولنج را شربت او از نیم مثقال تا دو

مثقال ست و استعمال او مفرد و مرکب میکنند شجرة البق سفید ار است اگر از پوست غلیظ این درخت دو
مثقال با آب سرد بنوشند مسهل بلغم است زوفا یابس خشک در سوم مسهل کیموس غلیظ و بلغم است سقمونیا
را محموده گویند مسهل بلغم بالطبع و مسهل صفرا بالخاصیت است و مسهل بلغم فالج و خناطی ست جاوشیر
مسهل خلط بلغم است و مسحق ظاهر بود نافع است جمیع امراض بارده را خواه از اخلاط باشد خواه
از ریح غلیظ مثل فالج و سکته و خدر یعنی بے حسی و صرع و قولنج بلغمی و ریحی و بهترین این جمیع که در وحدت
بنا شد و مائل بسرخی و سیاهی بود شربت او از نصف مثقال تا دو مثقال است **فصل نهم** در احوال ماده مائیه
و ماء الصفر بدانکه بواسطهٔ ضعف جگر و عاجزی قوت او از رسانیدن باندامها گذر بابسته گردد و اندامها
از جگر آب خواهند و این را استسقا گویند یعنی آب خواستن و هر آبے که خورده شود از جگر ضعف بدان
تصرف نتوان کرد و باندامها نتوان فرستاد و بعضی از جگر باز گردد و آن یکجا کرده آید و بعضے که جگر اندر وی
تصرف نکرده باشد یا خون ضعف که هضم ثانی آنرا تمام پخته نباشد باندامها رسد اماس شکم و اماس اندامها
پدید آید از بهر آنکه با سهال و نه بادرار بول و نه بعرق ازین بیرون شود و این اماس سه گونه باشد یکی
را بتازی استسقاء زقی گویند و آنچنان باشد که آب در شکم گرد آید و باشد که دستها و پایها بیاماسد دوم را
لحمی گویند و این چنانچه باشد که آب با ماده بلغمی باندامها رود و همه تن همچون مرده گردد آماسیده و نرم سوم
را طبلی گویند و این چنان باشد که باد در شکم گرده آید و شکم بر آماسد و گاه باشد که باین باد آب نیز باشد
و آنچه در استسقای زقی جمع شود آنرا ماء الاصفر میگویند و آنچه در استسقاء لحمی جمع شود آن را مائیه گویند و
از دو استفراغ ماء الاصفر و مائیه صفت آن شاهتره چهار درم افسنتین رومی دو درم غافث دو درم کاسنی
یکدسته جوشانیده بخورانند ماء الاصفر فرود آید همچنین شیر الجبیر معقود یا شکر برابر نخودی حب ساخته نگاهدارند و بکار
برند حب دیگر ماذریون یکدرم شیر انجیر بقدری که حب شود ساخته بکار برند ماء الاصفر و مائیه فرود آید مسهل مجرب
ماء الاصفر و مائیه بیخ سوسن آسمان گون از یکدرم تا سه درم یا ایک دقیه سکنجبین بنوشند صفت توبال النحاس که آب
مائیه و ماء الاصفر را برون فرود آرد بگیرد توبال برگ ماذریون انیسون از هر یک برابر حب کنند شربت یکمثقال و اگر قوت ضعیف
باشد یکدرم بدهند در ادویه مفرده مسهل مائیه و ماء الاصفر و استعمال این ادویه صاحب استسقاء زقی و زنی که او را
اشرف حیض باشد و باحیض او رطوبتی بیاید و صاحب قروح که قامع سودا از دبیده یعنی حرکت در اعضا یکه نفخ و تهیج
و ترهل یعنی سستی باشد توبال النحاس نیم مثقال او بماء العسل مسهل ماء الاصفر بود بیخ زقوم با برگ تنبول خود بلغم و مائیه

دفع کند بزرالانجره مقشره سازند و سحق نمایند و بعسل محمین ساخته فرو برند چنانچه بریان نرسد چرا که حب سازند
و شربت او از بست دانه یا سه دانه ست فرفیون مقدار نیم دانگ یا دو دانگ غسل بنوشند مسهل بلغم و
مار اصفر بود لب القرطم پنج مثقال از مقشر او با صبر و اندک نمک مسهل بلغم و مار اصفر بود این غیر آن گویند این
خطای محض ست استعمال او چنانست که در سه اوقیه گرم تر نمایند و صاف نموده با عسل بنوشند مسهل بلغم
بود که متحلل باشد و گفدا اشته باشد و مسهل سه مملوح بود اشق دو مثقال با مار العسل مایه بود و بعضی مطحول
یعنی صاحب سپرز مع حب خروع داده اند اما در دو مثقال او خطا است و او مسهل بلغم است بمقدار نیم
درم آن مسهل مار اصفر و اخلاط غلیظ فرج و سودا و مفتح شده کبد بود الا آنکه مورث غم است مگر آنکه خلط کند
با و بعضی ادویه مفتحه شده و مقویه کبد و اصلاح مضرت او بمار العسل بود و شربت از مطبوخ او از یک
مثقال تا چهار مثقال ست و از مفرد دوا یکدرم تا دو درم یا عسل مطبوخ اصل قثار الحمار مسهل مار اصفر
بود یا دوشاب و شربت او از چهار قیراط است یا پنج عصاره ثمر قثار الحمار جرم بیخ او است و شربت او
ما بین یک قیراط سه قیراط است با نشاسته و مار العسل عصارة الباقلا بخاصیت او از اسهال مار اصفر نسیت
و شربت او از ثلث رطل تا ثلثین رطل است یا ده درم شکر مار الشاهترج بریان هندیان بت پاپره
مثل اوست در فعل بوزیدان مسهل مار اصفر است و مرنافع مار اصفر غیر تا ضماد الشرم بهندی نسوڑه
گویند شربت او یک مثقال است بخور مریم الفیا ماذریون نیز خروع بیدانجیر بود که بهندی ارنڈ همچنین است
قنطوریون رقیق مثله کماقیطوس و حب کربدانه و ساق بنات حاما قبطی و برگ او مثل اوست در خوردن خواه
تازه باشد خواه خشک پخته بدهند تا جرم جوشانیده آب او بدهند تا بنوشند و بلغ لفظی این از جمله مسهل مار اصفر اند
تعویت و کیفیت طویل جهت تکرار گذاشت **فصل دهم** در ادویه مفرده که مسهل اکثر اخلاط باشد صبر مسهل بلغم
و مره صفرا است و دفع یرقان میکند و منقی دماغ از فضول است و بلغم و منع بخار از معده مینماید و مصلح او مصطگی و
کتیرا و مقل و عسل و شربت او تا دو درم است عصر تنگ یعنی افشرده برگ قنب نیم رطل شکم میراند و بلغم و صفرا
با سهل بیرون آرد حب النیل تخم عشق پیچان منقش است که آنرا بهندی کهتوره گویند شیخ فرماید که بعضی گفته اند
که گرم و خشک است در اول حق آنست که گرم و خشک است مائل بدرجهٔ سوم چون تنها استعمال نمایند
مغص و کرب آورد و بهتر آنست که بهلیله محموده دهند و اگر نیز مخلوط سازند بلغم و زرد آب و درد اسهال قوی کند و
شربت او از نیم درم تا یکدرم و او میکشند و حب القرع را بهتر آنست که با بهلیله زرد بمقو نیا دهند بدهن گل سرخ

بزر قثاء الحمار مضر معده است و اصلاح او بعسل مطبوخ است اصل قثاء الحمار مسهل مار اصفر بود ۱۲

کرده قنطوریون طبیخ او مسهل بلغم خام و مره صفرا و شربت طبیخ او دو اوقیه است قثاء الحمار چون عصاره پنج او
پنج قیراط بخورند مثل کیموسات غلیظ و بلغم و سودا است و نافع استسقا و وجع مفاصل و قولنج و لقوه و منزاء
آنست که صبر و سورنجان و قوة الصباغین که بهندی مجیٹه گویند و قنطوریون دقیق و کمافیطوس خلط کنند باد
بانفعش بیشتر باشد حریق اسود بهندی کٹکی گویند مسهل بلغم و مره سودا است و شربت او از نیم درم تا یک مثقال
غریق ابیض فعل این در اسهال میانه است و قولیست و رقی و شربت خریق اسود است جوز البر به هندی
ریٹه گویند و آن بندق هندیست عصاره مسهل بلغم و سودا است در بائیه اصفر نافع است اسهال و جهت
برص و یرقان و کلف و مثل این امراض را و محلل قولنج است شربت او شش قیراط است با شربه حاره و
سکنجبین و چون قطر اسالیون دو و قود سمقونیا با دو داخل کنند او قوی می شود شیر تحیر از کشمیر آرند بهندی زربلی
گویند شیر او خشک است در اول چهارم مسهل لنج غلیظ و مره سودا و مره لنج است و آن صفرا بلغم آمیخته است
داخل کنند او را در حبوب کنار مثل حب النجاح ترمس باقلا اصفر لیست چون مقشر گردد کوفته در دیگ نخاس نرم
ملین لطن میکند مسهل صفرا و سودا و بلغم خام و لنج است و چون ضماد کنند نیز مسهل بود ملح اندرانی و آن نمک
سفید است گرم و خشک در چهارم مسهل و بلغم و سودا و کیموسات غلیظ مختلفه است و خاصه او انحدار است
از معده بورق که بهندی کهار گویند هلیله بلیغ هندی مسهل بلغم از معده سودا بلغم غلیظ ما را اصفر بود و بسیاری از
سیح و ملتهب معده است و منع میکند بخار و قی را که صاعد باشد بنجات سرد انخره سود و ابر د سنالکی بهندی ہینج
گویند حار یابس است در اول مسهل بلغم و مره صفرا و سودا است و چون او عرض میکند در عمق اعضاء بدین
جهت نافع است جهت نقرس و وجع مفاصل که کلبن باشد از اخلاط بلغم و مره صفرا و شربت او در مطبوخ تا هفت
درم است و مقدار شربت خشک او تا دو درم است مصلح او بنفشه است یا مثل بنفشه انجوان بفارسی بابونه
گویند گرم و خشک در سوم و چون بنوشند خشک او کوفته با نمک و سکنجبین مسهل بلغم و مره سودا است تا سه درم بادزیون
مسهل بلغم و مره سودا است شربت او از دو درم است خصوصاً که مخلوط سازند تا او مسهل مثل افسنتین بعسل حب
سازند و چون استعمال کنند آن حب عل شود و در امعا ردن بلکه غلبه خود کرده خارج شود درست با براز و گویند
اسهال مار اصفر و رطوبت بلغم نیز میکند و بجهد در زمان و مکان حار نه هندوا و را به روغن بادام چرب کنند و شربت
او از یک دانگ است تا چهار دانگ شاهتره سرد و خشک است مسهل صفرا و اخلاط سوخته و کرب ندارد و بخلاف افتیمون
که کرب و غم آرد و شربت از جرم او سه درم تا هفت درم و از مطبوخ و نقوع از پنج درم تا ده درم و شربتی از آب

معصوره او چهار اوقیه یا هشت اوقیه و اوقیه اطبای هشت مثقال **فصل یازدهم** در ادویه مفرده ملین
بطن و مخرج ثقل بون بفارسی بارجه گویند چون جوشانیدن بجوید ملین شکم باشد مخل تر اباست چون
بعد از طعام بخورند و بنوشند آب طبیخ او ملین بطن و مسقی بود کرنب رومی بناسی کرم گویند مسهل بود چون پخته
او را و مثل او است کرنب نبطی لبن الضأن شیر میش بود ملین است شرحق بهندی ساگ بتهوه گویند
ملین است پخته و خام او شکر خصوصاً شکر سرخ ملین طبیعت تخم کدو ملین است کلاه شیر با شخانه بیوه [illegible]
است خربوزه بهندی خربوزه گویند ملین است سبز تر با ماله ملین و معتدل است انجیر با [illegible] مسهل و ملین
است و انجیر خشک مدقوق یعنی کوفته با نطرون یعنی بوره و قرطم مسهل بود سلق چقندر است طبیخ او
مسهل بود عدس پخته یعنی متقشر ملین است و یا قشر حالبس بلوچیا خطمی گویند بهی و بستانی ملین است
اسفاناخ مثله سه درم و درم با ماء العسل مطلق لبطن و مخرج بلغم است تخم خرفه خام مدبول مسهل است
تخم جرجیر بستانی که تیسی از سر شفه است مثل تخم خرفه است حلبه بهندی میتهی گویند طبیخ او با عسل ملین بطن
منقی امعا است از فضول ردیه لوز ملوکیا و ادام شیرین باشد و مانند او ملین اند انگوزه تازه مسهل است کرسنه
بزبان بهندی [illegible] نوشیدن آب تیق مسحوق او بماء العسل منقی و ملین امعا است روغن نیلوفر خوردن او از سه درم
است و همچنین روغن سوسن ترا و مسهل ضعف اندیخور میرم مسهل بخوردن و ملین است بمالیدن بر ناف و دائره زردها
[illegible] ملین نیکو ست ضمغ سیر شنه اشنه بهندی جهر گویند محرک بدن است بسر که گرات و آن گندنا است بهترین
ملین است و بیخ حالبس نجاشت بهندی سنبهالو گویند سه درم او آب برگ او نوشیدن با آب گرم منقی امعاست
میوه سانله بهندی سالارس گویند دو مثقال یا دو اوقیه آب گرم ملین لبطن است شیر تازه یک اوقیه با عسل
امعای بالا را عسل میدهد آب طبیخ ساق یکدرم غاریقون ملین بطن است حمول عصاره بخور و میرم ملین
سعت و مثل امیست حمول جمیع مرار خصوصاً جهت الصبیان ترنجبین ملین است الحقان علی مخرج اخلاط بلغم است
قثاء الحمار احتقان بعصاره و بماء العسل دفع خلط از ظهر نماید بدین جهت نافع وجع ظهر است بوده جبلی مسحوق او با
عسل ملین است حرف تخم تره تیزک مثله طبیخ بذرکتان که بهندی السی گویند و حلبه با عسل ملین است بوره
و ملح العجین که نمک خمیر است و کمون که زیره نیز گویند و ورق شداب و تخم تره به هر یک از ینها که شیاف سازند با
ماء العسل ملین البطن است و صابون مثل اشان است نیلوفر قوی تر است در اسهال از بنفشه و دو سه
قطره از یتوعات یعنی درخت شیر دار مسهل می گویند **فصل دوازدهم** در ادویه مفرده مدره مسهلات

مصلح اذیت ابهل سپستان بهندی لسوڑه گویند و معتدل است طبع را نرم گرداند و ضرر مسهلات از اعضا باز دارد
ازین جهت لبست دانه در جلابها داخل کنند برز الکرفس بزبان هندی اجموده گویند میرساند قوت ادویه
مثانه و دفع اذیت مینماید از ادویه مسهل از هیج و کرب کتیرا که بهندی کتیرا گویند و صمغ که بهندی گوند گویند
تار ته یعنی پیچیدگی دفع اذیت دوای مسهل نماید مقل که بهندی گوگل گویند مانع عائله مضرت دوای
مسهل حاره است مانند سقمونیا و حنظل از هیج ناخواه نافع است تخم ینکی که از ادویه مسهله بهم رسیده
باشد صفر کاتوتی بریان کرده بعض دوای مسهل کند چون با دوا دهند بدرساند نمک جمیع انواع او معین است
بر اسهال و قی و تقطیع ماده خصوصاً سودا و رطوبات لزجه را صبر بهترین آن سقوطری است چون با دواها
مسهل آمیزند دفع ضرر از معده نماید روغنها یا لبن ملین است تخم خیارین تخم خطمی الوعاس دفع اذیت از دواء
حقنه کند چون همراه آن باشد طرحون دفع حس از زبان نماید با دوای مسهل را البشوق توان نوشید و دافع
غثیان شود ورق عناب سبز حس زبان را سر دیلی که بعد خائیدن او چون شکر بخایند هیچ مزه نیابند دفع تغیر
آن آرد و جو است کمتر قوت ادویه مسهله نماید چون عجین سازند یا لنقوعات جند بیدستر بفارسی آس بچکان گویند
چون مقدار ربع درم بخورند و ملطف و میلان سازند اخلاط را جهت دفع دوا چون همراه او داخل بود یا رمی
دهند نیز دفع ماده و ملطف نماید

فصل سیزدهم اندر آنکه داروها که خلط را استفراغ کند چگونه بخویشتن کشند و چگونه
ازاله آن کنند بدانکه دارو مسهل با دارو قی که بمعده اندر آید جرم دارو و گوهر او اندرین نگسترد پراگنده نشود
و بموضع خلط نمیرسد لیکن طبیعت قوت دارو را اندرین بگسترد و بموضع خلط رساند و آنرا بکشد از خون بهر اکند
و هم بدانکه طریق که از معده و جگر رفته است با موضع میرسیده باشد و اخلاط را با دخود اندر رگها بیگه ازند
یا بجگر باز آید و از جگر بدان رگ که او را باب گویند بیرون آید بروده اثناعشرین و روده صائم باز آید بر گاه
که اینجا رسد قوت دافعه اندر حرکت آید و آنرا فرو شود و دفع کند و کم اتفاق افتد که بمعده بر آید بر گاه
بمعده بر آید بطریق قی دفع شود سبب آنکه بمعده بر نیاید آنست که جرم داروی مسهل رود و از معده
بیرون شود بروده‌ها فرود آید و طبیعت راهی جوید تا دفع میکند و اگر داروی بشود در معده باقی ماند و باشد
و قوت جاذبه دارو خلط را سوی خویش کشد آنرا از نزدیک دفع کند سپس معده [illegible] درست را
که معده قوی باشد و اگر ضعیف بود بهر دو طریق دفع کند و بدان باید که قوت دافعه اندرین نشسته [illegible]
تا هرگاه قوت دارو خلط را بدان موضع باز دارد از کمین بیرون آید و آن راه که از بهر دفع خلط و ثقل [illegible]

اخلاط اند دماغ و حنجره و قصبه شش باشد بقوت دارد و آنرا ابعده فرو کشد و قوت ماده آنرا الطریق ماده امعاء دفع کند
و آنچه خلط میجنبانند قوت دارد و است مثلاً حنظل بجوبه بهند وقتی که آن متفرق شود بعضو و راه ازو میرسیده باشد
و چون تواند که بکین خلط بجنبانند پس قوت دارد و می ماند نه جرم دارد و قوت دارد را با عضا رسیدن حاجت
اخلاط است که برود چنانچه ضماد آن از بیرون می نمایند نفع در اندرون میکند و از اینجا معلوم که قوت
دارد و است که باندرون میرسد نه جرم دارد **فصل چهاردهم** در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بطریق اسهال
میکند اولاً باید دانست که جمیع ادویه مسهله بیک طریق اسهال نمیکنند بلکه بعضی بعضی سهالی دارند مثل
هلیلجات و گل سرخ و بعضی بجلا مثل نمک و حلویات و بعضی بحدت مثل فرفیون و بعضی بلزوجة و ازلاق
ملین دارند مثل لبلاب و آلو و بعضی بقوت جاذبه که واهب العطایا در و خلق کرده مثل محموده که مسهل صفراست
و بعضی دارو معده را پاک کند چون تربد و بعضی خلط را پاک سازند چون غاریقون و بعضی از پیوندها مفاصل
پاک سازند چون سورنجان و بعضی از سینه و شش خلط را پاک سازند چون غاریقون و بعضی عصبهای چون
شحم حنظل و بعضی از جگر چون بادریون و بعضی از سپرز چون جاوشیر و بعضی از دماغ چون خیری و اسطوخودوس
و بعضی خلط غلیظ تقطیع و رقیق گردانند چون شش مانند جند بیدستر و فراسیون و ایرسا
و زوفا خشک و حاشا و حنظل و بعضی باخلاط غلیظ را رقیق گردانند چون صمغ عربی و کتیرا و نشاسته **فصل پانزدهم**
در تدبیر بعضی ادویه مسهله صفت مشوی ساختن محموده یعنی بریان و آن چنانست که بیارند سیب یا به و اگر نیابند
شلغم بگذرد مثل بهی نیز جائز است میان آن خالی ساخته و محموده پر کنند و سر آن سوراخ از جنس همان بگیرند و بر
بالای او خمیر گرفته در آتش خاکستری بگذارند تا خوب پخته شود و صبر از محموده بر طرف شود و درستی دهی که محموده
پخته باشد آنرا همچون حب سازند بشکر یا عسل خیارشنبر دانست آن نیز مسهل لطیف بود طریق برآوردن عسل
خیارشنبر آنست که او را با پارچه تر پیچیده در خاکستر گرم بگذارند اندک آتش داشته باشد پس بیرون آورده
بره سازند و صفت آن چنانست که روغن بادام در رو داخل سازند و طریق تدبیر تربد آنست که تربد موصوف یعنی
سفید و مصمغ یعنی صمغ دارد و مجوف باشد آنرا تراشیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده نیز سوده بکار برند
طریق غسل لاجورد دیگیر و مشک لاجورد خوب صلایه کن چنانچه غبار گردد پس بگیر مصطگی و نیم جزو روغن زیت
با آتش نرم بقوام آرند و نشان قوام آنست که چون قطره آب سرد چکانید منعقد شود و روغن حب بسته شود
پس لاجورد منخول را با آن معجون کنند و با آب آنرا بشویند و بدست بمالند و سه آب اند و بگیرند اول دوم سوم

آب اول اعلی است دوم اوسط سوم ادنی و اگر خواهند روغن از سندروس بر نند بگیرند سندروس ده نیم جز
روغن کتان بطریق روغن مصطکی پخته بکار برند و آب آنها بگذارند تا لاجورد ته نشین شود و آهسته آن
آب را دور کنند و لاجورد که ته نشین شود به نمط اعلی شود خشک گردد سوده بکار برند طریق شستن نک را باید
گرفت و چوبهای او دور باید کرد و باید لبائیده و آب انداخته جوشانند و بدست مالیدن باید سائیده بازدیگر
صاف باید کرد و آن نقل که در آرد بیرون مانده باشد باید انداخت و آن آب صاف کرده را باید گذاشت که
صاف شود و آنها را از بالا دور باید کرد و اگر احتیاج شود بار دوم آب جوشان باید انداخت دوباره سرد کرده آب
دور باید کرد و نقل نک را در سایه خشک کرده در ظروف شیشه باید کرد بکار برند طریق سوختن ابریشم به مقراض کنند
قطع کند مثل غبار شود و بر بالا سفالی گذارند و در ان اخگر گذارند تا که بریان شود بجائی برسد که قابل سائیدن شده
باشد باید که مبالغه در سوختن نکند طریق مقراض کردن ابریشم آنست او را بسیار باریک مقراض کنند و از پارچه بگذرانند
چنانچه مثل غبار شود و این ابریشم محرق است و طریق جوشانیدن بهتر در قوت بهتر از ابریشم محرق است و طریق
جوشانیدن ابریشم اینست بیارند جهت سرد مزاج ابریشم سرخ و زرد مانند و جهت گرم مزاج ابریشم سفید بجوشانند با
آب چنانچه بقوام ماء العسل آید و آن را جهت فرحی بخورند و اگر خواهند برای تقویت دل از ان شربت سازند
نسخه آن مشهور است طریق است تبریز باذریون آنست که بگیرند باذریون تازه بزرگ و برگ او در سرکه خیسانند
دو شبانه روز بعد از ان سرکه تازه کنند تا سه نوبت بشویند در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب خشک کنند و بکار دارند
تدبیر کمون آنست که زیره کرمانی را در سرکه دو وزن برابر سرکه باشد بخیسانند یک شبانه روز پس بیرون آورده در
سایه خشک کنند و بکار برند باب سوم در طریق پختن جلاب و مخزرات فائقه و اغذیه مناسب و اخلاط
اربعه و طریق صاف کردن خون و دادن جلاب اخلاط ثلاثه و در آن هفت فصل است فصل اول از باب
سوم در طریق پختن جلاب و خوردن اول ریشها را نیم کوفته در دیگ کنند و بباید که دیگ سنگین او گلی باشد
چون دو سه جوش بخورد بعد از ان تخمها را در دیگ کنند چون دو سه جوش بزنند پس آتش نرم مثل چراغ در زیر
دیگ کنند و آب بیاندازند از وسه پیاله میانه کنند تا یک پیاله بماند بعد از ان صاف کرده نیم گرم بیاشامد
و روز مسهل شش پیاله آب کنند تا دو پیاله آید و پیش از خوردن ما لعاب ستی نماید مثل لعاب
کنابه شوربه مزعفر پیته شوربه بادام و ریاحین بخورند تا تواند قی را نگاه دارند اگر بعد از ساعتی قی
کنند بگذارند دو پیاله ها باقی بخورد از یک پیاله اول ساعتی صبر کنند چون دفعه غثیان کردن بر طرف شود دیگر

بخورد بعد از ان آب و شربت بخورد و خود را از آب نگاه دارد و اگر تشنگی غالب کند آب مضمضه کند و اگر عناب باشد انگه
گلاب با آب و عرق بید و مشک بید میل کند و همان روز بحمام برود و اگر ناچار شود از اثر حمام بیرون آید و مکث نکند

فصل دوم در بیان پرهیز در وقت خوردن جلاب و بعد از جلاب بدانکه در خوردن از ماکولات غیر آنچه
مناسب باشد و آنچه طبیب تعین کرده باشد بخورند فواکه جمیع مانع است الا جهت تغیر ذائقه مثل سیب و بهی
و امرود و شاهتوت مناسب است و شربت نبات و قند جائز است یا تخم ریحان و گلاب که آخر روز بدهند
و لعس مثل بادام قندی و دارچینی قندی و رازیانه قندی و ابهل قندی و قرنفل قندی و غیره بقدر حاجت
توان خوردن و قصر در اول جلاب امع سه روز تلخ پنج روز قیمه شوربا میدادم بعد از ان نخود آب تا خاطرش
از یک طعام ملگیر نشود و برای بعضی بزرگان بجای جوشانده نیم شش عرق گرفته مناسب خلط میداده ام
در روز مسهل بر حسب تنها و شیرخشت با عرقها اکتفا نموده ام در وقت مسهل چون تشنگی زور میشد عرق بید مشک
داده ام و در جلاب از جماع پرهیز کند و از اعراض نفسانی چون غضب و غم و وهم احتراز نماید و فکر بسیار نکند و تعب
و حرکت بسیار سفر نبود و خود را از هوا نگاه دارد و پرهیز بعد از مسهل سه طریق است اول سه روز بعد از تمام
مسهل پرهیز واجب و این را ایام قریب میگویند و این سه روز از اعراض نفسانی چون غضب و غم خود را
نگاهدارد و جماع نکند و چیزیکه ملائم مزاج باشد بخورد و بواسطه آنکه بدن پاک شده و اشتها غالب شده است
طبیعت بدل ما تحلل می طلبد و این وقت پرهیز واجب تر از میان جلاب باید چرا که این وقت را زمین شیار زده
یعنی قلبه رانده شده آب داده تشبیه کرده اند که هر تخم درین وقت جای گیرد محکم شود و در حال روید و قوی
نمود و حواس بانکی زکی شده اند زتی کوفت بسیار بهم میرساند و بعد از ان تدارک دشوار می شود و
مراعات متوسطی روزه باشد که یکماه است و بعضی سه هفته قرار داده اند که نسبت و یک روز است درین
ایام چیزهای لطیف خوب مناسب مزاج و ملاطفت خورند تا بدل ما تحلل برسد و اعراض نفسانی کم کنند
و مراعات چهل روز است که عالم آنرا ایک چله گویند چرا که مرضی که در چهل روز عود کند آن را بعضی اطباء
نکس گویند و بقیه آن مرض میدانند چون از چهل روز بگذرد مرض دیگر میدانند بدین سبب احتراز از خوردن
بعضی چیزها تا چهل روز مرعی دارند **فصل سوم** در تحذیرات و جلاب و غیره که مانع منش گشتن شود و هر کس کم زد
خوردن زود اکراهیت داشته باشد بخوردن برگ عناب یا ملهر خون ذائقه را خوشبو کند همچنین گرفتن برف و یخ
در دهان و آب گل سرشوی و پیاز مرکبا بر تربری پسته و بادام و فندق سور کرده تا فرو داشتن سینه خوشبو کرده

داشتن وسر پستبرکه پرورده جوکردن وجهت قی وغشیان بازو ویار راسخت بندد تا مواد بسبب الم متوجه اطراف
می شود وبعد از بستن دوابر فم معده بند یا بسته رابگشایند تا عمل کند وادویه حریف مثل دارچینی وغیره مثل
شربت جلاب خائیدن تحذیر حس کند **فصل چهارم** در اغذیه مناسب اخلاط اربعه غذای موافق دموی
زرشکیه بمرشبه اناریه اجاصه اسفناج یا پسته وبره بلح موافق صفراوی غوربا ماش آش جو مقشر لشیر بادام
وکشنیز تازه واسفناخ وعناب واین هر چهار چیز را در شوربا ماش هم میتوان انداخت وآش لیمون وآش
زرشک غذای بلغمی نخود آب لشیر خشکدانه قیمه شوربا نخود آبیگوشت فروج دداردی گرم مرغ وادویه جات
یگوشت غذای موافق شود از بره باج نخود آب لشیر خشکدانه مرق دیک برنگ یا خیر یا خشکدانه دلسفاج
مرق گوشتها چرب یا شنی تند ولیمون واسفناج وآن غذائیست نیک ومناسب است در اکثر احوال
وجمیع اوقات وجمیع امزجه وجمیع اسنان ومعتدل المزاج را هیچ طعامی موافق تر از و نیست بواسطه آنکه سخن ظاهر
السنجین است ونه سرد ظاهرانه تر یبد واین غذا اصحا موافق است دیگری در مرطب وسخن بول او موافق
است جهت دموی وصفراوی واصحا صفت آن چنانست که از گوشت ونخود اندک بزنند ودر عرف اطبا
این را شوربا خ گویند وهیچ دارو گرم وپیاز وغیره چاشنی داخل آن نمیکنند وآن را بطریق قلیه می پزند آش جو
وآن چنانست که اول یکسیر جو از پوست باز کنند بآب جوشانند وآن آب را بریزند تا سه بار چنین کنند دبار چهارم
که آب کنند چندان بپزند که جوها شگافته شوند ولعاب از و ظاهر شود واین غذاست مبارک جهت دموی وصفراوی
وتپ ها واگر خواهند بااین گوشت خروس بچه یا مرغ یا حلوان داخل کنند واگر برای صفرا سازند آب لیمون
یا تمر دران اندازند وگاه کدو واسفناج وروغن بادام نیز داخل کنند نخود آب وآن را بی گوشت می پزند
ویا گوشت پزد وآن چنانست که خواهند بی گوشت پزند نخود را بجوشانند وروغن بادام ونمک داخل
کنند واندک پیاز وزیره وقرنفل اضافه نمایند ودر مرغ بوان فربه اندازند وحلوان همچنین فربه در روغن
اضافه سازند ونخود دبا پوست داخل کنند ودارچینی وزعفران اضافه نمایند قیمه شوربا طعامیست که گوشت
نازک حیوان را قیمه کرده بجوشانند نمک وروغن [illegible] قرنفل ودارچینی وفلفل وزیره داخل کنند
ویاره برنج واسفناج [illegible] نمایند واین موافق امراض بلغمی است زرشکیه وآن آش
زرشک است وآن غذائیست که دافع حدت صفراوی ودموی وجگر گرم را نافع است وتقویت معده ودفع آ
وروش پختن او آنست که زرشک را [illegible] داغ کند چنانچه صفت مثقال

زرشک را گرم کرده در روانه از بند تاز قیمتی او بر دو و روبرو برنج اندک انداخته و گاه روغن بادام فکار و روغن گاو
داخل میکنند و اندک قند داده چاشنی گرفته بکار برند آش تمر زرم میکنند شکم را و صفرا را میراند و نافع است جهت
تبهای صفراوی که دران قبقبی باشد آن را بقدر چاشنی داده و روغن بادام داخل کرده میدهند
و آنجا که تپ بسیار باشد روغن داخل نمیکنند و گاه جهت قوت خروس بچه و حلوان را اضافه می نمایند زیره
ناج طعامیست جهت سوداوی و دفع سوداست و اصل و مغز فربه است و نخود و بادیانه و زیره و زعفران
و هرگاه که قند مناسب چاشنی گرفته بکار برند و این در استسقای و تپ سه و مالیخولیا را بسیار منافع باشد و
گاه اندک گلاب داخل آن میکنند و آن طعامیست قلیل الغذا اسرع الهضم و یابسه بسیار نفع میکند و برای
بلغمی نیز بسیار نافع و این در طعام مثل سکنجبین در اشربه است مطبوخ و آن طعامیست که جهت سوداوی نافع
است و روش پختن او آنست که ابرجه پر جه کنند داخل در آب بجوشانند پس در روغن بریان کنند و اندک
پیاز و زیره و دار چینی داخل نمایند و بکار برند برای آنکه جلاب برند بهتر از نخود آب و قیمه شوربا
بالطبع امیست **فصل پنجم** طریق دادن جلاب بدانکه اول ماه آبیاری از صبح برخیزند و در تابستان چهار
گهری شب مانده و در خریف سه چهار گهری روز بر آمده و در زمستان یک پهر روز بر آمده در وقت هر خلطی که
خواهند و این کلیه است و طعام میان روز بخورند و آخر روز شربت و اگر محتاج غذا شوند شوربا تنها بخورند یا
انار بخورند و مثل ادویه هیچ وجه شب چیزی نخورند و آب بالا جلاب و منضج نخورند اول مرتبه چهار ساعت
و اگر محتاج باشند آب را سیر کرده بخورند الا در صفراوی که بار طرف غذا است و این روش که نوشته شد
جلاب اندر و منضج است اما برودتی که جلاب تاثیر دارد یا حب یا ایارج خورده باشند آن روز هیچ وجه مسح
الجود آب نخورند که ضرر بسیار دارد دادن ضرر است چون تشنگی غالب بود دلیل نفی و غلبه آزار باشد آب سرد
بنوشند در زمان بالشد و اگر دارو در حرکت نماید بسیار حرکت نباید کرد یا حارات گرم تجرع کنند و اگر گلاب گرم بود
بهتر است یا رب ایر دیدم دفع بدانکه لشکر دادن جلاب در اصحاب هرگاه اندرین مردم تندرست پنجه اعضا
در دلپشت دگر دره وقتا نوبت آمد باید دانست که او را بسیار روی مسهل حاجت و امتلا مثل بوی مایل داد
و اگر زمستان مسهل هر روز باید خورد که باد حقنه آید و حرکت آید و ندبه تا بستان آخر شب و وقت
باید خورد که باد قابل آید جلاب که در صفرا منضج آید در چهار روز اکثر آن هفت روز یا در انه چهار روز و ده روز
میکنند و در پنجم قلیل باید داده و کث اکثر است و یک روز گاهی مسهل میکنند در سودا قلیل مسهل

میکنند تا به سه ماه واکثر آن شش ماه نیز میکنند **فصل ششم** در طریق دادن جلاب صفراوی روز اول
بنفشه تخم کاسنی رازیانه پوست بیخ رازیانه هر کدام دو مثقال زرشک منقی سه مثقال عناب هشت دانه
سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده با قند بنوشند غذا برنج ونخود با جوزه مرغ وزیره ودارچینی آخر روز قند
سفید عرق بید مشک عرق کاسنی تخم شربتی و آن تخم است مثل تخم ریحان اما بقدر نصف تخم ریحان شود یا
بلنگو که اسپغول است بنوشند روز دوم بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی رازیانه بیخ مهک که ملٹھی بهندی گویند
تخم کشوث که بهندی اکاس بیل نامند منقی زرشک عناب سپستان جوشانیده صاف کرده با قند گل حل نموده
بنوشند غذای شربت آخر روز برقرار روز سوم شاهتره آلو سیاه تمر هندی بجز اضافه بر روز دوم نموده جوشانیده
صاف کرده با ترنجبین بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور گلاب زیاده سازند روز چهارم سنا مکی تا پنج
مثقال گل سرخ هلیله کابلی از هر یک سه مثقال این چهار دارو بر اجزای روز دوم افزوده جوشانیده و
اگر هوا گرم باشد خیسانیده صاف نموده تا ده مثقال ترنجبین ده مثقال شیرخشت حل نموده بیاشامند شربت
ده مثقال عرق بید مشک گلاب تخم شربتی آخر روز بنوشند غذا بدستور و درین روزها تا ظهر طعام و شراب
نخورند و صبر کنند و اگر عمل خوب کرد که بدن پاک شد احتیاج مسهل ندارد و اگر تمام دفع نشده خلط باقی مانده
روز دیگر از منضجات که در روز اول دوم و سوم نوشته شده بر حسب بالعرف و صحبت آنچه طبیب اندازه
سازد که مناسب ولائق داند و اگر در بدن خلط غلیظ و فاسد باشد روز هشتم این حب بدهند محموده یک دانگ
غاریقون ده دانگ صبر سقوطری نیم مثقال پوست هلیله زرد یک دانگ گل سرخ مثل رازیانه یک دانگ
کوفته بیخته با آب رازیانه تازه یا گلاب حب سازند سحر فرو برند و از عقب خواب بروند از پی این جلاب روز
مسهل بنوشند بنفشه سنای مکی گل سرخ کاسنی رازیانه شاهتره پوست هلیله زرد تخم کشوث بیخ مهک آلو سیاه تمر هندی
زرشک مشمش و آن خوبانیست عناب سپستان جوشانیده صاف کرده با ترنجبین شیرخشت بیاشامند و ظهر طعام
و شربت بخورند و شربت آخر روز غذا برقرار و اگر احتیاج بحب باشد نیز دارو بدهند چه بسر کم تر از حب است
صفت آن غاریقون دو دانگ محموده یک دانگ با جلابی که بود در یک قاشق او آمیخته بنوشند **فصل
هفتم** در طریق دادن جلاب بلغم روز اول بنفشه رازیانه تخم کاسنی گاوزبان شاهتره پوست بیخ رازیانه عناب
بیست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف کرده با قند بیاشامند غذا نخود آب بگوشت جوان مرغ یا گوشت
بغلی گوسفند یک ساله است با زیره دارچینی زعفران آخر روز قند سفید گلاب عرق رازیانه تخم بلنگو بنوشند

روز دوم انیسون و آن بادیان رومی بست بیخ کرفس بر روز اول اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند
ده مثقال بنوشند غذا و شربت هر روز بدستور اندک گلاب اضافه نمایند روز سوم اسطوخودوس تخم کرفس
دوم افزوده جوشانیده صاف نموده با گلقند دو مثقال و اصل آن ده مثقال گلقند آنست که در تموز
آفتاب ترتیب یافته باشد در آتش بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم بسفایج فستقی و
قنطوریون دقیق منقی هر یک دو مثقال بر روز سوم افزوده بجوشانند و صاف نمایند یا ترنجبین حل کرده بیاشامند
روز پنجم بادروی روز چهارم گل سرخ هلیله کابلی از هر یک دو مثقال جوشانند صاف نموده با گلقند عسل حل
کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم بنفشه تخم کاسنی رازیانه گاوزبان بالنگو اسطوخودوس
بسفایج فستقی پوست هلیله کابلی انیسون تخم کرفس از هر یک دو مثقال گل سرخ سه مثقال عناب هفت
و هشت دانه سپستان سی دانه آخر روز بدستور روز هفتم سنا مکی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی رازیانه گاوزبان
بالنگو افتیمون از هر یک دو مثقال افتیمون در کتان بسته بسفایج فستقی پوست هلیله کابلی انیسون تخم
کرفس اذخر منقی از هر یک دو مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین
ده مثقال و شیرخشت ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما بعد از ظهر بجوز بدهند که
روزی بیماری را سناند هند دران روز بادیان بدهند که بالخاصه سنا و بان باهم بلغم جمع نمی شود و همچنین کاسنی
جمع نتوان کرد بواسطهٔ آنکه اورام نضج برساند روز هشتم روز استراحت بود شربت بالنگو هفت مثقال شربت انار
عذب مثلث عرق رازیانه دو مثقال گلاب بست مثقال تخم شربتی دو مثقال بیاشامند غذا بدستور روز نهم تخم
کاسنی دو مثقال رازیانه دو مثقال گاوزبان بالنگو شاهتره انیسون قنطوریون دقیق مویز منقی هر یک دو
مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نمایند گلقند اصل حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز
دهم بنفشه دو مثقال بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس هر یک دو مثقال بران اضافه نمایند جوشانیده صاف نموده با گلقند
اصل ده مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز یازدهم حب بدهند از محمودهٔ نیم دانگ غاریقون
دو دانگ تربد نیم مثقال مصطگی یک و نیم دانگ رازیانه یک دانگ گل سرخ و مقل و انیسون از هر یک یکدام
کوفته بیخته بآب رازیانه تازه حب سازند و آخر شب فرو برند و بخواب نروند و از عقب آن جلاب از سنا مکی
پنج مثقال بنفشه دو مثقال گل سرخ سه مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال تخم کاسنی رازیانه بالنگو شاهتره
اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک دو مثقال در کتان بسته افتیمون سه مثقال تخم کرفس پوست بیخ کرفس

هریک دو مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه جوشانیده صاف نمایند با ترنجبین ده مثقال شیرخشت
ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما تا ظهر هیچ طعام و شربتی نخورند و اگر درعمل کند
روغن گل سرخ روغن بابونه زهره گاو نیم گرم بر شکم او بمالند و از آب چرب نخود آب یک پیاله نیم گرم بنوشند و
شیافی از بوره ارمنی و صابون از هریک یک مثقال شکر سرخ سه مثقال سنا مکی دو مثقال نمک گل سرخ
خطمی گل بنفشه از هریک یکمثقال کوفته بیخته شیاف سازند و استعمال کنند و شیاف غیار شنبر و اگر احتیاج بجب
بناشد بیشتر دارو بدهند صفت آن غاریقون نیم مثقال تربد نیم مثقال محموده یک دانگ با جلاب مذکور
بیاشامند در پیاله اول مابقی دفع شود فصل ششم در طریق دادن جلاب سودا روز اول بنفشه تخم کاسنی
رازیانه گاوزبان بالنگو شاهتره تخم کشوث منقی از هریک دو مثقال عناب بست دانه سپستان سی دانه
جوشانیده صاف نموده با قند سفید ده مثقال بیاشامند غذای نخود آب با گوشت جوان مرغ با زیره و زعفران
و دارچینی آخر روز قند سفید عرق بید مشک ده مثقال گلاب ده مثقال و تخم بالنگو ده مثقال بنوشند روز دوم
پوست بیخ رازیانه اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با گلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور
روز سوم اسطوخودوس دو مثقال پوست بیخ کرفس دو مثقال اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با خمیره
بنفشه اصل حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم اسطوخودوس بسفایج فستقی هلیله
کابلی تخم کشوث منقی هریک دو مثقال اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با گلقند حل کرده بیاشامند غذا و شربت
آخر روز بدستور اما در آخر آن شیره خسکدانه که بهندی گوکهرو گویند اضافه کنند روز پنجم قنطوریون دو مثقال اضافه
نموده با خمیره بنفشه دو مثقال گلقند ده مثقال حل کرده بنوشند و غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم
افتیمون در کتان بسته سه مثقال اضافه نموده بجوشانند و بطریق روزهای دیگر عمل آرند روز هفتم اگر در
قاروره نضجی باشد این تلیین بدهند سنا مکی اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال پوست
هلیله کابلی تخم کرفس دو مثقال پوست بیخ کرفس سه مثقال دقیق افتیمون سه مثقال در کتان بسته گل
سرخ بروز اول اضافه نموده بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین ده مثقال شیرخشت ده مثقال حل نموده
بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور سرد آرد محموده یک دانگ غاریقون دو دانگ نافع است براین
اضافه نمایند روز هشتم استراحت کنند شربت بالنگو و شربت انار عذب عرق بید مشک گلاب تخم بالنگو از هریک
دو مثقال بیاشامند آخر روز غذا بدستور روز نهم اسطوخودوس بسفایج فستقی دو مثقال پوست بیخ کرفس

دو مثقال منقی ده مثقال بروز اول اضافه نموده با گلقند عسل ده مثقال بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور روز دهم اسطوخودوس بسفایج فستقی پوست بیخ کرفس هر یک دو مثقال افتیمون چهار چهار مثقال درکتان بسته پوست هلیله کابلی دو مثقال قنطوریون دو مثقال دقیق بروز اول اضافه نموده بجوشانند وصاف نموده با خمیره بنفشه ده مثقال بیاشامند و شربت آخر روز بهمان ترتیب منضج بدهند تا نضج تمام در قاروره پیدا شود بعد از ان حب بدهند برین صفت صبر سقوطری نیم مثقال غاریقون دو دانگ محموده یک دانگ تربد نیم مثقال شحم حنظل نیم دانگ لاجورد دو دانگ مصطگی دو دانگ انیسون یک دانگ گل سرخ یک دانگ سنبل یک دانگ کتیرا نیم دانگ کوفته بیخته حب سازند وقت نیم شب بخورند و اگر هوا مائل بگرمی شده باشد در وقت معتدل بود سحر بخورند و از پی او جلاب از سنا مکی پنج مثقال گل سرخ سه مثقال بنفشه ده مثقال رازیانه دو مثقال گاوزبان دو مثقال بالنگو دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال بسفایج فستقی دو مثقال پوست هلیله کابلی دو مثقال افتیمون سه مثقال درکتان بسته منقی ده مثقال عناب سپستان بیست دانه بجوشانند و صاف نموده با ترنجبین و شیرخشت ده مثقال بگلاب حل نموده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور چون عمل دیر کند روغنها بمالند و شیاف عمل نمایند **باب چهارم** در آنکه اسهال را کی باز باید داشت و تدارک و علاج حالها که در استفراغ پدید آید و اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند و علاج داروهای مسهل که کار نکنند در آن چهار فصل است **فصل اول** در آنکه اسهال کی باز باید داشت بدانکه هرگاه که دارو تمام استفراغ گردد و تشنگی پدید آید وقت باز داشتن اسهال آید و هرگاه که تشنگی پدید نیامده باشد اگر چه دارو کار بسیار کند هنوز بنهایت نرسیده و باز نباید داشت و بباید دانست که تشنگی از پس دارو پدید آید همه را است استفراغ نباشد ولیکن بعضی را سبب گرمی و خشکی معده و جگر باشد تا بعضی را سبب گرمی و تری دارو و بعضی را سبب حرکت خلط صفراوی پس هر کجا که تشنگی پدید آید این اسباب را نگاه باید داشت که تشنگی سخت شود و اسهال باندازه شده باشد واجب بود تدبیر باز داشتن آن و بدانکه هرگاه دارو خلط را که بدو تعلق استفراغ تمام گردد و استفراغ خلط دیگر آغاز گردد در حال باز باید داشت مثلاً اگر دارو از برای استفراغ صفرا خورده است استفراغ صفرا گردد و اسهال بلغم آغاز گیرد باز باید داشت که افراط میکند و اگر بعد از ان که صفرا و بلغم را رانده نگاه نسپود و اسهال افراط از حد گذشته باشد و هیچ کار باسهال خون خطرناک بود و نباید داشت که هرگاه که دارو خورده شود [illegible]

واگر هنوز وقت دارو مانده باشد خلطی دیگر را که نیک تر است بجنبانند و استفراغ کردن گیرد مثلاً اگر دارو
باشد که باستفراغ سودا التعلق دارو نخست استفراغ سودا کند پس استفراغ سودا پس استفراغ بلغم پس
استفراغ خون اگرچه خون از بلغم و سودا رقیق تر است آفریدگار تبارک و تعالی اندر تن مردم این قوت نهاده
است که خون را نگاه دارد و بدارو ندهد از بهر آنکه حاجت بدان بیشتر است و غذا راستی است و تن بدان
برپاست و هرگاه که دارو قوت طبیعت را ضعیف کند و بروی قهر کند خون از وی بستاند کاری باخطر باشد بدین
سبب نگاه داشتن قوت اندر استفراغ با هم تر از و استفراغ باید داشت از بهر آنکه هرگاه که باستفراغ حاجت
آید و قوت ضعیف شده باشد مضرت ضعیفی قوت بیش از مضرت آن خلط باشد که استفراغ آن میکند هرگاه که
ضعف پدید آید اندر حال استفراغ باز باید داشت اگرچه هنوز از خلط بسیار مانده باشد و هرگاه که ضعف نیاز
تر سد در استفراغ تمام باید کرد **فصل دوم** اندر تدارک استفراغ و علاج حالها که در استفراغ پدید آید هرگاه
که مسهل استفراغ تمام کند و از پس آن فواق پدید آید اسپغول اندر روغن گل و آب سرد زنند و بر نهند و
اطراف بر دوال یا نوار بندند و دارهای عطسه آرنده در بینی دمند و هرگاه که سوزش و حرارت پدید آید لعاب
اسپغول و بهیدانه با روغن بادام و یا روغن مغز تخم کدو بهم زنند و هر ساعت بخورانند هرگاه که از خوردن ملازیون
زحیر تولد کند هم بدین لعابها مذکوره در روغنهای و مسکه و روغن کنجد تازه هر کدام که باشد تسکین کند پس از آنکه
چند کرت از این لعابها و روغنهای خورده باشد و اندکی سرکه با آب سرد آمیخته بخورند و ریوند چینی زاید قوت
هرگاه که از خوردن اوریکی پدید آید رب آبی و سیب بخورند و با آب سرد غسل کنند و آب سرد بر سر ریزند از
خوردن فرفیون سر سوزش و یا سر ضعف و تشنگی پدید آید روغن گاو و مسکه و لعابها در روغنها و گلاب
سرکرده و کشکاب با روغن بادام و صمغ عربی را باید با لاسفالی بریان کرده و صلایه نموده هر شربت
که باشد هر کدام باشد باید داد و آب سیب و آب انار و شوربای مرغ همین سود دارد و افراط فرفیون را کشکاب
در روغن گل و صمغ عربی و گل ارمنی باز توان داشت و صندل و گلاب و کافور بوئیدن باید و هرگاه که پس از داروی
مسهل خون بر آید شراب انگوری با شیر تازه بیامیزند چنانکه شیر فروتر باشد و میخورند یا مضرت دارو
زائل گردد و پیاز بسرکه پرورده بیش لستن را که از دارو ها تولد باره قرانه چون مسهل بخورند و چال نکنند
در دناف یا درد سر پیش لستن دپاشنه و بهم کشیدن معده و سستی پدید آید اشیافه نرم یا بحقنه شکم فرود آرند
و در وشتقال مصطکی سوده با آب خوردن معده را قوت گرداند و دارد را عمل آرد و یاری دهد و بسیار بود که چیزی

چون آبی وسیب بمزیدن معده را قوت دهد وپیش نشین باز دارد و دارو را بقعر معده مائل سازد و بعمل در آرد
جالینوس می گوید که شخصی را سقمونیا دادند شانزده ساعت استفراغ نکرد پس او را اندر معده خویش دریافت
که گویا باهم میکشند ومی فشاند گونه او زرد شد فرمود که تا میوه قابض بمزید در حال آن خست زائل شد و
استفراغ نباید کرد سبب آن بود که دارو در فم معده مانده بود خلط را بآنجا می کشد ومیوه قابض فم معده را تقویت
کرد وفراهم آورد بقعر راند و دارو را فرود سازد و هرگاه این تدابیر نیز نافع نیاید و تمدد پیدا شود و تشنج ایر دن خیزد
و دارو ی کت بسوی بالا کند و بیفشان شود و چیزی بر نیاید و در اعضای کرختگی پدید آید البته فصد باید کرد
و اگر این اعراض نباشد و داروی قوی بود نیز فصد لازم باشد و اگرچه بعد از سه روز باشد زیرا که اخلاط کرده
آید حرکت بهم آن بود که بر عضوی ریزد و سبب ریش بدرد یا آماس شود و با عضای رئیسه مضرتی رساند و در
غیر مسهل دمی لتحویل مزاج کافی بود و احتیاج تحریک و فصد نباشد مگر آنکه حمی شود که آن هنگام فصد لازم
بود و اگر دارو از معده بدین طریق فرو برود و میل براندن کند لقیه معده را پاک باید کرد چون دارو دیر در نیاید
تخصیص در جهابا ماء العسل گرم خورند و با نمک آب در معده گذشتن دارو از حده آنست که هیچ گرانی نکند و
تاب و سوزش دل نباشد و از آروغ بوی دارو نمی دهد اگر قی و اسهال هردو افتد هیچ کدام را منع نباید کرد دیگر
آنجا که از افراط یکی هیچ باشد و اگر بعد از اسهال فوق پدید آید و چون آمدن گیرد و باز بهر حیوانی چهار چوبه دوغ
گاو نافع آید و بالجمله روغن گاو و مسکه و لبنیات در باز داشتن مضرت حدت دارو و منع عمل عظیم نافع آید هم
بخوردن و هم بمالیدن بر شکم و دست و پای و در دفع سوزش و پاشنه و ضعف و تشنگی این روغنها و لعابها
و کشکاب بروغن چرب کرده و صمغ عربی بروغن چرب نموده و آب آبی و سیب و انار و زرشک و سماق و
شوربای مرغ چرب فربه و تجرع آب سرد و نشستن دران آن سبب است **فصل سوم اندر باز داشتن**
افراط اسهال که از دارو سے کار سے یعنی دارو سے قے افراط کند
دستها را از بن بغل و پایها را از بن ران بطنابها یا بنواری باریک بپیچند و آغاز پیچیدن بغل از بن ران
باید کرد و باید پیچیده فرود آوردن تا سر دست و سر قدم و تریاق فاروق یا فلونیا و دادن اگر ممکن باشد
بگرمابه یا بر دتا عرق کند و آب گرم در زیر دامن او باید نهاد خاصه سوی پشت و پارچه دوته کرده بر
گرفت و سر از جیب بیرون کرده تا بخارات بدو اندر گیرد و عرق بیاید هرگاه که عرق افراط کند شراب سیب
و شراب آبی و شراب انار و یا طباشیر میباید داد و آب آبی و آب مورد ترا اندر اندامها باید مالید

اندر لبست و گلاب و کافور و صندل بوئیدن میباید ضماد اسهال صفت آن لبست جو ای جو آب مورد گل طبا شیر خرنوب شامی ضماد ساخته بر معده بنهد سخت صواب باشد و هوای خانه معتدل کند از بهر آنکه هوای گرم تحلیل کند و ضعف آرد و هوای سرد اخلاط را باندرون تن باز گرداند اسهال زیادت کند ولقمهٔ چند نان اندر آب انار ترش تر کند و بدهند و پس ازان اندک کاک و آن قسمی از نان ست سوده اندر شراب انگوری تر کنند و قاشقی چند ازان بخورد و صواب باشد و لبست جو یعنی آرد جو یا اندکی تخم خشخاش سوده سخت نیک باشد و شیر تازه جوشانیده چندانکه الحتی آب تا کی او کمتر شود سود دارد بواسطهٔ آنکه او قوت تیزی دارد و را بار دارد و سوزش را بنشاند لیکن اگر حرارت با فراط کند تولد شیر نشاید و اد هرگاه مزاج سخت گرم باشد اسپغول و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی بروغن گل چرب نموده برب به سرشته یا برب سیب یا بشراب مورد بدهند و اندر باز داشتن تیزی از رودها مسکه و روغن گاو سخت نافع باشد و اندر ضرر که برووه رسد غذای از چند روشن و آن گندم صحرا ست که در روم میشود بدهند باو و دادن نافع بود و چون اندکی بیش آید سماق داخل کنند و نان اندر شراب قابض یعنی شراب زخت دوای نافع است و از میوها آب در غور مناسب بود و آب سرد هم بخورد و اگر اسهال باو بالیستد اطراف او را بطریقی که مذکور شده بر بندند و این داروها بکار برند و گاه فلونیان و تریاق السلاطین و این ترمس عشاوان مرکب ست دادن و ضماد قابض بر معده مالیدن و حب الرشاد بریان کرده سه درم در دوغ گاو جوشانیده چندانکه سطبر شود دادن مخرور و غیر آنچه درست مناست آید و آنچه در خون بر آمدن مناسب بود نافع بود و تعریق یعنی عرق کردن آب گرم با فراط خوردن و بوئیدن عطرهای خشک و معتدل هم نیکو آید و افراط اسهال حب السلاطین خوردن بلا و حرب مجرب است یا ماست نیز نافع بود جالینوس میگوید مرد یرا سقمونیا دادند استفراغ تمام کرد بعد از دو روز سوزش و دردی در رودهای او پدید آمده و هرگاه و تقاضا کردی ثقل بسیار بیرون آمدی چون در حال او نیک نظر کردم و تفحص بواجبی نمودم مردی قولنجی بود و هر نوع دواهای مسهل خورده بود رودهای او ضعیف شده چون سقمونیا خورده روده از حد خراشیده شده و فضلها که اندر تن او بود چون رودها ضعف و وهن یافته بود نه دردی بدانجا نهادند و هرگاه فضلات جمع شدی رودها برنجانیدی و دفع شدی تغیر نمودم با غذای او را از حسن د روس و باروان ساختند محتی کمتر شد پس ازان سماق نیز فرمودم تا رودها را قوی کند و نان اندر شراب قابض خوردن فرمودم از میوها زعرور و آبی میدادم اند مدتی اندک ازان رنج بکلی خلاص یافت بدانکه بسیار دوا بود که چون عمل خود تمام کند بالیستد و اگر دوا فعل خود

تمام نکند هنوز عمل نکند و خواب و تشنگی پیدا نشده باشد نباید پرسید و منع اسهال بکند مگر آنکه دوا باسهال غیر مطلوب بردارد و در بستن آن مضطر شوند جدوار با دوغ گاو و یا و زهر حیوانی با دوغ گاو مجرب است خشک با ماست **فصل چهارم** در علاج آنکه دارو ها کار نکند هرگاه دارو کار نکند ناف به پیچیدن گیرد و سرگشتگی و صداع و تلسه و خویشتن باریدن آید و هرگاه که این حالتها پدید آید در حال حقنه باید کرد تا شیاف نیز بکار برد اند تا استفراغ کند و دو مثقال مصطگی سوده بآب گرم بخورند تا فم معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید و بسیار باشد که چیزی قابض چون سیب و آبی تا فم معده را قوت دهد و دارو را دفع نماید و هرگاه که تدبیرها سود نکند و عرق جسم اسفناخ بهم رساند داروی حرکت سوی بالا کند و چیزی بر نیاید چرا که در حال فصد باید کرد و علاجی نیست واگر داروی هیچ اثر نکند البته فصد باید کرد و اگر بعد از دو روز باشد صواب بود از بهر آنکه بیم آن باشد که اخلاط حرکت کند و بعضوی از اعضاء رئیسه بریزد و بسیار بود که دارو مسهل دیر اندر کار آید شربتی که دارو را رقیق کند چون اخلاط را ماء العسل را یا آب گرم نمک انداخته دستور کرده دهند تا دارو را اندر کار آرد و هرگاه این علاج اثر نبخشد تدبیر حقنه و شیاف کنند و هرگاه مسهل از معده فرود برد و این تدبیرها سود ندهد و در حیها پدید آید تدبیری باید کرد چنانچه ممکن گردد تا معده از دارو پاک شود و از پس قی جلاب و آب سرد باید خورد مراد از جلاب درین محل شربت مصری و قند ست و گلاب **باب پنجم** در آنکه داروی مسهل بلغم چگونه دهند و همچون دادن جلاب بکودکان و پیران و کیف خواران چون افیون و بنگی و شرابی و دادن جلاب بمردم زخمی و آنها که تب دارند و دادن جلاب بحوائل و در آن شش فصل است **فصل اول** دارو مسهل که از بهر تنقیه بلغم دهند رب هلیله است و بسازد طریق ساختن رب هلیله کوفته در شیشه کنند و بآب تر کنند و در آفتاب دارند و بجنبانند آن را هر روز تا بیشتر او حل شود پس آن آب را بیرون آورده ته نشین کنند و از گرد نگاه داشته در آفتاب خشک کنند آن چیزی شود مانند صبر اندک از وی کار بسیار کند بمقدار شربت آن از دو درم تا سه درم و گاه اندک از سقمونیا بدو یار کنند قوی تر باشد و هم بدین طریق از تربد رب سازند و قوت او نزدیک بقوت سقمونیا شود با فانید سرشته بدهند اسهال قوی کند و مرد از و بیاید و این سخن از محمد زکریا است و بهتر او میگوید که من از شحم حنظل رب کردم هم بدین طریق با مغز بادام و کتیرا و شکر سرشتم و بدادم کرامت دارو در و بود اسهال بلغم تقویت میکرد و چشم و سر را سود داشت و از افتیمون و بسفائج نیز بدین طریق سازند و اندر غذاهای اینها را بر بقیه توان کرد یعنی غذای را چون خواهند بخورند ادویه را باشیده تناول نمایند و اگر اندکی

سقمونیا در گلاب حل کنند استفراغ کند لیکن پس ستوده نباشد مگر ضرورت شود بکار دارد وگاهی بجلاب
یعنی قند سقمونیا را دهند بدانکه اهل تنعم کسانی راکه از دارو گریزان بود علاج دوا با غذا باید کرد بعلم خوردن
بطلاهای وابستان اسهال باید کرد و بعد او دارو خوردن که کراهیت داشته باشد سداب بوده دگر گشت و
دگل خراسانی هرکدام که باشد سرکه و گلاب چکانیده می بویند و اگر از پیش گشتن این نباشد بازده به
بنهند و چیزی قابض چون آبی با گل سوری و حب را اندر جلاب گلاب دارد که قوام او سخت باشد پیچیده فرو
برد و همچنین با عسل اگر محرور باشد رایت دهند و آنچنان باشد که دو مغ ترش در جاز خشک نهند در یکشب
بامداد آب زرد صافی بر سر او آمده باشد و غلیظ راست شده آن آب رائت است و او تسکین حرارت کند و اگر
بیشتر خورده شود طبع اجابت کند اگر اندکی سقمونیا اندروی حل کنند و اگر سقمونیا اندر آب زرد آلو خشک یا در آب
تمر هندی یا در شراب آلو یا در آب انار و یا در جلاب حل کنند روا باشد صفت داروی که کراهیت ندارد آلو بازنم
و یک سیب اندر جلابی نهند که در وی سقمونیا موافق شربت و هدس طبیعت حل کرده باشد بامداد آن جلاب بخورند
واز ان آلو تر دانه چند بکار دارند طبع اجابت کند و هیچ کراهت طعم از و نداشته باشد صفت داروی ترید که کراهیت ندارد
و ترید نیم گرفته یک شربت اندر صد درم آب بجوشانید چون به پنجاه رسد اندک سقمونیا در وی حل کنند و شکر در وی افگند
تا شیرین شود پس آبی یا سیب پاره کرده اندرو نش نهد یکشب و بامداد آبی بشیره قند زده بخورد و صفرا و رطوبت
لزجی استفراغ کند آب انار شیرین و ترش را که با شحم او را کوفته باشند افشرده و شکر در وی اندکی حل کنند مسهلی
لطیف است لیکن کسی را که اندر حلق و سینه درشتی باشد نشاید مسهلی لطیف که تن را گرم نکند و شهوت را ساقط
نکند صفت آن سقمونیا یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از یک پنج درم رب السوس یک درم ترنجبین
که بجم ترنجبین است دو دو از ده سقمونیا با مغز تخم ها یکجا سوده و آب آبی ترش صافی درین ترنجبین کنند چنانکه او را
بنو شند و بآتش نرم بجوشانند و بقوام علی بشود و همچنان سقمونیا در وی حل کنند و بسر شند این جمله دوازده
شربت سبک و شش شربت معتدل باشد صفت حب السهل که اندر تبهای خونی و صفراوی توان داد گل
سرخ پنج درم کتیرا رب السوس نشاسته از هر یکی یکدرم تربد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور باندازه
حرارت و اندرین جمله شیرین نیم درم و کمترین دانگی سقمونیا مشوی داخل کنند شربتی یکدرم حب که اندر تبهای
صفراوی توان داد گل سرخ طباشیر از هر یکی نیم درم عصاره زرشک یک درم سقمونیا مشوی دانگی صندل
سفید دانگی کافور اگر حاجت باشد بیشتر شربتی و کمترین جوی بآب کاسنی حب کنند جمله یک شربت

باشد گوارش عود که مسهل است صفت آن رب سیب سه درم تربد یک درم و نیم سقمونیا مشوی نیم درم مصطکی
نیم درم عود خام نیم درم جمله سه شربت باشد طبع نرم کند و معده را قوت دهد ناطف مسهل و آن حلوائیست
صفت آن ترنجبین گداخته پالوده بقوام آورده نیم من سقمونیا مشوی یک مثقال اندرو باتش نرم ناطف
کند و سفیده بیضه مرغ نیز افگنند و یا بجوهر رسم است مقدار یک اوقیه شربتی نیک باشد دیگر ترنجبین بگلاب و آب
آبی گذارند و اگر ترشی خواهند بآب غوره گذارند مطبوخ مسهل خداوند نزله را سود دارد و بنفشه خشک بیست درم
بیخ سوسن تراشیده نیم کوفته ده درم در یک من آب ترکنند یک شب پس باتش نرم بجوشانند تا بنیمه آید بیست
درم ترنجبین در وی حل کنند و بپالایند یک شربت باشد صفت مسهل که تندرستی از بهر نگاهداشتن
تندرستی هر وقتی که شاید نگاهدارد صفت آن صمغ حب الخضرا که آن را علک البطم گویند از صمغ مقدار یک درم
یا دو درم و یا مقدار دو دانگ یا پنج دانگ یا چهار دانگ سقمونیا بیامیزند بخورند طبع اجابت کند مسهل تندرستی
که تندرستی را نگاهدارد مغز تخم معصفر چهار درم انیسون نیم درم مغز بادام چهار درم بکوبند و بانگبین بسرشند
مسهل مصطکی لطیف صفت آن مصطکی یک مثقال شکر دو مثقال هر دو را برابر بسایند وقت خواب بآب
سرد بخورند و بخسپند طبع نرم کند و معده را سود دارد دیگر پیش از طعام ده دانه انجیر خشک بخورند طبع نرم کند معده
سود دارد و محمد بن زکریا گوید چاب نیم برشت پیش از طعام بخورند طبع نرم کند و آشامیدن روغن ثقل خشک
اخراج کند **فصل دوم** در دوا دادن جلاب کودکان و پیران بدانکه داروی کار چنانکه بکودکان نتوان
داد همچنین به پیران نیز نمیتوان داد لیکن اگر معده بدان محتاج شود و ضرور گردد شربت های
تلیین دهند و اگر بدان کار تمام نشود شربتهای مسهل که قوی نباشد بدهند حب مسهل که قوی نباشد اما ایارجات
مناسب است و در کودکان اول اگر توانند شیاف و قبل طبع را نرم کنند و همچنین در پیران و گاه بطلا با مسهل
علاج کنند بهترین و در پیران علاج حقنه است بواسطه آنکه ضعف و بیهوشی نمی آرد و کودکان را شیرخشت
و ترنجبین و خیارشنبر مناسب است و همچنین در پیران و در اطفال ریوند چینی و غاریقون مناسبت تمام
دارد و از مرکبات جهت کودکان قرص طباشیر نرم و خمیره بنفشه معجون بنفشه و لعوق بنفشه و لعوق
خیارشنبر مناسب است و در پیران ایارجات چون ایارج جالینوس و ایارج فیقرا و دواء المسک تلخ و ایارج
روفس مناسب بود اما شربت کمتر دهد و برای پیران بهترین دارو انجیر است که بعد طعام کوفته بخوردن دهد
فصل سوم در جلاب دادن کسانیکه عادت بخوردن کیف دارند چون افیون و شراب و بنگ

اگر محتاج شوند در بنگی و شرابی را خوردن بنگ بوقت دیگر اندازند و آن بنگ را بروغن بادام چرب کرده
بخورند و یا روغن گاو تا یبوست و قبض او را دفع کند و در شراب آب یا عرق بید مشک یا گلاب آمیخته
ممزوج نموده بخورند در بلغمی و سوداوی خود شراب تنها برایشان منفع است و در شرابی معتاد شراب را کمتر کنند اگر
کم کردن ممکن نباشد بشرط آنکه در ایام منفعج میان روز یک پیاله که بوزن یک رطل باشد بنوشند و همچنین میان
شب این در شراب انگوری است اما اگر عرق باشد یا شراب انگوری بیامیزند عرق را با گلاب یا آب نرم کنند
و اگر دائم الخمر باشد بقدری که تواند کم کند اما در افیون اگر آن شخص افیون یکبار میخورند آنجا بسیار سهل و
آسان است و همچنین در آن کسانیکه دو بار میخورند بواسطه آنکه وقت را بگردانند و در آنکه افیون سه بار میخورند
بسیار مشکل است مگر آنکه بحقنه نرم علاج کنند و در افیون مصلحات منضجات داخل کنند یا مقویات
قلب و معده مثل زعفران و تخم کرفس و ریوند چینی و مصطگی و قرنفل مثل این ترکیب فلونیا که سهل در کتاب
قرابادین یحیی مذکور است و در کتاب دیگر ندیده شد آن فلونیا سهل مثل دوا المسک است تلخ ایارج
جات و حبها بخورد و وقت افیون بگردانند چندانکه ضعف آرد بلکه همچنین که سه چهار دست بر آید افیون بخورد
تا ضعف نیارد و لسبجار دفع مواد نماید و برای نرمی شکم افیون بهتر از ده دانه انجیر است که دو قاشق عسل
را شربت کرده در آن بخیسانیده باشند **فصل چهارم** در دادن جلاب بمردمی که زخمی باشد اگر زخم
بر سر باشد و حاجت بمسهل بود هیچ علاجی بهتر او را از حقنه نیست و شیاف نیست و اگر زخم در شکم و پشت باشد
آنجا مسهل دادن سخت دشوار است مگر محتاج سخت باشد و ضرور شود آنجا جز ملینات علاج نیست و طلاهای که
مسهل باشد بسیار است و اگر زخم در اعضای اسافل باشد او را مسهلات نرم جویند آنجا ترس نمی باشد در
وقتیکه مسهل بزخمی دهند از مقویات دل و دماغ و جگر البته غافل نباشند و اگر دارو ازو دارو با روغن بر زخم
بمالند مقوی در آن روغن دارو داخل کنند و بر فاده محکم بندند و بهترین علاج در آن الطف است
و کمتر از معتاد خورده باشند که اخلاط در آنجا تبدیل یا تحلیل که غذا است خرج شود و حاجت مسهل نباشد **فصل پنجم** در دادن
جلاب بمردمی که تب دارد و اگر به نرم کردن شکم و دادن جلاب محتاج شود در روز بحران را پیدا کنند و هیچ وجه روز بحران
را مسهل و تلیین ندهند و غیر روز بحران در تبها مناسب اینست شربت بنفشه و قرص بنفشه ملین و جوشانده
و خیسانده بنفشه در تبهای بلغمی جوشانیده که دافع بلغم باشد غیر روز بحران بدهند و آن روزها که مسهل ندهند روز
چهارم و گاه سیوم بود و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بست و یکم تا چهل روز بحران پیدا کنند چون امراض

از جمل روز گذشت بهر وقتی که طبیب خواهد و مناسب حدس خود داند ملین و مسهل بدهد مسهلی و ملینی
که تپها مناسب است شیرخشت و ترنجبین و گلقند و خمیرهٔ بنفشه و شربت بنفشه و قرص بنفشه و جوشانده
که سنا مکی در ان باشد گل سرخ مناسب است و مسهلات و ملینات آن بمنضجات داخل کنند و در غب
خالص و غیر غب خالص و از هیچ شربتی بهتر از آب انار مستحکم نیست و گاو در آب کشک که آب جو باشد
مسهوده داخل میکنند و در تپهای بلغمی تربد و زنجبیل و حب صبر بسیار مناسب است و در تپ سوداوی
هیچ چیز بهتر از سنا مکی و افتیمون و لاجورد نیست و در جوشانده مسهل صفرا چون تخم کاسنی و بادیان و گل
سرخ و ملینات مناسب بود و در تپ سوداوی دواء المسک تلخ بسیار مناسب بود و در تپ دموی بعد از فصد
مسهل دهند بهتر از آب تربد و شیرخشت نیست و اگر ضرور شود یک نخود محموده مشوی در آن داخل کرده حب
و شیاف از نمک و موم و شکر سرخ سازند و اگر خواهد قوی تر شود سنا مکی داخل کنند و در شیاف روغن گل سرخ
در شکم او بمالند **فصل ششم** در دادن جلاب بحوامل که در حوامل طبیب محتاج به مسهل شود اول
چیزها نرم و ملین بدهند مثل بنفشه و شربت بنفشه و خمیرهٔ بنفشه و معجون بنفشه و اگر معده ازین محتاج شود
هیچ چیز مناسب تر از خلوص خیارشنبر نیست که ضرر ندارد و بآسانی دفع میکند شکم را فرود آرد و در ادویه حوامل
البته مویز داخل کنند که بالخاصیت نفع دارد و مسهل است و بهر وجه ملین بحامله مناسبت تمام دارد و مرتهار جد
نیز نافع است **باب ششم** در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت و مرکبات آن بر هشت فصل
است **فصل اول** در قانون ترکیب ادویه مسهله و مقدار شربت آن چون حاجت مندی اطبا
بدوای مرکب بجهت آن بود که مرض و ماده که رفع و دفع آن مطلوب ست بخوبی بوده باشد که دوای
مفردی دران وقت یافته نشود که تدارک آن تواند نمود ناچار آن دوا را بدیگر مرکب سازند تا مطلوب بحصول
پیوندد و ترکیب آن ست که از کدام ازان ادویه شربت تمام گیرند و مخلوط سازند و همین عدد ادویه بکار
برند مثلا دوا مرکب از صبر و حنظل و غاریقون کردند بدین صفت صبر دو درم سقمونیا یک درم حنظل
نیم درم غاریقون یک درم که مجموعه چهار و نیم درم شد که نی آن مخرج ربع باشد یک درم و هشتم حصه درم
است مقدار شربت بود یا آنکه ربع شربت مفرده مذکوره مطلوب ست بگیرند بدین طریق صبر نیم درم سقمونیا
ربع درم حنظل هشتم حصه غاریقون ربع درم معمای است و بهم کرده اماده سازند و یا حب کنند و بعد ازین شربت
گفته بقراط و جالینوس که تمام [illegible] از دوا مسهل واجب است یک روز تا دو روز یا سه روز هم بود [illegible]

آنکه می گذارد خلط را و نرم میکند و نضجت می سازد صلابت را تحلیل میکند خلط را و معتدل می سازد
بدن را بدفع خلط و خروج آن خلط بآسانی چنانچه جاری میشود از ان مسهل آنکه یک روزه دو سه دو
را اثش نماید طرخون با ورق عناب جهت تحذیر ورق باشرف و تخم در دهن دارد کسیکه ترسد از رائحه آن
بندد منخرین را تا بوی خوش بوید وقت تناول کسی که ترسد از قی به بندد اطراف را قابضات مقوی معده
و بکار برند ریباس و انتفاع دارد سفرجل فائده جهت یاری مسهل آب گرم بخورد و قدری که حل کند حبها
با آب بادچون لعابات و عرق چون مسهل کار کند آنها را اندک گرم خورند تا کار کند و چون در مسهل خورد
پیچش شکم باشد پس آب بخورند و قدمی چند بروند از بعد اسهال وقتی طلب غذا جسد آبجوهر حسن الکیموس چون
جوزه مرغ کم بخورد از معتاد جهت آنکه اعضا را غالب است جذب می کند بقوت مثل غذا از زیاده از معتاد
قی شود اگر بقدر میل بخورد بر معده گران می شود و درین صورت جاذب بادی شود بسده و آن امری صعب
خطر است بعد جلاب طعام را شکم سیر نخورند و چون کسی مسهل خورده اسهال واقع نشده اگر ممکن است
سکنگبین قبل بهتر والا حرکت دهند با کل قوابض مثل سفرجل یا حقنه نرم یا شیاف مسهل مثل جمیع سلیمن در
یک روز خطر است و چون کسی مسهل خورده اگر کسی را مسهلی داد عمل نکرد در همه روز خواهد که مسهل دیگر دهد
بیم هلاکت و این کلیه است **فصل دوم** در شرائط و مراعات ترکیب مسهله باید کرد در ترکیب مسهلات
مراعات تقویت دل و فم معده و جگر کنند بمعاجین منضجات و مقویات و آنچه قوی بود مصلحات او نیز داخل
کنند تا ضعف قوت آن بشکنند و استعمال مسهل در وقتی باید که هضم طعام شده باشد و اشتها طعام دیگر نشده تا قوت طبیعت
و طبع کلی بتدبیر دوا مشغول شود و مردم ضعیف ترکیب و ضعیف معده و گرم مزاج را چون بمسهل احتیاج افتد
یک ساعت قبل از مسهل غذا لطیف خنک مسکن صفرا باید خورد چون کشک آب با آب انار بن و بعد از
مسهل طعام هم در اکثر خورند و معده و نشست گاه را گرم دارند موجب حذر ها شود مگر آنجا که معده گرم باشد و تاب
نیاورد انگاه غذای لطیف مسکن عطش از مرقها مناسب جائز است قبل ازین دوا هیچ نباید خورد مگر وقتی
که یابوس نشوند و قطع عمل کند از شراب اگر مطلوب بود محتاج راند و آب سرد گاهی تقویت دهد چنانچه از ترتیب کلی
مکرر چون اندک تجرع و هر نوبتی مجلسی اجابت کند و گاه بکند احتیاج به تسکین مفرده بود چاره نباشد باحتیاج باید
خورد و بتجربه آب گرم مسهل را یاری دهد و جهت تشنگی عرق بید مشک که ملین است دادن نافع آید و جواب
مسهل را قوت و یاری دهد وقت ملین را بشکند و بعد از مسهل روز دیگر حمام هم باید رفت تا بعرق باقی فضلات دفع شود

حام اطرت یابد ویابسه پدید آید علامت عدم نقاهت بود و بعد از حصول تنقیه طعامی و شرابی که دران حدت
و حراقتی و طعامی سخت غالب باشد از شیرینی و تلخی و شورین و تلخی بخورند و انچه سخت سرد و تر کننده باشد هم نخورند
و انچه بخاصیت صیفی و در درجه سوم و چهارم باشد تلخی بخورند و انچه سرد کننده شیر نخورند و اکتفا نمایند مقوی
معده المعضم که معتاد آن باشد **فصل سوم** در آمیختن داروهای مسهل و آنجا صد دقیقه است که بکار باید داشت
اول آمیختن دارو خوشبو مقوی دل با دارو مسهل تا دفع مضرت دارو کند و مسهل را یاری نماید تا داروی مسهل
بدن و اخل نکند بواسطه آنکه مسهل را باز دارد و سوم آنکه دارو مسهل سخت شیرین لبا نزد و از بهر آنکه معده آن را
بسبب شیرینی غذا خود سازد چهارم آنکه داروها با یکدیگر آمیزند و مسهل که یکی قوی باشد و دوم ضعیف بیامیزند
بواسطه آنکه دارو قوت دارو و ضعف بشکند تا آنکه داروی تر قوی کار خود را اتمام کند و قدری ضعف دیر در عمل د
آید و محنت دراز کشد و ضعف پیدا میشود و پنجم داروی مسهل را با داروی که قوت او زیاده کند داخل میکنند چنانچه
تربد زنجبیل اضافه می نمایند ششم داروی موافق را با داروها صبر ترکیب بکنند بواسطه آنکه داروی قابض بعضی هلیله را
تنگ میکنند و ترلیق خون البوخلط را المغز اند هفتم آنکه بواسطه دارو دیگر بکار برند تا ضرر باز دارد و هشتم داروها که اندر طبوخ
انداخته شود و تف نماید مقدار شربت از وی باید داد چون نمک هندی و صمغها و داروکه آن را ثقل باشد بوزن
او مضاعف کنند چنانچه شربت هلیله دو درم باید در مطبوخ شش درم میکنند مثلاً تربد اگر در حب کنیم
نیم درم باید کرد و اگر در مطبوخ کنند دو درم باید کرد نهم آنکه سرد دارد و اگر ترکیب خواهند کرد با چار وزن او زیادت خاصیت
او که تنها بهند کمتر باید داد مثلاً ترکیبی که از تربد و غاریقون هلیله و صبر ترکیب کنند و اگر تربد دو درم بود غایت
او دو درم است و هلیله چهار درم و غاریقون یک مثقال و صبر ترکیب کنند و اگر تربد دو درم چون ترکیب
کنند هلیله یکدرم تربد چهار دانگ غاریقون نیم درم صبر چهار دانگ داروها بدین قاش تا از همه یکسر معتدل
ساخته شود **فصل چهارم** در ذکر معاجین کلیه طریق ساختن آنست که چون از چند دارو بسیاری از
هر یکی شربتی تمام باید گرفت و درهم آمیخت چنانچه ترکیبی که از سه دارو مسهل ترکیب کرده باشد همین بعدد
ثلث درم باشد باید داد و علی هذا القیاس همین عدد عبارت است از نیم دام چنانچه دو نصف و سه را
ثلث و چهار را ربع و پنج را خمس و شش را سدس و هفت را سبع و هشت را ثمن و نه را تسع و ده را
عشر معجون تربس خداوند نقرس را و اوجاع مفاصل را و اوجاع کمر و معده و قروح امعا را سود دارد و بادها
بشکند خداوند استسقا و یرقان را و درد را سود دارد و از علاج نقرس و مفاصل مخصوص است

فالج ولقوه و قولنج بلغمی و ریحی و تشنج و استرخاء اعصاب را سود دارد و سنگها که در گرده و مثانه بود خرد
ارزد و حیض بگشاید و مسهل قویست اخلاطش غاریقون و اسارون قردمانا تخم سداب فرفیون قوه کرسنه
مجیتها گویند زوفا خشک از هر یک یک اوقیه قنطوریون دقیق هشت اوقیه جنطیانا رومی شش اوقیه حاشا
تخم کرفس از هر یک دو اوقیه سلیخه قسط از هر یک سه اوقیه زراوند طویل و اصل عرطنیثا از هر یک دو اوقیه
نانخواه فلفل از هر یک دو اوقیه سنبل الطیب پودنه کوهی فطر اسالیون کمادریوس اسقوریون از هر یک
هشت اوقیه همه را بکوبند و بیزند و با انگبین مصفا بسرشند در ایام ربیع بکار برند شربت از هر یک مثقال
تا هشت یا ده درم دواء المسک طبخ رطوبت معده را ببرد و اماس حنجره و تنگی نفس و خفقان سوداوی
را سود دارد و مسهل میانه است اخلاطش افسنتین رومی صبر سقوطری از هر یک هشت درم ریوند چینی
هشت درم نانخواه زعفران تخم کرفس از هر یک چهار درم جندبیدستر یکدرم و نیم درم مشک یکدام با عسل
بسرشند معجون فلاسفه قولنج را بگشاید اخلاطش خرنوب اقرفه ساذج هندی فلفل دراز فلفل زنجبیل بلیله
کابلی آمله قرنفل از هر یک یک مثقال تخم کرفس سنبل زعفران مصطکی از هر یک نیم مثقال تربد مثقال
سقمونیا ده مثقال با انگبین مصفا بسرشند شربت دو درم معجون سکبینج همه انواع صداع را بگشاید و با علل
مسهل قویست اخلاطش سکبینج جندبیدستر تخم کرفس سقمونیا نیم جزو سقمونیا را بروغن بادام بسایند و سکبینج در انگبین
حل کنند و سقمونیا سوده مذکوره را با آن بسایند و رها کنند تا هموار شود پس داروها خشک بدان بسرشند شربت
از سه درم ست تا سه مثقال معجون لوزی صفرا و بلغم اسهال کند بگیرند سقمونیا ده درم مغز تخم معصفر ده
درم بادام شیرین پنجدرم شکر طبرزد بیست پنجدرم زعفران یکدرم شربت یکمثقال معجون الفقی معده
را سود دارد و علتهای دم زدن را پاک کند آواز صافی سازد و ادرار بول کند خداوند درد سپرز را سود دارد
مسهل ضعیف است اخلاطش مویز دانه بیرون کرده بیست و پنج درم زعفران سلیخه سنبل دارچینی دارشیشعان از هر یک
یک درم قصب الذریره تفاح الاذخر علک البطم مقل ازرق از هر یک دو درم و نیم مر چهار درم انگبین
مصفا شانزده درم مقل را بشراب صافی بخیسانند که قسمی از شراب مثلث است حل کنند و مویز
دانه بیرون کنند یک روز پس بکوبند و همه بسرشند شربت از جهت سینه و علت دم زدن یک درم با
شربت رعنا و از جهت معده و جگر سپرز با آب گرم و در بعضی نسخها دارشیشعان نیست و علک البطم
چهار درم است با سکنگبین و از جهت دفع مضرت زهرها با شراب گرم دهند با داء ... معجون حنیقرا

ازرو با ازوی گل و نمک و انگشت و مانند آن بپرورد و غذا دهند درد سر را سود دهد مسهل قولیست اخلاط
یارج فیقرا دوازده درم هلیله کابلی بلیله آمله از هر یک ده درم بلح لفظی ده درم با انگبین مصفی بسرشند
شربت سه درم تا چهار درم طبخ بود معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد مسهل میانه است
صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله از هر یک ده درم اسطوخودوس تربد هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی پنج مثقال معجون تربد قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود مسهل قولیست سقمونیا
یک مثقال تربد ده مثقال خربق قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل دارفلفل از هر یک دو مثقال
ده مثقال مجموعه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد معجون مسهل قولیست تربد بیست درم بنفشه
ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه و انیسون مصطگی هر دو درم و نیم رب السوس هفت درم
روغن بادام بیست درم دو سیر را بکوبند و بعسل خاینده بسرشند شربتی پنجدرم معجون سورنجان
نقرس و مفاصل عرق النساء را مفید است مسهل میانه است صفت آن سورنجان سفید شش
درم بوزیدان ماهیزهره پوست بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم کرفس
رازیانه ورق حنا فلفل سفید نمک هندی صعتر هر یک درمی و نیم ورق گل کشنیز خشک محموده زنجبیل
هر یک سه درم تربد پنج درم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی از هر یک درم تا پنج درم
شد فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل بدانکه چون ماده در دماغ باشد اگر برای آن حب سازند باید که حب
بزرگ بسازند تا دیر در معده بماند و اگر ماده در بند دست یا در اطراف باشد حب کوچک سازند تا زود حل
شود و باطراف برسد حب ریوند مسهل صفرا است مسهل ضعیف صفت آن سقمونیا دو دانگ ریوند نیم مثقال
... یک دانگ بنفشه یک دانگ صبر ده دانگ مصطگی یک دانگ رازیانه یک دانگ کوفته بیخته
... بعد حب سازند و عرق از بید مشک بگیرند و آن خوشبوی مقوی قلب و مسکن حرارت است و از بید گیر
...ند که برگهای تازه از آن بر می آید و آن مسهل مثل بهار باشد و آنرا البشر از کمت بید بگویند آن اف
صفرا است و سحر بخورند و بر بالای او مطبوخ فواکه بنوشند قولیست حب شبیار که دفع و مسهل
... بود صبر سقوطری یک درم تربد نیم درم ریوند چینی دو دانگ سقمونیا یک دانگ غاریقون دو دانگ
... حنظل یک دانگ مقل ازرق یک دانگ گل سرخ یک دانگ زنجبیل رازیانه یک دانگ کوفته بیخته با آب رازیانه
سرشته حب سازند و بعد از عشا بنوشند و بخوابند صبح مطبوخ تربد بنوشند مسهل قولیست حب الاجورد

مسهل حسود ابو دلاجورد مغسول یک درم صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم ملح هندی نیم مثقال
ریوند چینی نیم مثقال سقمونیا مشوی دو دانگ شحم حنظل نیم درم هلیله سیاه دو دانگ مصطگی یک
دانگ زنجبیل یک دانگ بنفشه یک دانگ مقل ازرق یک دانگ کوفته بیخته بآب شاهتره معجون
کنند و بنوشند سحر را بآب رازیانه نیز و شکر و صبح بر بالای آن مطبوخ افتیمون بنوشند جهت بریه حب
شیطرج مسهل قولیست اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طمث بگشاید تربد ده درم صبر سقوطری
بیست درم زنجبیل خردل سفید شیطرج هر یک دو درم فلفل دراز فلفل عاقرقرحا هر یک درمی فانیذ
درم بکوبند و بآب گندنا بسرشند شربتی سه درم باشد حب ایارج مسهل قولیست تنقیه دماغ کند از
بلغم و اخلاط غلیظ و صرع و سکته و سهل و غشا را مفید بود صفت آن ایارج فیقرا شحم حب النیل هر یک درمی
غاریقون انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند
این یک شربت باشد حب ایاره علت سر و معده را مفید بود ایاره فیقرا شش درم هلیله زرد
چهار درم نمک هندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو و نیم درم باشد حب قوقایا مسهل
قولیست اوجاع لقوه را و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود صبر سقوطری هشت درم پوست
هلیله زرد ده درم گل سرخ پنج درم کثیرا مصطگی سقمونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و بآب فرفخ بسرشند
شربتی دو درم باشد حب شبیار نوع دیگر حب سقوطری سه درم تربد مصطگی پوست هلیله زرد ورق گل
هر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب صبر مسهل قولیست اوجاع نقرس
مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود تنقیه دماغ کند از بلغم صبر سقوطری مثقال تربد یک درم حب النیل غاریقون
انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل ملح هندی هر یک دانگی و نیم مقل صمغ کثیرا هر یک دانگی بآب کرفس حب
سازند حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود هلیله زرد کابلی هر یک
پنج درم تربد هشت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم شحم حنظل
یک درم قرنفل پودنه هر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند حب سازند شربتی سه درم باشد حب
اصطمخیقون مسهل قولیست صداع بارد را مفید بود تنقیه دماغ کند از بلغم هلیله کابلی شش درم
آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم افتیمون پنج درم ایاره فیقرا و تربد هر یک هفت درم
قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون انیسون دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد

حب افیتمون مسهل سودا بود و تولیست افیتمون دو درم غاریقون تربد خراشیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی بکوبند و بآب بارازیانه بسرشند و این شربتی باشد حب
افاویه مسهل ضعیف است قولنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل دراز
فلفل نارمشک مصطکی هر یک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند و بمقدار
نخود و هر حبی از آن دستی اسهال کند حب تخشوی مسهل تولیست اسهال صفرا و بلغم بآسانی کند افیتمون
هلیله زرد از هر یک دو درم سقمونیا نمک هندی از هر یک یک درم زعفران نیم درم صبر دو درم حب کنند
شربت دو درم و نیم حب المتین یعنی بوی دهنده مسهل تولیست ایاره فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون
باد یک عصاره قثاء الحمار از هر یک پنج درم فرفیون ده درم جند بیدستر مییل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج
غاقیر خردل از هر یک یک درم صمغها را بآب کرفس حل کنند و دار و ها بشکند و حب کنند شربت سه درم
حب نفط خداوند لقوه و نقرس و قولنج و بیماری های بلغمی را سود دارد و بادها بشکند مسهل تولیست
گلبر هلیله زرد شحم حنظل ناخنیر بره هزار اسفند جند بیدستر انزروت مقل اشق سکبینج جاوشیر صمغ سداب نفط
سفید از هر یک پنج درم صمغها را بنفط حل کنند شربت دو درم بآب گرم حب فرفیون مسهل قوی است
خداوند استرخا و فالج را سود دارد و رطوبتهای خام که با عصاب فرود آمده باشد بیرون آرد بگیرد غاریقون
شحم حنظل فرفیون سکبینج مقل از هر یک یک درم صبر دو درم حب سکبینج مسهل قوی است خداوند
درد زانو و درد رگ و سرین گاه را سود دارد بگیرند تخم کرفس هزار اسفند از هر یک یک درم سکبینج مقل
از هر یک یک درم ایارج فیقرا دو درم شحم حنظل غاریقون از هر یک درم شربتی از آن دو درم
حب زبل مسهل ضعیف است قولنج را زود بگشاید زبل الذیب چهار و نیم درم تربد پنج درم تخم کرفس
انیسون از هر یک سه درم شربتی سه درم حب غاریقون مسهل قوی است سده ها بگشاید خداوند
استسقا و بیماریهای جگر را سود دارد بگیرند افیتمون صبر از هر یک شش درم غاریقون چهار درم سقمونیا
سه درم فطراسالیون انیسون سالیوس تخم کرفس دوقو از هر یک دو درم شربت از دو درم تا سه
درم حب مقل مسهل ضعیف است خداوند بواسیر و شقاق را طبع نرم کند و مجرب در را موافق بود بگیرند
هلیله کابلی بیست درم مقل ده درم کتیرا پنج درم انجیر سی عدد انجیر را بآب بشویند بپزند تا آب مهرع شود و
انجیر پخته بیالایند و مقل و کتیرا بدان حل کنند و بدان بسرشند حب کنند شربت هر حب دو درم حب اصلی

مسهل قوی است هر آماسی و خنازیر نوعی که باشد ببرد بگیرند سنبل سلیخه حب بلسان اسارون مصطکی
دارچینی زعفران از هر یک یکدرم صبر شاهتره دو درم اسطوخودوس شحم حنظل از هر یک پنجدرم ملح نفطی
دو درم حب کنند چنانچه رسم است شربت دو درم و نیم ماشه **حب ابن الحارث** بهقهای بلغمی را ببرد و هم
درد بلغمی را ببرد مر بهق سفید و سیاه آزموده اند بسه شربت زائل کننده است بگیرند هلیله سیاه بلیله زرد و صبر
انزروت مقل سکبینج شحم حنظل از هر یک پنجدرم خردل سفر پارسی شونیز زیره کرمانی نمک سنگ علک رومی از هر یک
یکجز مقل سکبینج را در آب حل کنند باقیات در طاس روئین داروهای خشک را بکوبند و بدان بسرشند و
حبها کنند بچون پیل هر بامداد یک مثقال بخورند و طعام زیرباج خورند **حب بهرامی** استسقاء لحمی را
سودا ارد صبر دوازده درم افتیمون ششدرم سقمونیا چهار درم سنبل سلیخه تربد مصطکی از هر یک دو درم
زعفران یکدرم غاریقون سه درم حماما نیم درم شربت سه درم **فصل ششم** در نقوعات مسهل طریق
نقوع آنست که شب ادویه را بخیسانند بدین طریق که در روز نیکوب کنند و بخیار ادقیق نمایند و تمام بگذارند
صبح مالیده و صاف نموده شربتی مثل ترنجبین یا شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده بیاشامند
نقوع که صفرا و تبهای را دفع نماید بگیرند تمر هندی یک اوقیه مویز منقی یک اوقیه سنا مکی نصف اوقیه
بخیسانند همه را در یک و نیم رطل آب و صاف نموده دو اوقیه شکر در آن حل کنند باز صاف نموده بیاشامند
نقوع صداع سوداوی را مفید بود افسنتین دو درم صبر سقوطری ششدرم بکوبند و با سه
رطل آب گرم در ظرفی در روز در آفتاب نهند و شب جای گرم بعد از سه روز صافی کنند یا بست درم
یا ده درم روغن بادام بنوشند **نقوع** نوع دیگر مسهل ضعف است مسهل صفرا بود و صداع گرم
را مفید بود پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب هر یک بست عدد سپستان سی عدد تمر هندی
بست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم بسه رطل آب
گرم شبانروز بخیسانند و رطلی ازان بیاشامند **نقوع فواکه** مسهل صفرا بود آلو سیاه کنگی هر یک بست
عدد ترنجبین و نبات هر یک ده درم در یک من آب بجوشانند و بکار برند **نقوع** که ادرار بول و [illegible] کند
تخم خربوزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم نیم بکوبند با سه رطل آب در ظرفی کنند سه روز در
آفتاب دارند چهل درم ازان بیاشامند **نقوع** دیگر مسهل ضعف است صفت امراض بقاء ماده
را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه طائفی بست درم

تمر هندی بیست درم زرد آلو خشک سی درم تخم کاسنی گشنیز همه نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند
و آب بران ریزند و در آفتاب نهند و شب را بجای گرم باید داشت بعد از سه روز چهل درم نبات ترنجبین
بیاشامند **فصل هفتم** در سفوفات مسهل و سردارد صفت سردارو صفرا مسهل قوی ست سقمونیا
یک دانگ و نیم ریوند چینی دو دانگ یا نیم مثقال بر سر مطبوخ فواکه انداخته بنوشند سردارو بلغمی که در مطبوخ
ترید اضافه کنند مسهل قویست صفت آن ترید نیم مثقال غاریقون ملح هندی دو دانگ ریوند چینی دو دانگ
سقمونیا دو دانگ سردارو سوداکه با مطبوخ افتیمون دهند مسهل قویست صفت آن غاریقون نیم درم ترید مثقال
ملح هندی دو دانگ سقمونیا یک دانگ نصف **سفوف بلغم** صفت آن ترید سه درم شکر سه درم یک و نیم درم از سفوف
بوقت سحر با آب گرم بنوشند تمام خلط بلغم بیرون آرد و اشتها پیدا کند الیضا تخم حنظل همین طریق بخورند
سقمونیا که درد جگر و تهیج برد مسهل میانه است اخلاطش گل سرخ هشت درم زرشک پنج درم سنبل مصطگی
عصاره غافث افسنتین رومی ریوند چینی از هر یک دو درم قاقاح اذخر اسارون رب السوس دو درم با
سکنجبین بخورند **سفوف** که طبع فرود آرد و معده را سود دارد و فضول از تن بیرون آرد و بر سیر و گرسنگی
خوردن روا بود مسهل ضعف ست اخلاط آن مصطگی بلجز و شکر دو جز شربت چهار درم و اگر شربت پیوسته
بخورد تن پاک شود **سفوف** که معده را سود دارد و گرم خورده و در آزار رود و پاک کند اخلاطش هلیله کابلی
الوان پاک کرده برنگ کابلی از هر یک ده درم ترید سفید کوفته بیخته سی درم فانیذ همه دارو باشد شربتی دو درم
سفوف که بیمار الجبن دهند خداوند آماس جگر را که از گرمی بود سود دارد اخلاطش هلیله زرد ده درم
تخم کسنه تخم کشوث تخم خیار بادرنگ از هر یک دو درم لک مغسول ریوند چینی از هر یک یکدرم سقمونیا
نیم درم و این یک شربت است **فصل هشتم** در لعوقات مسهل لعوق خیار شنبر ذات الریه
و ذات الجنب را سود دارد و اخلاطش فلوس خیار شنبر پنجاه درم در اندکی آب گرم حل کنند و بپالایند
کتیرا پنج درم صمغ پنج درم سوده باقلا ده درم مغز بادام شیرین کوفته ده درم نبات سوده بدان بسرشند
و مقداری روغن بچکانند و بر نهند و لیسر سرشند تا روغن در روی آمیخته شود بکار دارند **لعوق سپستان** مسهل
ضعف است جهت حبوب حلق و سرفه و ذات الریه و ذات الصدر سودمند بود اخلاط آن سپستان
فربه بیست عدد مویز طائفی سپیدانه چهل درم فلوس خیار شنبر ده مثقال فرنج مشک نیم کوفته چهل درم همه
را در شش رطل آب بپزد تا دو رطل بماند بعد از ان از دست بمالند و صاف کنند و نیم من قند سفید

بر سر وی کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است لعوق زوفا مسهل ضعف است سودمند
بود جهت ربو و سرفه کهن و سینه و شش را و اخلاط غلیظ را پاک کند صفت آن ایرسا و زوفا خشک از هر یک
هشت درم ایرسا را نیم کوفته کنند و با سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید از دست بمالند و صاف کنند
و نیم من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است فصل نهم سکنجبینات
مسهل سکنجبین ساده که اسهال صفرا کند و تب را زائل گرداند و تشنگی نشاند و بلغم پاک کند و محرور را موافق
بود لیکن باه را مضر بود و بالای حریره می خورند جهت تسکین صفرا و مسهل ضعف است ضعف وی بیست
قند صاف کرده یک من و سرکه سفید ربع من بر سر آن کنند و نیم من گلاب اندازند اگر اوله آن بود در دیگ
سنگین بریزند و بقوام آرند و سرکه در اول باید کرد تا چون تمام شود سرکه خام نشود سکنجبین مسهل که
اسهال صفرا کند مسهل ضعف است اخلاطش سرکه و انگبین یا شکر باندازه سکنجبین ساده بگیرند
لیکن گلاب بیشتر کنند مقدار صد درم یا نیم من اگر شکر یک من باشد چهار درم سقمونیا و چهار درم عصاره
قثاء الحمار در خرقه کتان بسته در دیگ افگنند هر ساعت بمالند تا بهی شود و دو درم بیخ بادیان و یک درم بیخ کرفس
با آن در افگنند و بقوام آرند پس خرقه و بیخها از دست بردارند شربت یک اوقیه با گلاب یا با جلاب و اوقیه برند جلاب
ده درم است و در یک شربت یعنی خوراک باید رب دانگی سقمونیا باشد و دانگی عصاره قثاء الحمار و اگر عصاره
قثاء الحمار نباشد بدل آن بارب هلیله کنند و بارب تربد و بیخ بادیان و کرفس اصلاح سقمونیا است صفت
سکنگبین که اسهال بلغم کند اخلاطش سکنگبین بزوری بسازند لیکن سرکه اسقیل کنند و آن آنست
که بعسل پرورده باشد مقدار بیخ آثار تخم معصفر پاک کرده و حلیت یعنی شیره آن با سرکه و آب بیامیزند
و بنهند چنانچه رسم است و در پختن بیست درم رب تربد در خرقه بسته در دیگ افگنند و هر ساعت بمالند تا نرم
بهی گردد پس بردارند شربت ده درم یا پانزده درم صفت سکنگبین که اسهال کند و خداوند استسقا را
سود دارد و اخلاطش خل الخمر ده آثار آب صافی نیم من برگ مازریون تازه یک اوقیه در سرکه و آب فرو غار کنند
یعنی نگاه دارد یک هفته پس بجوشانند با آتش نرم بپالایند و یک من شکر طبرزد بر افگنند و بقوام آرند و اگر
بعوض آب گلاب کنند و بیخ آسارا با کمتر عصاره آبی با آن یار کنند سخت لطف شود این جمله ده سیر
تمام بود سکنگبین افیتمون خداوند مالیخولیا را سود دارد و مسهل ضعف است اخلاط آن افیتمون
سی درم در خرقه پوری بندند جداگانه بسفایج کوفته سی درم در خرقه پوری نیز بندند و یک من شکر و

صد درم خل الخمر و یک من آب در دیگ بکنند و چهار درم خربق سیاه کوفته بیخته در خرقه دیگر بسته افگنند و
با آتش نرم بجوشانند و کف بر دارند تا بر دیگ آن نخواهد رسید بعد از ان خرقه افتیمون در انگنند و تا ششم
خرقها بسته بمالند تا قوت دارد بیرون می آید چون تمام قوت باز دهد خرقها از وی بر دارند و بفشارند و
نگاهدارند شربت از وی بیست درم نافع بود فصل دهم در ایارجات مسهل ایاره فیقرا مسهل و نیست
امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود صفت آن مصطکی زعفران حب
بلسان سنبل اسارون سلیخه دار فلفل دارچینی عود بلسان هر یک دو درم صبر سقوطری شش مثل صمغ مجموع
بکوبند و باهم بیامیزند و یک مثقال از ان استعمال کنند ایاره جالینوس شحم حنظل غاریقون اصل الفار
بریان کرده سقمونیا هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل مازریون سلیخه فراسیون هر یک سه درم سکبینج
زراوند طویل فلفل دارچینی جاوشیر و جندبیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم بکوبند دو مثقال زین شربتی
باشد ایاره لوغاذیا مسهل قوی است تنقیه بدن از فضلات غلیظ ازجه کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و
جذام و داء الثعلب و داء الفیل را مفید و اوجاع مفاصل و برص و بهق و صرع و دوار و تغیر عقل و وسواس
امراض کلیه و مثانه را نیک بود صفت آن شحم حنظل پنج درم بصل الفار بریان کرده و غاریقون و سقمونیا و حاشا
و خربق سیاه تربزی فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی سکبینج بسفایج جندبیدستر
فطراسالیون زراوند افسنتین سنبل حماما زنجبیل حنطیانا اسطوخودوس هر یک دو درم افتیمون کمازریوس
مقل صبر سقوطری هر یک سه درم بکوبند بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال با جلاب افتیمون بسفایج
و زوفا پوست هلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس ایاره روفس مسهل قوی است داء الثعلب را
مفید بود تنقیه بدن از سودا و بلغم کند شحم حنظل کمازریوس بیست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم
سکبینج جاوشیر هر یک شش درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل ابیض سلیخه فلفل دارچینی زعفران جعده
هر یک دو درم چنانچه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال ایاره شیخ الرئیس اخراج بلغم
و سودا کند و مسهل قوی است خربق سیاه یکدرم شحم حنظل مثقالی صبر پنج درم ملح هندی درمی و نیم و غاریقون
مثقال حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی فلفل سفید مثقال زنجبیل دو مثقال و حماما اسارون حاشا حب
بلسان سه تخم کرفس دوقو تخم گندنا هر یک سه درم گاوزبان ده درم تخم سیاه اصفر نیم تخم فرنجمشک بالنگو ترنج نعناع هر یک دو درم
افتیمون درمی و نیم بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه بکار برند ایاره ارکاغانیس

مسهل قوقیست اسهال بلغم وسودا میکند وهمه بیماری های بلغم وسوداوی وغلیظ وخام را سود دارد وابتدای
فرود آمدن آب بازدارد خداوند درد معده ودرد شکم ودرحم را در طبیخ سداب سود دارد خاصه اگر سه قیراط جندبیدستر
بروی زیادت کنند واگر چهار قیراط عصاره قثاء الحمار باوی ترکیب کنند وباد آب قیصوم ترکیب نمایند
سود دارد واگر خداوند قوبا را در طبیخ شاهتره داخل کنند نیز سود دارد اخلاطش شحم حنظل بیست ودو درم
فطراسالیون واسطوخودوس خربق سیاه کمازریوس سقمونیا ملبلاب ازهریک ده اوقیه بصل الفار
مشوی فرفیون زعفران صبر حنظیا یا فطراسالیون اشق جاوشیر ازهریک یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج
وسنبل از خربوزه کوهی زراوند مدحرج ازهریک دو درم بانگبین بسرشند چنانکه رسم است شربت چهار مثقال
شادرلیطوس مسهل قوقیست واین نام ملکی است که در عهد او ساخته اند واز داروها شریف وقدیم است
پیش از عهد جالینوس ساخته اند همه انواع سوء المزاج را که از سردی وتری خیزد سود دارد وقولنج بگشاید
واسهال بیرنج کند وحیض فرود آرد وفراموشی زائل کند وبرص وجذام واستسقا را که از سردی و
ضعف جگر باشد باز دارد ودرد معده وجگر وسپرز وکلیه ورحم سود دارد خداوند صرع را یک عس آب شهد حل
کنند ودر بینی چکانند وخداوند لقوه را همین سود دارد وشربت چهار مثقال در طبیخ افتیمون وغاریقون پس از
شش ماه استعمال کنند اخلاطش صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم زعفران دارچینی وج مصطکی
روغن بلسان ازهریک سه درم ریوند چینی یکدرم هیل حنظیا ناردمی فقاح اذخر ازهریک دو درم قسط کمازریوس
افتیمون ازهریک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا ازهریک شش درم سنبل سه درم ونیم مرجاما ازهریک یکدرم
بانگبین مصفا بسرشند شربتی از دو چهار درم است فصل یازدهم در مطبوخات مسهل مطبوخ نواکه مسهل ضعیف
است اسهال صفرا کند صفت آن سنا مکی هفت درم بنفشه پنج درم گل سرخ پنج درم پوست هلیله زرد چهار درم
افسنتین رومی سه درم تخم خیارین سه درم تخم کاسنی تخم کشوث نیلوفر پوست بیخ کاسنی سه درم پوست بیخ رازیانه
سه درم عناب بیست دانه سپستان سی دانه آلو بخارا ده دانه آلوی سیاه ده دانه مشمش ده دانه تمر هندی
پنج مثقال زرشک ده درم مویز منقی ده درم جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین پنج درم شیرخشت خراسانی
پنج مثقال فلوس ده مثقال خیار شنبر روغن بادام چرب کرده معجون بنفشه ده مثقال اضافه نموده بنوشند
واگر قوی تر خواهد سقمونیا مشوی یک دانگ ونیم ریوند دو دانگ یا نیم مثقال هر دو با گلی از نبهار زیاده
کنند بحسب حدس در مرض ماده اگر در شربت او ده مثقال شربت دینار زیاده کنند شاید واگر زیاده خواهد سنا مکی

دو مثقال زیاده کنند مطبوخ غاریقون مسهل ضعف است اسهال بلغم کند صفت آن سنا مکی
گل سرخ بنفشه پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و هلیله سیاه از هر یک پنجدرم تربد موصوف از یک مثقال
تا دو مثقال بحسب حدس بسفائج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق و غلیظ چهار درم افتیمون چهار درم
افسنتین رومی چهار درم گاؤزبان سه درم بادرنجبویه سه درم جعده سه درم بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر
رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک سه درم تخم کشوث یکدرم زرنباد یک درم زنجبیل سنبل الطیب
از هر یک یک درم منقی لبست و یک درم سپستان سی دانه انجیر و مشمش از هر یک ده دانه جوشانیده
صاف نموده پس شیرخشت لبست مثقال ترنجبین لبست مثقال گلقند عسل پنج مثقال معجون بنفشه ده
مثقال شربت دینار پنج مثقال دران حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود نیز دارو بلغمی دهند مطبوخ افتیمون
مسهل ضعیف ست اسهال سودا کند و اخلاط سوخته و امراض سوداوی را نافع بود اخلاط آن سنا مکی
هفت درم بنفشه ده درم گل سرخ پنجدرم هلیله سیاه چهار درم هلیله کابلی هلیله زرد از هر یک چهار درم تربد موصوف
افتیمون پنجدرم اسطوخودوس سه درم بسفائج فستقی قنطوریون دقیق شاهتره از هر یک چهار درم رازیانه
تخم کاسنی سه درم تخم کرفس دو درم انیسون پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی بیخ کرفس بیخ اذخر تخم کشوث از هر یک شش
عناب سپستان هر یک لبست دانه مشمش پنج دانه اجاص صغار ده دانه کبار ده دانه انجیر سفید زرشک
تمر هندی از هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده پس ترنجبین ده درم شیرخشت ده درم خمیره بنفشه پانزده درم
گلقند پانزده فلوس خیارشنبر ده درم مدبر حل نموده بنوشند مسهل ضعف است اسهال بلغم کند سنا مکی گل سرخ
بنفشه پوست بلیله زرد و سیاه و هلیله کابلی از هر یک پنج درم تربد موصوف یک مثقال تا دو مثقال بحسب
حدس بسفائج فستقی چهار درم قنطوریون دقیق و غلیظ افتیمون افسنتین رومی از هر یک چهار درم گاؤزبان
بادرنجبویه جعده بیخ رازیانه بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر رازیانه انیسون تخم کرفس هر یک سه درم تخم کشوث
زرنباد زنجبیل هر یک یکدرم سنبل الطیب یکدرم منقی لبست و یکدرم سپستان سی دانه انجیر ده دانه مشمش
ده دانه جوشانیده صاف نموده پس شیرخشت و ترنجبین هر یک مثقال گلقند اصل پنج مثقال معجون
بنفشه ده مثقال شربت دینار پنج مثقال دران حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود سرد اروی بلغمی
دهند مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود سنا مکی پنجدرم بیخ مهک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت
درم تخم کاسنی نیلوفر بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه

هر یک بیست عدد خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد
پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی و سیاه هر یک هفت درم بلیله آمله هر یک چهار درم مویز طائفی
ده درم آلو سیاه ده عدد گاؤزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته دو درم غاریقون
یکدرم افتیمون دو درم نوع دیگر مسهل ضعیف است پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی هر یک ده
درم بلیله آمله غافث افسنتین گاؤزبان بالنگو هر یک چهار درم آلو بیست عدد مویز طائفی هشت
درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس کمافیطوس بسفایج هر یک سه درم رازیانه انیسون
قرنفل سادج هر یک یک درمی فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صاف کنند غاریقون
حب ستقوطری هر یک درمی ملح نفطی حجر لاجورد هر یک دو دانگ شحم حنظل دانگ و نیم شکر ده درم
بر سر آن بریزند تمر هندی مطبوخ خیار شنبر مسهل ضعیف است اخلاط رقیق و صفراوی حاره را
دفع کند پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی هر یک پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد
ورق گل پنجدرم خیار شنبر پانزده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محترق و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید
بود شاهتره هفت درم بیخ مهک سورنجان روباه ترپک هر یک پنجدرم تربد رازیانه تخم کاسنی هر یک هفت
هر یک سه درم انجیر عناب هر یک ده دانه سپستان بیست عدد گلقند خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم مطبوخ
شاهتره خداوند گر و خارش را سود دارد اخلاطش هلیله زرد پانزده درم سنا مکی شاهتره از هر یک
پنجدرم افتیمون چهار درم مامیران چینی دو درم افسنتین سه درم گل سرخ تخم کشنه یعنی تخم ساگ سرخ بسفایج
از هر یک سه درم تربد چنانکه رسم است و مقداری ترنجبین ترکیب کنند و مسهل دوازده هم اگرچه اطریفلات
جمع مسهل است لیکن در ذکر و ذائقه کلی میکند اطریفل افتیمون مسهل ضعیف است خداوند بیماری سودا
اسود دارد و سیاهی موی را نگاه دارد و باد در منفعت شود اخلاط آن هلیله کابلی بیست درم بلیله آمله از هر یک
ده درم سنا مکی افتیمون تربد هر یک پنجدرم شیطرج سه درم بسفایج دو درم انیسون نمک نفطی از هر یک دو درم
با انگبین بسرشند شربتی چهار درم اطریفل شاهتره خداوند گر و خارش و سعفه را سود دارد و مسهل ضعیف
است اخلاطش هلیله زرد سنا مکی شاهتره ثلث ثلث جزء افسنتین رومی یک جزء همه بکوبند و کشمش را کوفته ادویه
مذکوره داخل نموده بسرشند شربت جید بکجوز بعضی مردمان شاهتره و سنا مکی از هر یک نیم جزء و کنند و
بجای افسنتین یک درم ریوند چینی دو درم حدیث کیشر کنند و بکشمش بسرشند و با بیست درم طبخ عناب

دهند و بعضی دیگر هلیله زرد کابلی و بلیله آمله و شاهتره از هر یک جزو کنند و همه بروغن گاو چرب سازند و بکشمش بسرشند شربت چهار درم تا پنجدرم **فصل سیزدهم** مسهل جوارش سفرجل مسهل ضعف است مقوی معده قولنج بگشاید و بادها بشکند سفرجل رسیده یک رطل پاره کنند و در ده من خل یا شراب یا مثلثه بجوشانند و بعد از ان بکوبند و بفشارند و صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل و دارچینی دار فلفل از هر یک دو درم اهیل قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطگی پنج درم سقمونیا ده درم تربد بهی درم بکوبند و در میان ریزند تا هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند در میان آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از ان یا یکدرم سقمونیا نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی از ان یک درم باشد **جوارش** تمر هندی قولنج دا و جاع معده را مفید بود بوره ارمنی زیره کرمانی فطراسالیون زنجبیل فلفل یکدو درم و نیم مغز بادام سداب هر یک ده درم سقمونیا بریان کرده پنجدرم بکوبند و خرما دانه بیرون کرده بست درم شبا روزی در خل خمر خیسانند تا حل شود پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه بر آن بسرشند شربتی پنج مثقال باشد **جوارش شهریاران** مسهل ضعف است در قوت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند شیطرج زنجبیل فلفل دار فلفل قرحه قاقله صغار و کبار قرنفل ساذج نشاسته مصطگی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس رازیانه انیسون هر یک شش درم افتیمون ربد هر یک دوازده درم سقمونیا قند سفید شصت درم بکوبند و بسرشند شربتی پنج مثقال **جوارش طباشیر** صفت آن ورق گل سرخ ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کتیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و باب ترنجبین معجون سازند **فصل چهارم** در شراب هاے مسهل مثل شراب ورد مسهل ضعف است حمیات صفراویه مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند ورق گل سرخ تازه چهار من در خمره آن ظرفیست بقدر نصف کوزه کنند و ده من آب گرم بر سر ریزند و بجوشانند با طعم بوے گل بآب رود پس صافی کنند و هر یک من آب را دو من قند بچاشنی نهند بقوام آرند و اگر مقدار ان که صافی کنند چهار من دیگر ورق گل در آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آرند آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال و فائده او بیش بود **شراب بنفشه** مسهل ضعف است صفراوی و سعال و ذات الصدر و ذات الجنب را مفید بود و تلیین طبیعت و ادرار بول کند سر بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یک من آب را دو من قند بچاشنی نهند و بقوام آرند **خمیره بنفشه** صفت آن برگ بنفشه سنگ بمالند و نیم من آب را یک من شیره قند بر سر کنند

ودر آفتاب نهند **شراب آنار** مسهل میانه است بگیرند آب آنار ترش و شیرین از هر یک یک من تربد سفید
تراشیده و نیم من کوفته دو اوقیه تربد را در خرقه بندند و در آب آنار افگنند و بجوشانند تا آب طعم تربد
گیرد پس خرقه را بمالند و بیفشارند و بیرون اندازند و یک من شکر بر افگنند و کف بردارند و پنج درم
سقمونیا در خرقه بندند و یک درم زعفران در شربت افگنند و بمالند تا خرقه تهی گردد شربت یک اوقیه
تا دو اوقیه **شراب آلو** مسهل ضعف است آلو سیاه صد عدد عناب گرگانی دانه بیرون کرده سی عدد
خرما هندی پاک کرده هر جا خرما هندی است مراد آن تمر هندی سه اوقیه دو اوقیه تربد جداگانه در خرقه بندند
ده هم در پنج من آب صافی بیزند تا ده بهر هر دو یک بهر بماند بپالایند و سی آثار ترنگبین و نیم من شکر بر
افگنند و کف بردارند و یکدرم سقمونیا و نیم درم زعفران در وی ریزند و نگاه دارند **شراب تربد** مسهل ضعیف
است اسهال بلغم کند بگیرند تربد سفید گزیده تراشیده نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صافی بر سر آن کنند
چنانکه پنج انگشت بالا آید و برابر باشند و سه روز در آب نهند و بپالایند دیگر باره آب تازه کنند و سه روز دیگر
در آب نهند همچنین آب تازه میکنند تا تربد را هیچ شیره نماند پس یک من شکر ترین آب نهند و بقوام آرند شربت
دو اوقیه تا سه اوقیه و اگر سقمونیا بر نهند بوقت حاجت صواب باشد و اگر بدان بادیان کنند بهتر باشد و اگر بر
تربد بیست درم زنجبیل نیم کوفته بار کنند اسهال بهتر کنند **شراب افسنتین** مسهل ضعیف است
معده ضعیف را و سپرز را و جگر و صلب را سود دارد و طبع نرم کند بگیرند شراب کهن سه من انگبین مصفا یک من
شراب را بر آتش نرم کنند و انگبین در وی افگنند تا بگذارد و بگیرند قسط مصطگی اذخر سادج هندی سنبل گل سرخ
صبر غاریقون از هر یک دو درم افسنتین رومی هفت درم زعفران یکدرم همه نیم کوفته در خرقه بندند و
درین شراب و انگبین افگنند و جوش چندان بدهند بسیار و همه در قرابه کنند و با خرقه دارد هفت روز
در آفتاب نهند و هر روز آن خرقه را بجنبانند و در آن شراب افگنند روز هفتم خرقه بیرون آرند و شراب
بوقت حاجت بکار دارند شربت یک اوقیه باندکی شکر **بنفشه پرورده** مسهل ضعیف است خداوند سرفه
گرم را سود دارد و سرفه را نرم کند بنفشه تازه و اقماع او یعنی سبزی ته گل دور کنند بر یک جزو بنفشه دو جزو
شکر کوفته بر افگنند و بمالند چنانکه گل شکر در آفتاب دارند و هر روز بجنبانند تا تمام شود **گلقند** مقوی
معده و دافع بلغم بود آنرا دو قسم سازند یک قسم ست که در آفتاب تیار میشود صفت آن ورق گل یکمن
قند سفید ربع من یا نصف من هر چند کثیر ورق بود قوتش بیشتر بود در هم کوفته از غربال گذرانیده چهل روز

در آفتاب گذارند قسمی دیگر آنست که در آتش پزند صفت آن ورق گل یک من وقند ربع من در دیگ
کرده آتش دهند و کفچه زنند تا مخلوط شود **فصل پانزدهم** در اقراص مسهله قرص طباشیر نرم
مسهل ضعیف است طبیعت را نرم کند وحمیات محرقه وسعال وتشنگی را مفید بود طباشیر دو درم
ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کتیرا هر یک نیم درم
بکوبند و به لعاب بنگو بسرشند وشربتش مثقالی باشد قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود وصداع درد را
مفید مسهل ضعیف است بنفشه دو درم تربد یک درم بیخ نمک یک درم هلیله زرد نیم درم سقمونیا بریان
کرده نیم دانگ بکوبند و بآب بسرشند واین شربتی باشد قرص گل مسهل ضعیف است اسهال صفرا کند
بگیرند گل سرخ ده درم رب السوس نیم درم سنبل سه درم سقمونیا سه درم مصطگی دو درم بسرشند و اقراص
سازند شربت درمی و نیم با جلاب و آب سرد بکار برند قرص مازریون مسهل ضعیف است کسانی را
تب گرم طبع خشک باشد سودا دارد و طبع فرود آرد اخلاطش مازریون مدبر آرد جو هلیله زرد دو
تنگ بلرزد در ایشان است شربت یکمثقال با جلاب یا شربت بنفشه دهند اقراص غاریقون سبز
غلیظ را بگذارد اخلاطش غاریقون پنج درم طباشیر انبرباریس از هر یک دو درم گل سرخ پنج درم عصاره
غافث سنبل نمک مغسول ریوند چینی پوست بیخ کرد در سرکه فرغار کرده و خشک نموده از هر یک یکدرم و نیم
اقراص کنند و از ان اقراص دو درم با سکنگبین دهند **فصل شانزدهم** اندر تدبیر شافها که مجموعه دردها
را پاک میکند و شیاف ماده نزدیک را فرود آرد و فعل آورد و اثر کند اگرچه شیاف را از داروها قوی
سازند قوت آن بران حد برسد که از قعر تن با دماغ فضله آورد و رو بقعر ولیکن تمام ترین منفعت اندر
پشت و کمرگاه و درد سرین وحوالی آن باشد و برای هر شخصی شیاف خرد و بزرگ موافق آن سازند
طریق ساختن شیاف آنست که اجزا را کوفته با قند سیاه و نمک آمیخته معجون سازند بدین طریق است
که قند سیاه را بر آتش گذارند تا قوام الما بقدر بهم رساند و اجزا و نمک آمیخته بقدر سه انگشت شیاف
بندند اما باید انکه داروهای که اندر شافها بکار دارند پنج گونه است یکی درار و خشک است و آن گونه تی
است چون بوره و نمک برگ سداب خشک و برگ پودنه کوهی خشک زیره بنفشه و تخم حنظل و سقمونیا
و سرگین موش و عصاره قثاء الحمار دوم با صمغها است که آنرا حل باید کرد چون سکبینج و جاوشیر و اشق
و علقیت سوم رطوبتها است که نخست داروها خشک آن تر کنند پس بسرشند چون آبکامه و آب گندنا

و طبیخ حلبه و آب ترب و زهره گاو و لعاب تخم کتان و شیر انجیر چهارم چیزها که همه داروها بدان بسرشند
چون انگبین بقوام آورده ترنجبین و داروها ست که آنرا نا کوفته و حل کرده بگیرند و آنرا بر شکل و اندازه
شیاف تراشند چون صابون در چنین و آن مرد لیست و ترب و انواع آن و بدانکه صبر را بهیچ وجه نباید
و اندر حقنه داخل کنند پس چون خواهد که شیاف بسازد داروهای کوفتنی را باید کوفت که باید تر کنند یا انگبین
یا فانید و باز چنین بسرشند و اگر باشند صمغها آنرا حل کنند و اگر ریاح غلیظ را مفید بود زهره گاو بوره قثاء
الحمار هر یک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند نوع دیگر محروری مزاج را مفید بود و در عقب مسهلی که تقصیر کنند
بکار دارند ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هر یک دو درم بکوبند و بشکر بسرشند نوع دیگر قولنج
بلغمی را مفید بود سکبینج مقل شحم حنظل مساوی بکوبند و بشکر بسرشند **فصل هفتم** هم داروهای حقنه در
انواع داروها او چون داروی شیاف باشد لیکن فعل حقنه قوی تر باشد و زودتر بجایگاه رسد و خلط
غلیظ بالای تن فرود آرد و بدانچه کسی را که طبع خشک دنبا بالغی باشد که او را بدان سبب داروی مسهل نتوان
داد چون ضعیفی معده پدید آید غثیان و ضعف بسبب داروخوردن بهم رسد خاصه که امعاء ثفل را دفع نکند
چنانچه باید و غرض از داروی مسهل تمام نشود و او را حاجت بحقنه شود و کسی را که بر سر زخمی افتاده باشد یا اندر
دماغ اماسی باشد حقنه سخت سودمند بود از مسهل از بهر آنکه ماده را از دماغ فرو کشد و آن را که معده ضعیف
باشد با غثیان آید از دارو و پیش از حقنه شربتی که معده را قوت دهد باید داد تا داروی از معده باز دارد و اگر
درد و کرده بود بیمار را بقفا باز خوابانند و حقنه بکار برد و سر بر بالش بلند نهند چنانکه گردن و سینه او
افراشته باشد و سرین او نیز بر بالای بالشی باشد و میان پشت او بر زمین و سینه بر بالش نهند و حقنه کنند و میباید که
کرانگشتان و سر حقنه را بروغن چرب کنند و مشک حقنه را آهسته آهسته بیفشارند و بیمار باید که در آن خود را نگاه دارد
تا سعال و عطسه نکند و اگر دارو که در معده رفته زود بر آید حقنه را معاودت کند باید که دارو حقنه اندک نباشد که
بموضع نرسد و بسیار هم نباشد که سستی و نفخ و بیقراری آرد باشد که زحیر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی و
اسهال خون آرد و اگر سخت سرد باشد با نضج نرود اجابت نشود و اگر غلیظ باشد روده را آلوده کند و شتاب را
زحمت دهد و بجا ماند و اگر سخت رقیق منفعتی نکند و مقدار معتدل از جوشانیده که بر آن حقنه طیار کرده اند نیم استار
است و آب سبوس و نطرون روده را از ثفل پاک کند و طبیخ چغندر با زیت هم ازین فعل کند و هفت درم
بوره یا ده درم فانید گداخته و ده درم روغن تازه قولنجهای صعب را بگشاید و اندر حقنه غذا دهند در روده

و درد و اندامها و بندها و خداوند شده و قولنج صعب بلغمی را از قنطوریون چاره نباشد از بهر آنکه همه خلطها را لطیف کند و از عسل و روغن نیز چاره نیست و از تخمها تخم حلبه و مرزه و اسفند و تخم سداب و زیره سخت نافع بود و اندر بعضی حقنها از آب کامه نیز چاره نیست و گاه باشد که سرگین کبوتر یا فرفیون یا جندبیدستر نیز نرم بکار دارند و از بهر درد سر و شقیقه کهن و مالیخولیا و رعشه و از بهر درد چشم و گوش از شحم حنظل چاره نیست و اندر حقنه صاحب مثانه بوره باید کرد و نمک از تنها محرقه و روغن گل با آب نیم گرم حقنه و از بهر خداوند تب دق کبر سن بلعابهای سرد و کشکاب حقنه کنند و از بهر سوزش روده و بادریش آن از طبیخ خشخاش و روغن حقنه سازند و اندر تشنج حقنه افیون و آب کشنیز تر نشاید داد از بهر آنکه خدر و سستی تولد کند و باشد که بیم هلاک بود و از این ادویه بمقدار شربت بگیرند و باقی جوش طبیب اندیشه است که آب تقدیر یعنی بصد مثقال کند تا بقدر پنجاه مثقال باقی بماند بعد از آن بکار برند فصل هیزدهم اندر استفراغ و طلاها محمد زکریا گوید طلا با که بر شکم مالند و طبع نرم کند موم روغنیست که از روغن بید انجیر و موم زرد و در روی روغن زیت و شوخ خانه مگس انگبین سازند و عصاره قثاء الحمار یا شیره سقمونیا یا شحم حنظل با زهره گاو و این همه یا یکی از اینها یا دو یا بیشتر بدین روغن برسد و طلا کنند و استفراغ تمام حاصل آید و اندر کتاب سکندری ذکر کرده و هر گاه که خداوند را طبع خشک باشد یا اندر شکم آماس باشد بدان سبب طبع بازگرفته شود و روغن تازه با آب نیم گرم دهند و بسیاری از آن باهستگی اندر ناف و شکم و پهلوهای او بمالند طبع گشاده شود فصل نوزدهم در ادویه مسهله اسرار الاطبا جهت بعضی کسان خصوصاً اهل تنعم که راحت از خوردن مسهلات طبیعت ایشان نفرت داشته باشد حکمای بعضی ادویه دیگر را اعتبار کرده اند که بطلا یا ضماد شکم نرم گرداند جهت اطفال و مشایخ و جماعت که عادت بخوردن مسهل نکرده باشند مناسب بود طلا ابن شرف نقل میکند این هر چهار ربع یک کف ترمس که آن باقلا مصریست نیم کوفته مقشر سازند و آرد کرده در دیگ مس اندازند و یک من شیر تازه بر وی ریزند آنقدر که بدو انگشت بر آید بالای ترمس بعد از آن کفچه زنند تا بقوام شیر بخورد پس روغن گاو داخل کنند تا آمیخته شوند و آن را در خرقه بمالند و اگر بر بن ران ضماد کنند اسهال صفرا نماید و اگر بر سر معده اندازند سودا براند و اگر مابین الورکین ضماد نمایند بلغم خام دفع نماید و چون خواهند که اسهال منقطع گردد خرقه تر دارند و موضع ضماد را با آب سرد بشویند و این ضماد از اسرار مکتوم الاطباست جهت اطفال و مشایخ و بهو که مناسب دارد ضماد سلمویه که چون بر معده اندازند قی آرد و اگر بر ناف ضماد کنند اسهال نماید و اگر بر عانه نهند بول بر آید

صفت برنج کابلی هندی بابرنگ گویند و عصاره قثاء الحمار از هر یک سه مثقال خربق سفید مرداسنگ
از هر یک چهار مثقال سپیده ارزیز پنج درم روغن زیت ده درم موم پنج درم موم را در روغن زیت بگدازند و باقی
ادویه را بدان مخلوط سازند و کاغذ را باین ضماد آلوده ساخته بر موضع مطلوب نهند هلیله مسهل و آن هلیله بود
که چون در دست گیرند اسهال کند و چون از دست بردارند اسهال نباشد صفت چنانست که حکماء
هندوستان آنهارا جوگی مینامند اختراع کرده اند و این عملی لطیف است در بوته حنظل که یک حنظل داشته
باشند آن حنظل را بشگافند و در وی هلیله کابلی که بزرگ باشد داخل کنند تا چهل روز پس بیرون آرند و بجوشانند
و همچنین بار دوم در حنظل دیگر کنند و از بوته آن حنظل جدا نکنند و بار سوم در حنظل دیگر کنند همچنان در بوته
باشد و آنجای که شگافته باشد بر بالای آن پنبه بگذارند و هر بار که بردارند بگذارند بجوشانند و خشک کنند و اگر
نوبتی آنرا بدست گیرد و همچنان بود که دارویی مسهل خورده باشد و چون خواهد که هلیله را از دست بگذارند و این تجربه
مجرب است و این نقل است از کتاب نزهة القلوب **فصل بیستم** اندر ساختن ماء الجبن که بفارسی شیر آب
می گویند لبا سازند شیر تازه با مثال سکنگبین بجوشانند و بچوب بید انجیری تواند تا بجوشد و بسته درم سکنگبین ساده
در ده درم آب غوره سبز کرده بروی باشد تا شیر را سر دد آب نیز از وی جدا شود و در خرقه انداخته بچکانند
بگیر دوا از بهر تسکین حرارت اگر تخم خرفه در این ماء الجبن یکدو نیم رطل درم و دامی صندل سوده و حبه کافور
اندرین شربت بر هند بغایت مفید است سفوفی که ماء الجبن که نافع بود صفت هلیله زرد صبر سقوطری
گل سرخ کتیرا از هر یک دانگی و نیم سقمونیا انیسون نیم دانگ و اگر ازین سفوف حب کنند گنجایش دارد
خداوند درد جگر و سده را ماء الجبن با آب کاسنی و شاهتره دهند یا با آب لبلاب نوعی دیگر ماء الجبن از برای
مالیخولیا و کلف و صرع و داء الفیل بدینگونه لبا سازند بگیرند شیر تازه مقدار دانگی که آن را انفحه بعربی
گویند پنیرمایه اندر وی حل کنند و بنوشند تا شیر بسته شود پس مقدار دو درم نمک سفید بروی افکنند
و در خرقه انداخته بچکانند و مقدار شکر اندرو داخل کنند اندر میان روز باین سفوف دهند صفت هلیله
زرد و هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یکی یک دام افتیمون اسطوخودوس بسفایج فستقی لسان الثور از هر یک
یک درم نمک نیم دانگ و اگر رنج سخت باشد در روغن سکنجبین بزوری موافق مرض ساخته انداخته ماء الجبن
کنند و بدهند و ترتیب ماء الجبن در هر روز سه نوبت یک رطل بود و سک بغدادی و میان هر نوبتی فاصله
دو ساعت بود با دانگی نمک کار برند و تا یک هفته این دربی بدهند و باز یک هفته سوده شوند

واگر بر کار شود هفته دیگر بدهند محمد زکریا گوید سفوفها و داروها مسهل با ماء الجبن باحتیاط باید داد و مقدار
آن باندازه باید کرد که اندر اسهال افراط کنند و یا خطر شود و جهت آنکه افراط اسهال شود و آن با خطر باشد
خاتمه در لطائف مسائل مسهل اخلاط ثلاثه بطریق کلی نه جزوی که اسرار اطباست و از یک هفته دیگر
پنهان میدارند اما طریق منضجات و مسهلات در امراض چنانچه ورحمی غب که بیش از سبا نوع که آن
روز هفتم ست هر روز تخم خیارین دو مثقال و شیره تخم کاسنی دو مثقال به شربت عناب و شربت
بنفشه با قرص طباشیر نرم دهد و لعاب بیدانه و لعاب بنگو این را در صفراوی سه روز دهند از عناب و سپستان
و اجاص تمر هندی و انبر باریس و تخم کاسنی و تخم خیارین و شاهتره و بعد از سه روز بیخ کاسنی
و رازیانه افسنتین از هر یک دو مثقال زیاده کنند تا پنج روز چون در قاروره نضج ظاهر شود مسهل مناسب
باید داد و در امراض بلغم اول منضج دهد پس مسهل منضج مثل گاؤزبان و بالنگو و خوره از هر یک سه مثقال
رازیانه انیسون تخم کرفس از هر یک چهار مثقال مویز منقی ده درم انجیر سفید ده دانه پوست بیخ رازیانه بیخ
بیخ کرفس از هر یکی سه مثقال سپستان سی دانه بجوشانند و صاف نمایند گل انگبین ده مثقال اضافه نموده
سه روز بنوشند روز چهارم باین جوشانده افسنتین رومی بسفایج فستقی از هر یکی اضافه نموده سه روز
بنوشند زیاده کنند هر انچه در چهارم زیاده کرده آبگیر ترکی هر یک مثقال و قنطوریون دقیق اسطوخودوس
یکدرم زنجبیل یک درم بعد از نضج مسهل بلغم انچه مناسب باشد بدهد و اگر نضج نیافته مسهل بدهد باز
منضج مذکور دهد تا آنکه منضج نضج یابد زیرا که ایام را دخلی نیست در دادن مسهلات بواسطه آنکه عمده
نضج است و اگر مسهل دا دو پاک نشد پس باز منضج مذکور را اخیر دهند و زیاده کنند بران زرانباد یکمثقال
دارچینی مثل آن سنبل الطیب بثلثه تا آنکه نضج یابد و بعد از نضج مسهل دهد غذا نخود آب در منضجات امراض
سودا باید که بداند طبیب آنکه سودا از چه قسم خلط بهم رسیده و بچه سبب آن محرق شده پس تنها محرق شده بواسطه
ترکیب محرق شده پس روز بروز بنفشه دو درم شاهتره گاؤزبان بالنگو و بادرنجبویه و آن عنب الثعلب
است بهندی مکوی گویند تخم کاسنی تخم خیارین از هر کدام دو درم عناب بست دانه سپستان سی دانه قلمی
اصفهانی و آن خوبانی ست ده دانه انجیر سفید ده دانه مویز منقی ده درم تمر هندی زرشک ده درم آلوی بخارا
ده دانه آلو سیاه ده دانه بجوشانند و صاف نمایند و شیرین ساخته بشربت بنفشه یا گاؤزبان از
هر یکی پنج مثقال بنوشند و غذا سه زیرباج دهند و بعد از سه روز افتیمون در کتان بسته چهار مثقال

انسنتین رومی چهار مثقال جعده اسطوخودوس از هر یک سه مثقال اضافه نمایند و بعد از نضج مسهل مناسب دهد و سودا را بجید وجه دفع کند هر چه نضج یافت دفع نماید بدانچه که بودن آن در باقی احتراق زیاده نکند و با نضج نباید البته در سودا مسهل بدهد بواسطه آنکه آنچه لطیف است برطرف شود و آنچه کثیف باشد باقی بماند پس نضج دادن و دفع کردن آن مشکلست و حکما ما تقدم سودا را بآن چیز تشبیه کرده اند که حوض میر سید صاحب آن جدا میکند و آن قسم سودای که از بلغم محترق شده باشد یا بنفس خود محترق باشد در آنجا حبوبات بدهد اگر در کار شود اکتفا نکند بر تمری و اجاص و آن آلوی است فقط و سودای که محترقه از صفرا باشد در نضج آن حبوبات بسیار نافع است و بعد از نضج در سودا مسهلات از قسم حبوبات یا مبدرقات آن جهانند بعد از آنکه نیم برشت یا شربت تمام مسهل بدهد اگر شفای تمام حاصل شود یک روز فرصت دهد و بعد از آن در دادن منضجات مشغول شود و السلام صد معدن جوهر و الاهای ستائش و هزار دریای در گران ارج نیائش نثار توفیق ایزدی باد که این تجارب سودمند و این ضوابط افلاطون پسند که در تمادی سنین دیوانی مشهور مستعدان آسوده خاطران این فن و دانشوران فارغبال این علم را تا الیف امین دست رس فرصت نگشته است بهنگامی که از نیرنگ روزگار و ریو رنگ چرخ کهن گذار سخن چون حنظل بر زبان ناگوار و معنی چون مصیبت بر طبیعت دشوار بود لتسوید آن در بیاض اوراق اتفاق افتاده تمام شد

خاتمة الطبع

محمدت حکیمی که اضداد متخالف را باهم امتزاج داده و منقبت طبیبی که بازالهٔ امراض باطنه دست اعجاز کشاده و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله وصحبه اجمعین الی یوم الدین اما بعد پوشیده مباد که درین زمان فرخی عنوان کتاب دیباج ام العلاج تصنیف لطیف حق آگاه حکیم امان الله به مطبع فیض منبع جناب نامی جمهور منشی نولکشور صاحب واقع کانپور بار چهارم در ماه جولائی ۱۸۹۳ء بطبع رسیده فائده بخش خاص و عام گردیده چون حاصل کتاب بسبب نایابی جز یک نسخهٔ مندرس بدست نیفتاده لهذا خامهٔ تصحیح قدم به جادهٔ تبعیت منقول عنه نهاده العذر مسئول عند کرام الناس مامول ؛

Presented to the Medical Library
McGill University
by
Dr. Casey Wood.

